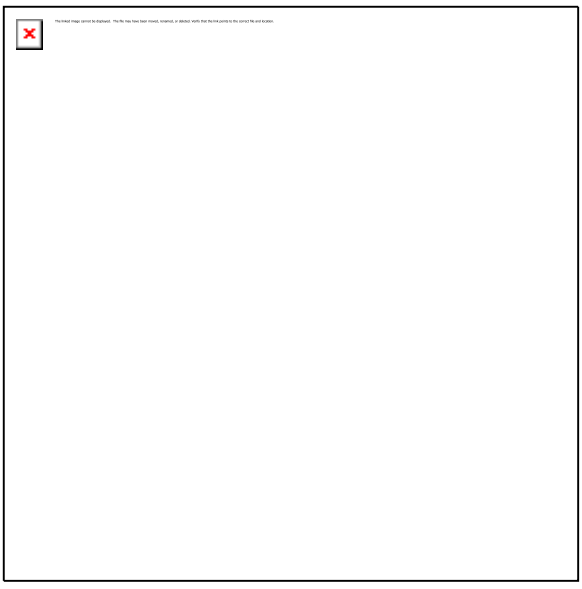
The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

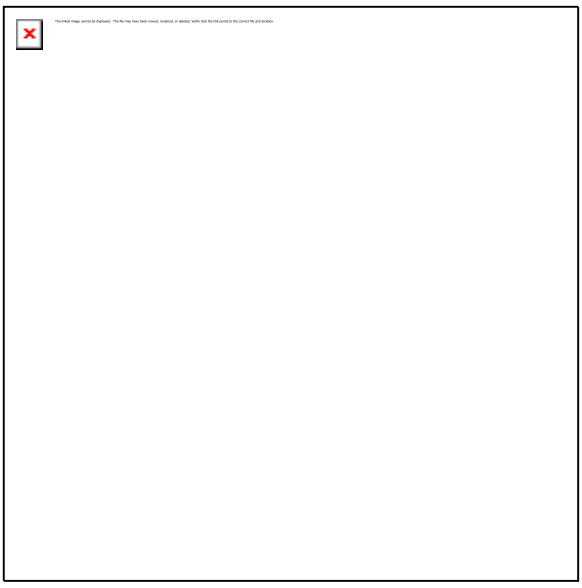
The linked image cannot be displayed. The file may have been moved, renamed, or deleted. Verify that the link points to the correct file and location.

هو العزیز

رساله مودت

تفسیر آیه :

قْل لا أسئلْکْم علیهِ أجرا إلا المودَهّ فی القربی

و نخستین قربانی

(حضرت زهرا و فرزندش محسن سلام الله علیهما)

مقدمه

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

الحَمدُ لِلَّهِ ربِّ العالَمينَ و صلَّى اللَهُ عَلَى سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَ

ءَالِهِ الطّاهِرين

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعين مِنَ الْأَنَ إلَى قِيامِ يوْمِ

الدّين

وَ لا حَولَ وَ لا قُوّةَ إلّابِاللَهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

مطالبی که در این کتاب آمده است، خلاصه مباحثی است در تفسیر آیه مودّت: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى و لزوم محبّت اهل‌بیت علیهم السّلام، و نقل و بررسی برخی از وقایع بعد از رحلت حضرت رسول أکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم تا شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها که حضرت علّامه آیة الله حاج سید محمّد حسین حسینی طهرانی قدّس الله نفسه الزّکیه در هشت جمعه در ماههای ربیع الأوّل و جُمادَی الاولی و

جمادی الثّانیه سال ۱۳۹۱ هجری قمری در مسجد قائم طهران ایراد فرموده‌اند.

و در همان زمان آیات و روایات مورد بحث و شالوده‌ای از مباحث را مکتوب نموده‌اند تا در موقعیت مناسب بازنویسی و تحریر شود. و سپس در ضمن مطالعات خود به مطالب و روایات دیگری بر خورد نموده‌اند (که به چند مورد در صفحه آخر کتاب اشاره نموده‌اند) و آوردن آنها را نیز در این کتاب مناسب دیده، و در آخر نوشته خود این معنی را متذکّر گردیده‌اند:

«لا یخفَی أنّ ءَایةَ اللهِ السّیدَ شرفَ الدّینِ العامِلیَّ فی کتابِه البَدیعِ المُسَمَّی «الکلمةَ الغَرّآءَ فی تفضیلِ الزّهرآءِ عَلیها السّلامُ» بَحثَ عن أربعِ ءَایاتٍ دَآلّةٍ عَلی تَفضیلِها: الأوّلُ: ءَایةُ المُباهلَة، الثّانی: ءَایةُ التّطهیر، الثّالثُ: ءَایةُ المَودّةِ، الرّابعُ: ءَایاتُ الأبرارِ؛ بحثًا تآمًّا وافیا جامعًا. و أوردَ بحثَهُ حَولَ ءَایةِ المودَّةِ فی الفَصلِ الثّالثِ مِن هَذا الکتابِ ص ۲۱۸ إلی ص ۲۳۰ مِن مجموعتِهِ الَّتی فیها کتابُهُ: «الفُصولُ المُهمّةُ» و هَذا الکتابُ مِن الطّبعِ الخامسِ.

فلابُدَّ عِندَ إخراجِ كتابِنا هَذا مِن المُسَوَّدةِ إلى المُبَيضةِ أن يجعلَ هَذا الفصلُ مَوردًا لِلمطالَعةِ و يستفادَ مِن مَطالبِه الثّمينةِ.

وَ أيضًا جآءَ بِاثنَى عشرَ حديثًا فى هذَا الكتابِ فى تفضيلِ الزّهرآءِ و لُزومِ موَدَّتِها و مَحبّتِها مِن ص ٢٣٩ إلى ص ٢٤٥ لا بُدَّ مِن المُراجَعةِ إلَيها و إيرادِ ما يناسِبُ مِنها فى كتابِنا «المودَّةِ». و عَلى الجُملةِ جميعُ مَا أوردهُ قدَّسَ اللهُ نَفسَهُ فى «الكلِمةِ الغَّرآء» نافعٌ نقلُها و حِكايتُها فى كتابِنا هَذا.»

«مخفی نماند که آیة الله سید شرف الدّین عامِلیّ در کتاب بدیع و ابتکاری خود به نام «الکلمة الغرّآء فی تفضیل الزّهرآء علیها السّلام» درباره چهار آیه که بر فضیلت حضرت فاطمه سلام الله علیها دلالت دارد بحثی مستوفی و جامع نموده است:

اوّل: آیه مباهله، دوّم: آیه تطهیر، سوّم: آیه مودّت، چهارم: آیات أبرار؛ و بحث خود پیرامون آیه مودّت را در فصل سوّم از این کتاب (ص ۲۱۸ تا ص ۲۳۰ از طبع پنجم کتابی که مشتمل بر مجموعه‌ای از آثار او من جمله کتاب «الفصول المهمّة» می‌باشد)

آورده است.

بنابراین لازم است که هنگام بازنویسی نهایی این کتاب ما، این فصل مورد مطالعه قرار گرفته و از مطالب گرانقدر آن استفاده شود.

همچنین مرحوم سید شرف الدّین از ص ۲۳۹ تا ص ۲٤٥ کتاب خود ۱۲ حدیث در فضیلت حضرت زهرا سلام الله علیها و لزوم دوستی و مودّت آن حضرت آورده‌است که لازم است به آن مراجعه گردد و آنچه با کتاب ما: «مودّت» مناسبت دارد آورده شود. و بالجمله نقل و حکایت تمامی مطالب ایشان در کتاب «الکلمة الغرّاء»، در این کتاب ما مناسب و نافع است.»

بدینجهت موارد منتخب به تناسب بحث، و همچنین ترجمه عبارات عربی که توسّط مؤلّف محترم قدّس سرّه ترجمه نشده، در ذیل صفحات مربوطه داخل قلّاب [] آورده شده است.

مؤسّسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام

خطبه

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

اللَهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَءَالِهِ الطّاهِرينَ الغُرِّ المَيامينِ الأَئِمَّةِ الهُداةِ المَعْصومينَ و الْعَنْ أعْدآءَهُمْ أجْمَعينَ مِن الْانَ إلَى قيامِ يوْمِ الدِّينِ. اللَهُمَّ الْعَنْ أوَّلَ ظالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ ءَاخِرَ تابِعٍ لَهُ عَلَى ذلِك.

اللَهُمَّ الْعَنِ الّذينَ بَدَّلوا دينَك وَ غَيروا سُنَّةَ نَبيك وَ اضْطَهَدوا ءَالَ مُحَمَّدٍ وَ لَمْ يحْفَظوهُ فى وُلْدِهِ وَ قَهَروا شيعَتَهُ وَ شيعَةَ عَلِيٍّ أميرِالمُؤْمنينَ صِهْرِهِ وَ أخيهِ و ابْنِ عَمِّهِ وَ وَصيهِ وَ وَزيرِهِ و خَليفَتِهِ. اللَهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنًا وَبيلًا وَ عَذِّبْهُمْ عَذابًا شَديدًا. اللَهُمَّ اشْهَدْ بِأَنَّنا بُرَءَآءُ مِنْهُمْ كما أنَّ رَسولَك وَ أوصيآءَهُ وَ مَواليهُمْ بَريئونَ مِنْهُمْ إلَى يوْمِ يقومُ الأشْهادُ. ﴿هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ.﴾[1]و[2]

---

[1] قسمتی از آیه ۳۰، از سوره ۱۰: یونس

[2] [«پروردگارا! بر محمّد و آل او که طاهر و کریم و مبارکند و امامانی هدایتگر و معصوم میباشند درود بفرست. و تمامی دشمنان آنان را از اکنون تا روز قیامت مورد لعن قرار ده.

پروردگارا! اوّلین کسی را که نسبت به حقّ محمّد و آل محمّد ظلم کرد و آخرین تبعیّت کننده از او را لعنت نما.

پروردگارا! لعنت نما کسانی را که دین تو را مبدّل ساخته و سنّت پیامبرت را تغییر دادند و نسبت به آل محمّد ظلم نموده و حرمت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم را در برخورد با فرزندانش رعایت نکردند و بر شیعیان او

و علی امیرمؤمنان که داماد و برادر او و پسر عمو و وصیّ و وزیر و جانشین او بود ستم نمودند. پروردگارا! آنها را لعنی شدید و عذابی دردناک بنما. پروردگارا! تو شاهد باش که ما از این ظالمان بیزاریم همانگونه که رسول تو و اوصیاء رسولت و دوستداران آنها از ایشان بیزارند و این بیزاری ما تا روز قیامت که شاهدان به گواهی قیام می‌کنند ادامه دارد. در آن روز هر کس به حقیقت أعمال گذشته خود می‌رسد و همگان به سوی خدا که مولای حقیقی آنهاست بازگردانده می‌شوند.»]

گفتار اوّل: خلاصهٔ گفتار در روز جمعه ۱۷ ربیع الاوّل ۱۳۹۱ هجریّه قمریّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيبينَ الطّاهِرين

وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعين مِنَ ا لْأَنَ إلَى قِيامِ يوْمِ

الدّين

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

تفسير آیهٔ مودّت: « قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى. »

قالَ اللهُ الحكيمُ فى كتابِه الكريم:

قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى.

(قسمتی از آیه ۲۳، از سوره شوری: چهل و دوّمین سوره از قرآن کریم)

جای تردید و شبهه نیست که جمیع انبیاء و پیغمبرانی که از ساحت مقدّس ربوبی برانگیخته شده‌اند، از امّت خود هیچگونه مزد و پاداشی طلب ننموده‌اند، هیچ مالی و جاهی نخواسته‌اند، هیچ حقّی را برای خود از حقوق مردم ذخیره نکرده‌اند، هیچ کس را به استخدام و بیگاری نگرفته‌اند.

عدم درخواست مزد از سوی پیامبران دلیل بر

صحّت نبوّت آنان است

در قرآن مجید در پنج مورد در سوره ٢٦: شعرآء، آیات ١٠٩، ١٢٧، ١٤٥، ١٦٤ و ١٨٠ که شرح حال حضرت نوح و لوط و هود و صالح و شعیب بیان شده، به یک نسق و منوال پاسخ آنها را به قوم خود بیان میکند که هر یک از آنها گفتند: وَ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلى رَبِّ الْعالَمِينَ.

«من از شما هیچگونه پاداش و مزدی در خواست نمی‌کنم؛ پاداش من فقط بر خدای تعالی پروردگار جهانیان است.»

اری حقّ مطلب همین است که پیمبران از امّت خود و غیر آنها اجری

نخواهند و مزدی طلب ننمایند؛ چون مزد هر کس بر عهده کسی است که او را اجیر کرده و مأموریت داده است. پیمبران از جانب خدا آمده‌اند و دعوت آنها مبنی بر وحی و اتّصال به عالم غیب بوده است، بنابراین مزد آنان نیز بر باعث و آمر آنان، یعنی خداوند تبارک و تعالی است.

و این حقیقت را می‌توان دلیل بر صحّت نبوّت و دعوی پیغمبری گرفت؛ چون کسی که از ناحیه غیر خدا بر مردم حکومت کند، خواهی نخواهی برای منظور و مقصدی حکومت میکند، همان منظور و مقصد اجر و مزد او خواهد بود و وصول به آن هدف، پاداش و جزای او محسوب می‌شود. و چون بنا به فرض، به مقام توحید نرسیده و انگیزه او الهی نبوده است، هر چه منظور و هدف او عالی باشد، باز در عین حال خالی از شوائب افکار نفسانی نیست، گرچه مال و زن و فرزند نباشد، لکن از حبّ جاه و دواعی مخفیه دیگر خالی نبوده و نخواهد بود. و همان جنبه وزن اجتماعی و محبوبیت ملّی و آمریت و مطاعیتی که در خود می‌بیند بزرگترین هدف و آرزوی اوست.

تمام أعمال أنبياء فقط بخاطر رضای خدا بوده است

فقط پیمبرانند که چون حجاب قلب آنها مرتفع گشته و به أسرار عالم اطّلاع پیدا نموده و رمز موت و حیات و تکامل را دریافته و از عوالم و منازل سلوک به وطن حقیقی رسیده و ابدیت را إدراک نموده‌اند و جان آنها با خدای خود مرتبط شده و گفت و شنود داشته‌اند، أعمال آنها فقط و فقط خالصاً لِوَجهِهِ الکَریم بوده و در مقابل زحمات و لطماتی که در راه تبلیغ شریعت و هدایت مردم بر خود هموار میدارند مزدی نمی‌خواهند؛ مزد آنان فقط رضای خدا و انجام مأموریت و نفس هدایت مردم است و بس.

روی همین زمینه، حبیب نجّار که در دورترین نقطه شهر أنطاکیه سُکنی داشت و برای یاری دو فرستاده حضرت عیسی علیه السّلام خود را به آن دو نفر رسانید، در مقام مجادله و مباحثه با مردم می‌گوید: اتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ أَجْراً

وَ هُمْ مُهْتَدُونَ.[1]

در اینجا این مرد بزرگ و روشن دل یکی از دو رکن اساسی حاکم و پیشوا را همان عدم درخواست مزد و پاداش معرّفی میکند، و رکن دیگر را بصیرت و وصول و اهتداءِ آنان به مقام انسانیت و معرفت حضرت باری. و قرآن مجید این موضوع را امضاء نموده و در مقابل این کلام، جرح و تعدیلی به عمل نیاورده است؛ و این خود دلیل بر صحّت این حقیقت است.

دریافت اجر و پاداش، حرّیّت و آزادی را از پیامبران سلب می‌کند

اگر بنا بشود پیمبری برای خود مزد بخواهد آن حرّیت و آزادی در تبلیغ از دست میرود، و خواه ناخواه جرأت تبلیغ شدید در مقابل أفرادی که از آنها مزد گرفته ندارد؛ چون شرم و حیائی در شخص مورد إحسان پیدا می‌شود که او را در مقابل إحسان کننده پست و زبون میکند و از قاطعیت تبلیغ ساقط می‌نماید.

---

[1] آیه ۲۱، از سوره ۳٦: یس

نوح پیغمبر به امّت خود میگوید: فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ.[1]

در اینصورت هر که خواهد دعوت را می‌پذیرد و هر که خواهد نمی‌پذیرد، و پیغمبر در مقابل أفراد متمرّد شرم و حیائی ندارد و خود را رهین منّت آنان نمی‌بیند و جدّاً آنها را مورد مؤاخذه و عتاب قرار می‌دهد.

حضرت رسول أکرم محمّد بن عبدالله صلّی الله علیه وآله وسلّم نیز از این حکم کلّی استثناء نشده‌اند و از مردم هیچ تقاضای مزدی ننموده‌اند. در سوره أنعام که مکالمه آن حضرت را با قوم خود بیان می‌فرماید، خداوند به آن حضرت امر میکند که: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرى لِلْعالَمِينَ.[2] «بگو من از شما هیچ پاداشی نمی‌خواهم؛ نزول قرآن در مقابل مزد و جزائی نیست، و نازل نشده است مگر برای آنکه موجب تذکّر و یادآوری جهانیان گردد و آنها را بیدار کند.»

---

[1] صدر آیه ۷۲، از سوره ۱۰: یونس؛ [اگر از من إعراض نمائید به من ضرری نمی‌رسد، زیرا من از شما اجر و مزدی تقاضا ننموده‌ام.]

[2] آیه ۹۰، از سوره ٦: الأنعام

پیغامبر عظیم الشّأن نیامده تا آنکه باری بر گُرده مردم بگذارد و در مقابل دعوی نبوّت، آنها را به تعب بیندازد و حاصل کار و دسترنج آنها را ببرد و از کار و کسب آنان به نفع خود استفاده کند؛ قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ.[1] «بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم و شما را به سختی و رنج نمی‌افکنم، و من از نزد خود چیزی نمی‌آورم و سخنی نمی‌گویم.»

در دو جای قرآن یکی در سوره طور، و دیگر در سوره قلم که خداوند مشرکین و متمرّدین را مورد مؤاخذه و خطاب قرار میدهد و شدیداً آنها را در عدم پذیرش دعوت حضرت رسول عتاب میکند می‌فرماید: أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ.[2] (چرا این مردم متمرّد از پذیرش دعوت تو سر باز می‌زنند) مگر تو از آنها مزدی خواستی که آنان شانه خود را در أداء آن غرامت، سنگین ببینند؟»

آیات وارده درباره عدم درخواست مزد توسّط

---

[1] آیه ٨٦، از سوره ٣٨: ص

[2] آیه ٤٠، از سوره ٥٢: الطّور؛ و آیه ٤٦، از سوره ٦٨: القلم

پیامبر صلّی الله علیه و آله مگر در دو مورد

ولی در آیات قرآن دو مورد به چشم می‌خورد که حضرت رسول أکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم در مقابل نبوّت و زحمات رسالت مزد و اجر از امّت خود خواسته‌اند. باید در این دو مورد با دقّت مطالعه نمود و حقیقت را دریافت.

اوّل: درسوره فرقان: قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا.[1] «بگو ای پیغمبر من از شما مزدی طلب نمی‌کنم؛ مزد من همان راهیست که مردم بسوی خدای خود بجویند و آن طریقی است که بسوی

پروردگار خود پیدا کنند.»

دوّم: در سوره شوری: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى.[2] «بگو ای پیغمبر من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر آنکه با نزدیکان من محبّت و مودّت بنمائید.»

با دقّت و توجّه در این دو آیه مبارکه أوّلًا

---

[1] آیه ۵۷، از سوره ۲۵: الفرقان

[2] آیه ۲۳، از سوره ٤٢: الشّوری

استفاده می‌شود که در حقیقت این دو چیز که مورد استثناء قرار گرفته‌اند، دو حقیقت جداگانه نداشته و در واقع دو استثناء بر عموم قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً و قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وارد نشده است؛ بلکه حقیقت این دو مستثنی یک چیز بیش نبوده ولی دارای دو عنوان و معرّف بوده است. در آیه اوّل راه پیدا نمودن بسوی خدا استثناء شده و در آیه دوّم مودّت ذوی القربی. این دو عنوان دارای یک حقیقت واحده هستند؛ راه خدا همان موّدت ذوی القربی است و مودّت به ذوی القربی همان راهی است که بنده برای وصول به مقام توحید اتخاذ میکند.

و نتیجه بعد ازضمّ این دو آیه به یکدیگر چنین می‌شود که: ای پیغمبر بگو من از شما هیچ مزدی طلب نمی‌کنم مگر آنکه شما با مودّت به نزدیکان من راهی بسوی خدای خود اتّخاذ کنید.

راه خدا همان مودّت ذوی‌القربی است

بنابراین با ملاحظه انحصار این دو استثناء از عموم آیه، و ملاحظه اتّحاد این دو معنی نتیجه چنین می‌شود که: مودّت ذوی القربی یگانه راه بسوی خداست و تنها راه بسوی خدا مودّت به ذوی القربی

است و بس؛ یعنی هر مسلمانی که بخواهد مزد پیغمبر خود را داده باشد حتماً باید در راه وصول به مقام توحید و اتّصاف به صفات حضرت حقّ جلّ‌وعلا در تکاپو باشد، و وصول بدین مقام و اتّصاف بدین صفات فقط و فقط در سایه مودّت به ذوی القربی

حاصل خواهد شد.

مراد از اجر و مزد در این آیات

و ثانیاً این استثناء منافات با عموم آیات دالّه بر عدم مزد و اجر ندارد؛ و به عبارت دیگر به مستثنی منه خود استثنائی در واقع نمی‌زند و به لسان اهل ادب استثناء منقطع است؛ زیرا آیاتی که دلالت دارد بر آنکه پیغمبران و پیغمبر اسلام اجر و مزد طلب نمی‌کنند، منظور اجر و مزدی است که راجع به خود آنان باشد و عائد بر خود آنان گردد، و امّا اجر و مزدی که عائد مردم شود که همان اتّصاف به صفات ربوبی و خروج از عالم بهیمیت و وصول به ذروه انسانیت است، منظور و مقصود هر پیغمبری است و هدف پیغمبر اسلام نیز چنین بوده است.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ* وَ آخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.[1]

«اوست خدائی که در میان امّیین برانگیخت از خود آنان رسولی را که آیات خدا را بر آنان تلاوت

---

[1] آیه ۲ و ۳، از سوره ٦٢: الجُمعة

کند، و دائماً آنها را در سیر نفسانی نموّ و رشد بدهد، و از کتاب و أسرار عالم آفرینش و حقائق موجودات بدانها تعلیم کند و همانا قبل از آن در گمراهی آشکاری به سر می‌بردند. و نه تنها بر آنان بلکه بر کسانی هم که در آن زمان نیامده و بعداً می‌آیند نیز مقام رسالت دارد و آنها را بدین صراط رهبری میکند و خداوند عزیز و حکیم است.»

انگیزهٔ رسالت، رسیدن به خدا بواسطهٔ مودّت ذوی‌القربی است

بنابراین، این دو آیه که در آنها استثناء واقع شده است یک حقیقت مسلم را بیان می‌کنند و آن علّت غائی و انگیزه رسالت و داعی بر بعثت است. و طبق آیه مذکوره در سوره جمعه و بعضی از آیات دیگر، علّت رسالت را بیان میکند نه چیز دیگری را. و نتیجه چنین می‌شود که: تلاوت آیات خدا بر مردم و تعلیم

کتاب و حکمت و تزکیه آنان، راهی است بسوی خدا که بواسطه مودّت با ذوی القربی، بسوی خدا خواهند پیمود و به مقام توحید خواهند رسید. و این راجع به خود امّت پیغمبر أکرم است و عائد آنان خواهد بود؛ نه اجر و مزدی است که به پیغمبر برسد، و موجب نقص دیگران و زیادی در مال و مآل و حیثیت و جاه پیغمبر أکرم گردد؛ مانند پدری که به فرزندش بگوید: من در مقابل تمام رنجها و زحماتی که در دوران طفولیت و صباوت و جوانی برای تربیت و تعلیم تو و برای سلامتی و دفع آفات از تو متحمّل شدم، هیچگونه پاداشی توقّع ندارم الّا آنکه یک فرد سالم با تربیت و منظّم و مؤدّب به آداب بوده باشی.

نفع مودّت به ذوی‌القربی راجع به امّت است نه پیامبر

شاهد بر این معنی آنکه خداوند تبارك و تعالی در سوره سبأ خطاب به پیغمبر أکرم نموده می‌فرماید: قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ.[1]

---

[1] آیه ٤٧، از سوره ٣٤: سبأ

«بگو آنچه مزد و پاداش، من از شما درخواست نموده‌ام برای خود شماست؛ مزد و اجری که عائد من گردد فقط بر خداست نه بر شما.»

آیا عمل به دستورات دینی بدون محبّت به ذوی‌القربی نتیجه می‌دهد؟

حال بر سر اصل مطلب برویم و ببینیم چگونه خداوند مودّت به ذوی القربی را نتیجه و حاصل و مزد رسالت قرار داده است؟ مودّت به ذوی القربی چه تأثیری در سلوک راه الهی دارد؟ چه رابطه‌ای بین راه خدا و بین محبّت آل محمّد است؟ آیا ممکن است که انسان کاملًا به دستورات عملی پیغمبر أکرم عمل کند، نماز بپای دارد، روزه بگیرد، جهاد بنماید، حج بنماید، و تمام تکالیف را یک به یک عمل کند، ولی به ذوی القربی مودّت نداشته باشد، آیا چنین فردی به مقام سعادت نائل خواهد آمد و به خدای خود راه پیدا خواهد نمود؟ یا نه، این أعمال هنگامی نتیجه می‌دهد که با محبّت و مودّت ذوی القربی توأم باشد.

از ضمّ دو آیه سابق الذّکر به یکدیگر استفاده نمودیم که پیمودن راه خدا همان مودّت اهل بیت است و بدون آن کسی راه به خدای خود نخواهد یافت.

تأثیر نفس محبوب در محبّ و اتّحاد آن دو

حال در سرّ این مطلب و تأثیر محبّت در صلاح عمل و در روش تکاملی انسان بحث می‌نمائیم و برای توضیح این حقیقت میگوئیم که: محبّت عبارت است از جاذبه نفس و کشش روحی حبیب نسبت به محبوب. این کشش به حسب أفراد و شرائط دیگر مختلف است، و نیز از نقطه نظر تأثیر محبوب و درجه فعّالیت آن در نفس محبّ نیز متفاوت است. محبوب هر چه بوده باشد خواه انسان و یا حیوان و جماد و سنگ یا موجود دیگری، به هر مقدار که آثار جمال و محاسن او در نفس محبّ اثر بیشتری داشته باشد، به همان درجه این قوّه کشش و جاذبه در محبّ شدیدتر خواهد بود و تعلّق نفس محبّ به محبوب بیشتر خواهد شد.

و چون صفات و آثار هر موجود از توابع و لوازم نفس و روح آن موجود است، بنابراین به علّت

این جاذبه و کشش روحی نفس محبّ به محبوب، آثار و صفات محبوب در محبّ منعکس خواهد شد، تا به سر حدّی که اگر جاذبه بین دو نفس به اندازه‌ای باشد که در هر حال از یکدیگر غفلت نداشته باشند، گوئی آن دو، چنان نفسهایشان در هم آمیخته و به یکدیگر جوش خورده و متّصل و یا متّحد شده است که هر دو دارای نفس واحدی شده‌اند.

طلوع و ظهور صفات محبوب در محبّ

در این حال تمام آثار و صفات محبوب در محبّ طلوع میکند؛ چون بنا به فرض این آثار، آثار محبوب است؛ و بنابر رابطه محبّت و جاذبه روحی محبّ، نفس محبوب در کارگاه وجودی محبّ حکمفرما می‌شود و بجای نفْس او آمر و ناهی خواهد بود؛ و در اینصورت به تبع نفس محبوب، آثار و صفات آن نیز در نفس محبّ پیدا خواهد شد؛ و این راه سریعترین راه اتّصال به ارواح طیبه است.

بسیار دیده شده است که عاشقی متّصف به اوصاف محبوب شده است گرچه از اختیار او خارج بوده است، یا در هنگام مرض و ابتلاء معشوق، او نیز مریض و مبتلی گردیده است در حالی که أصلًا از مرض و ابتلاء معشوق خبری نداشته است. بسیاری از علوم و ادراکات محبوب خود به خود در نفس محبّ پیدا می‌شود. محبّ بدون رابطه مادّی و حسّی از امور محبوب اطّلاع پیدا میکند و با او در پنهانی گفت و شنود دارد و از گزارشات و جریانات او مو به مو خبردار میگردد.

و از این بالاتر صفات محبوب در حبیب طلوع میکند؛ ممکن است شخصی مبتلی به صفات رذیله مانند حسد، بخل، حبّ مال و شَرَه و غیره باشد، و چون عشق به معشوقی ورزیده که در او صفت ایثار و گذشت و عفّت بوده است، او نیز خواه ناخواه متّصف به عفّت و ایثار شده است. عشق به بی‌حیا عاشق با کمی حیا را بی‌حیا گرداند و عشق به باحیا عاشق بی‌حیا را باحیا کند. محبّت به شخص مالدوست شخص مُنفق را حریص و محبّت به منفق شخص حریص را منفق گرداند. عشق به عالم و

دانشمندی خاص، علوم و ادراکات او را بطور اجمال، و بالاتر آنکه بطور تفصیل در نفس عاشق جلوه‌گر کند. و محبّت شدید به بعضی از طوائف جهّال مانند بعضی از طبقات نِسوان، دانشمندان ورزیده را کودن و جاهل گرداند.

باری، اثر عشق و محبّت و طلوع آثار و صفات محبوب به سبب جاذبه روحی محبّ در نفس او بسیار مشهود و روشن است. در این باب سیر و تواریخ داستانها آورده‌اند و کم و بیش برای خودِ أفرادی که دچار محبّت شده‌اند واضح و روشن است.

چون این مقدّمه واضح شد میگوئیم که: اگر کسی محبّت به شخص ستمگر و ظالمی داشته باشد گرچه او خود نیز مایل به ستم و تجاوز نباشد، ولی

خود به خود روحیه ظالمانه در او پیدا می‌شود.

و اگر کسی محبّت به شخص عادل و منظّم و مستقیمی داشته باشد که طهارت و تقوی در روح او مُهر خورده و به باطن او سرایت کرده است، خود به خود دارای صفت عدالت و استقامت و طهارت خواهد شد.

حرکت در راه خدا بدون تحصیل محبّت خدا محال است

بنابراین بر أفرادی که طالب راه خدا هستند لازم و حتم است که خود را به صفات خدا درآورند و این معنی بدون تحصیل محبّت خداوند محال است؛ یعنی اگر کسی در تمام عمر به کارهای خیر مشغول باشد و از بدی‌ها اجتناب کند، ولی محبّت خدا را در دل نپروریده باشد، جان او از صفا و وفا کاملًا تهی بوده و مانند قبری است که روی آنرا با نقش و نگار زینت نموده باشند.

جان و حقیقت انسان همان قوّه جاذبه و کشش روحی اوست و گرنه با دیوار ساکن و قبر خراب چه تفاوتی دارد. عمل صالح که از جان زنده و روح صفا و محبّت بر نخیزد چون گوشوار و دست

بَرَنجَنی[1] است که در دست مرده و در گوش او آویزند. ولی اگر با محبّت توأم شد، مانند زینتی که به انسان زنده آرایش دهند، موجب کمال و مزیت او خواهد بود.

محبّ خدا بواسطه أعمال نیک، دائماً محبّت خدا را در دل خود شدید میکند و با مخالفت هوای نفس و موافقت رضای محبوب عشق خدا را در دل زیاده میگرداند، تا به حدّی که مورد رضای او واقع شده، از هوای خود بیرون آمده، به هوای دوست زنده است. در اینحال خدا در وجود او حکومت میکند، تمام أعمال و رفتارش خود به خود به اراده خدا خواهد شد؛ کأنّه از خود خالی گردیده و از خدا سرشار است. از حرکت به خود دست کشیده و به حرکت خدا متحرّک است.

---

[1] دست بَرَنْجَن: دست‌بند، النگو (دهخدا)

موعظه‌ای از خداوند به حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام

در «روضه کافی» مرحوم کلینی از علیّ بن إبراهیم، از پدرش، از علیّ بن أسباط، از أئمّه علیهم السّلام در ضمن پندها و مواعظ حضرت باری جلّ و علا به حضرت عیسی بن مریم علیهما السّلام روایت میکند که:

يا عِيسَى أُوصِيك وَصِيةَ المُتَحَنِّنِ عَلَيك بِالرَّحْمَةِ حَتَّى حَقَّتْ لَك مِنِّى الْوِلَايةُ بِتَحَرِّيك مِنِّى الْمَسَرَّةَ.[1]

«ای عیسی مانند شخصی که از روی محبّت و ترحّم و شفقت در مقام اندرز و پند و نصیحت تو در آید، تو را وصیت میکنم، تا آنکه قوّه طلب در تو زیاد گردد و در جستجوی رضا و محبّت من درآئی؛ و در این حال ولایت من در وجود تو حکمفرما خواهد شد و به تمام صفات و اسماء من متّصف خواهی گشت.»

دین اسلام میزان صحّت أعمال را بر معیار محبّت اندازه‌گیری کرده است

---

[1] «روضه کافی» طبع دوّم دار الکتب الإسلامیّة، ص ۱۳۱

دین مقدّس اسلام که خاتم ادیان است و از نقطه نظر روابط روحی و طبیعی کاملترین نظامات و دستورات را متکفّل است نیز میزان صحّت و سلامت أعمال را بر معیار محبّت اندازه‌گیری کرده است، و سریع‌ترین راه را برای وصول به مقام انسانیت و توحید در جلوی راه بشر قرار داده است؛ و آن محبّت به رسول خدا و أقارب آن حضرت است.

مقصود از أقارب أفرادی هستند که به مقام طهارت مطلق در آمده، و طهارت در جان و روح و خیال و نفس و عقل و در سرّ و سویدای آنان رسوخ نموده، از تمام شوائب شرک بر آمده، و در هیچ موطنی از مواطن نفس آنان غیر از خدا و آثار و صفات او چیزی را نتوان یافت؛ أفرادی هستند که در هر حال چشم از عوالم کوتاه و ظلمانی طبیعت برداشته و به جمال أبدیت دوخته‌اند؛ افرادی هستند که حکومت شهوت و غضب و خیال در وجود آنها مفهومی ندارد، پیوسته به حیات عقل زنده و به نور خدا منوّر و به مقام بلوغ و

کمال انسانی رسیده‌اند؛ أفرادی هستند که به علّت عبور از مراحل کوتاه و تاریک هوی، دیگر در افق آنان شوائب نفس أمّاره و میل حیوانی و حیات حسّ و توابع آنها نیست. آنان در حرم امن و امان الهی سکنی گزیده‌اند و به نور حقّ، منوّر شده‌اند و گناه که لازمه آن غفلت است در آنها مصداقی ندارد. آنان به طهارت حضرت حقّ، مطهّر و به عصمت ذات مقدّس او معصوم گردیده‌اند.

عشق به معصومین انسان را به افق فکری آنها نزدیک می‌کند

بدیهی است که عشق و محبّت بدین افراد، انسان را به افق فکری و وجودی آنها نزدیک میکند، و هر چه این محبّت شدیدتر گردد، انسان بدان افق نزدیکتر میگردد. و بالملازمه، صفات و روحیات و اخلاق و بالأخره ملکات و عقائد پاک آنان در انسان ظهور خواهد نمود. محبّ خاندان عصمت، اهل عبادت و تقوی و ایثار و گذشت و انفاق و بذل جان و مال در راه خدا خواهد شد.

محبّت مانند برقی که بر خرمن بگذرد و ناگهان آنرا تبدیل به کومه خاکستر کند، صفات رذیله

از قبیل حسد، بخل، قساوت قلب، شره، جبن و غیره را می‌سوزاند و در وجود محبّ بر باد فنا می‌دهد؛ و معلوم است که این است راه خدا و بس. یعنی سریع‌ترین راه و بهترین و کامل‌ترین و آسانترین راه وصول به مقصد است.

بخلاف آنکه انسان بدون عشق و محبّت آنان بخواهد این راه دور و دراز را به پای خود و به اتّکاءِ عمل خود طی کند؛ هیهات که به مقصد برسد. هر روز که گامی جلو گذارد شوائب نفس امّاره و خواطر شیطانی، او را چند گام به عقب می‌برد، و دائماً مانند حمار طاحونه به دور خود می‌چرخد؛ و کلَّما ازْدادَ سَیرُهُ لا یزِیدُ مِنَ اللهِ إلّابُعدًا. عاقبة الأمر با تلاش بسیار و زحمت فراوان با دست تهی، غارت زده، سرمایه از دست رفته، با هزاران حسرت و ندامت، دنیا را ترك گفته و جان می‌سپارد.

گفتار دوّم: خلاصه گفتار در روز جمعه ۲۴ ربیع الاوّل ۱۳۹۱ هجریّه قمریّه

اعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيبينَ الطّاهِرين

وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعين مِنَ ا لْأَنَ إلَى قِيامِ يوْمِ الدّين

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قالَ اللهُ الحكيمُ فى كتابِه الكريم:

قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى.

(قسمتى از آيه ۲۳، از سوره شورى: چهل و دوّمين سوره از قرآن كريم)

شديدترين درجات گناه، توجّه و محبّت به اهل معاصى است

سابقاً ذكر شد كه اسّ و مُخّ دين و طىّ راه خدا، محبّت به خدا و منسوبين به اوست و لذا بهترين و سريع‌ترين راه براى اين مقصود تحصيل

محبّت است. و به عکس شدیدترین درجات گناه، توجّه و محبّت به اهل معاصی و دشمنان خداست؛ چون محبّت به أفراد منحرف و ستمگر در دل اثر قساوت و شقاوت میگذارد و دل را به نقش دل آنان منقّش میگرداند و بدین وسیله صفات و روحیات آنان در دل ظهور و به تبع آن، کردار و أعمال آنان در انسان پیدا میشود.

لذا نفسِ محبّت به دنیا و زخارف زودگذر آن گناه شمرده شده است؛ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعاجِلَةَ.[1] و محبّت به جمع‌آوری مال و ذخیره کردن آن گناه شمرده شده است؛ وَ تُحِبُّونَ الْمالَ حُبًّا جَمًّا.[2]

و گذشته از آنکه مُنکرات یکایك گناه شمرده شده است، محبّت به کارهای قبیح و انتشار آن در بین جامعه اسلامی و مؤمنین نیز گناه شمرده شده، بلکه چون این محبّت خود مولّد گناه و سرچشمه پیدایش معاصی است دارای کیفری بسیار سخت خواهد بود؛ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ

---

[1] آیه ۲۰، از سوره ۷۵: القیامة؛ [«هرگز! بلکه شما دنیای نقد و عاجل را دوست میدارید.»]

[2] آیه ۲۰، از سوره ۸۹: الفجر؛ [«و مال دنیا را بسیار دوست میدارید.»]

عَذابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ.[1]

محبّت استقلالی به غیر خدا شدیداً در قرآن مورد انتقاد قرار گرفته است

و همچنین نفس محبّت به غیر خدا، به محبّت استقلالی، و محبّت به بُتها و به أفرادی که انسان آنها را مورد تبعیت و اطاعت خود قرار میدهد و به عنوان شرکاء خدا محسوب می‌گردند، شدیداً در قرآن مجید مورد انتقاد قرار گرفته است؛ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ[2]

آیات ناهیه در مورد محبّت به غیر خدا

و در مقابل این آیات که جدّاً انتقاد از محبّت دنیا و جمع مال و شرکای خدا و غیره می‌کند، آیاتی است که بنحو أتمّ از محبّت به خدا و اولیای خدا تمجید و تحسین

---

[1] آیه ۱۹، از سوره ٢٤: النّور؛ [«حقّاً کسانی که دوست دارند أعمال زشت و ناپسند در بین مؤمنین رواج یابد، عذابی دردناک برای آنها در دنیا و آخرت خواهد بود؛ و خدا میداند و شما نمی‌دانید.»]

[2] قسمتی از آیه ١٦٥، از سوره ٢: البقرة؛ [«برخی از مردم شریکانی را در برابر خدا اختیار می‌کنند که آنان را همانند دوستی و محبّت به خدا، دوست می‌دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند با شدّتی بیشتر خداوند را دوست میدارند.»]

می‌نماید؛ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ.[1] «بگو ای پیغمبر: اگر محبّت به خدای دارید باید از من پیروی کنید تا بالنّتیجه شما نیز مورد محبّت خدا واقع شوید و گناهان شما را بیامرزد.»

محبّت به خدا شریف‌ترین موهبت الهی

معلوم می‌شود که محبّت به خدا گرانمایه‌ترین و شریفترین موهبت از مواهب الهی است که او را خدا موضوع کلام قرار داده و بر آن اطاعت از رسول خدا را مترتّب نموده است، در حالیکه ممکن بود بگوید: اگر می‌خواهید بهشت بروید یا جهنّم نروید، یا جامعه شما اصلاح گردد، یا دارای نفس متّقی و پاکیزه گردید و غیر اینها.

اطاعت از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، لازم غیر قابل انفکاک محبّت به خداست

ولی ملاحظه می‌شود که فقط محبّت به خدا را عنوان قرار داده و نفس اطاعت از رسول خدا را به عنوان لازم غیر قابل انفکاك، ملازم آن قرار داده است.

---

[1] قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۳: ءَال عمران

و در جائی که مؤمنین را از ارتداد می‌ترساند و به آنها از این عاقبت وخیم بیم می‌دهد و غنای خود و رسول خود را از ایمان و ارتداد آنان بیان می‌فرماید، جماعتی از مؤمنین را که محبّت به رسول خدا دارند و رسول خدا به آنان محبّت دارد، معرّفی می‌نماید که آنان پس از ارتداد شما ایمان خواهند آورد، و بهترین معرّف آنها در کمال و مزایای انسانی محبّت آنها به رسول خدا است؛ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ.[1]

و در آیه دیگر محبّت به طهارت و تزکیه نفس را بهترین معرّف و شاهد مزایا و کمال افراد میگیرد؛ لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ.[2]

---

[1] قسمتی از آیه ٥٤، از سوره ٥: المآئدة؛ [«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد، در آینده خداوند (به جای مرتدّین) جماعتی را خواهد آورد که خدا آنها را دوست داشته و آنان نیز خدا را دوست میدارند، در مقابلِ مؤمنین خاشع و خاضع بوده و در مقابل کافرین با عزّت رفتار می‌کنند.»]

[2] قسمتی از آیه ١٠٨، از سوره ٩: التّوبة؛ [«سوگند که مسجدی که تأسیس آن از ابتدای‌أمر براساس تقوی و خشنودی خدا بوده است؛ سزاوار است که در آن نماز بگزاری! زیرا که در آن مسجد، مردانی هستند که دوست دارند پاک و پاکیزه و مطهّر گردند، و البتّه خداوند پاکان و پاکیزه شدگان را دوست دارد.»]

در اینجا

خداوند به پیغمبرش امر می‌کند که در مسجد قبا نماز بگزارد و در آنجا قیام به عبادت کند؛ چون علاوه بر آنکه از روز اوّل بنیادش با تقوی پایه گذاری شده است، جماعتی از مؤمنین که حبّ طهارت و صفای باطن و ملاقات خدا را دارند، در آنجا به نماز و عبادت اشتغال می‌نمایند.

و از همه بالاتر آنکه خداوند کسانی را که با مبارزین با خدا و پیمبرش مودّت و دوستی بنمایند یکسره از زمره مؤمنین اخراج کرده است، گرچه آن مبارزین فرزندان یا پدران یا برادران یا اهل و قبیله آنان باشد.

محبّت به دشمنان خدا و رسول، انسان را از ایمان خالی می‌کند

معلوم می‌شود محبّت به دشمنان خدا و رسول چنان اثر قوی در نفس انسان میگذارد که به کلّی زمینه نفس را از ایمان خالی می‌کند و رائحه‌ای از آن باقی نمی‌گذارد. و در این صورت أعمال صالحه انسان چون خس و خاشاکی خواهد بود که

در سرزمین خشک و بی‌آب و علف روئیده، هیچ بو و طراوتی و جمال و زیبندگی نخواهد داشت. مثال عمل صالح به انضمام محبّت به دشمنان دین، مثال گل و گیاهی است که در مزابل روئیده باشد؛ اگر فرضاً ظاهری فریبا داشته باشد ولی باطن و اصل آن متعفّن و زشت است.

لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.[1]

در این آیه مبارکه ملاحظه می‌شود که علاوه بر آنکه محبّین به دشمنان خدا را از صفّ مؤمنین بطور قاطع جدا می‌کند، بهترین صفت مؤمنین و روشن‌ترین أثر روحی آنان را عدم محبّت به دشمنان

---

[1] آیه ۲۲، از سوره ۵۸: المجادلة؛ [«نمی‌یابی جماعتی را که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشند و با این وجود با کسانی که خدا و رسول او را دشمن میدارند دوستی نمایند، اگرچه این دشمنان، پدران یا پسران یا برادران و یا خاندان آنها باشند. خداوند در قلوب این مؤمنین ایمان را تثبیت نموده و با روحی از نزد خود، آنان راتأیید کرده است. و آنان را در باغهائی وارد می‌سازد که از زیر آنها نهرها جاری و روان است و به طور ابدی در آن بهشتها زندگی می‌کنند و خدا از آنها راضی و آنها نیز از خدا راضی هستند. ایشان حزب و گروه خدا میباشند. آگاه باشید که تنها حزب و گروه خدا، رستگاران واقعی‌اند.»]

خدا قرار داده که بدین مناسبت دائماً از روح خدا بدانها افاضه میگردد و در بهشتهای جاودان زیست خواهند نمود، آنان مورد رضای خدای خود بوده و خود نیز از خدای خود راضی خواهند بود. و از همه بالاتر آنکه فقط و فقط این دسته از مؤمنین را که روحشان با صفت حبّ به خدا و رسول و عدم حبّ به دشمنان خدا و رسول آمیخته شده است، حزب خدا معرّفی نموده و علناً سعادت و نجاح مطلق را منحصراً بدین افراد سپرده است.

اصل حبّ و بغض در روایات به حدّ تواتر و از اصول دین است

در کتب أخبار أبوابی راجع به حبّ و بغض وارد شده است. در این أخبار که مجموعاً می‌توان گفت به حدّ تواتر رسیده است، اصل حبّ و بغض را از اصول دین شمرده و بقیه أعمال صالحه را از متفرّعات آن قرار داده است.

أبوعُبَیده حَذّاء از حضرت صادق علیه السّلام روایت میکند که:

قَالَ عَلَیهِ السَّلَامُ: مَنْ أَحَبَّ لِلَّهِ وَ أَبْغَضَ لِلَّهِ وَ

أَعْطَى لِلَّهِ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَ إِيمَانُهُ.[1]

حضرت فرمودند: «کسی که برای خدا دوست داشته باشد هر کس یا هر چیزی را که مورد محبّت خداست، و مبغوض بدارد هر کس یا هر چیزی را که مورد بغض خداست، و در راه خدا بذل و اعطاء بنماید؛ چنین مردی از افرادی است که ایمان او به سرحدّ کمال رسیده است.»

و سعید أعرج از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام حدیث میکند که:

قَالَ عَلَيهِ السَّلَامُ: مِنْ أَوْثَقِ عُرَى الْإِيمَانِ أَنْ تُحِبَّ فِى اللَهِ وَ تُبْغِضَ فِى اللَهِ وَ تُعْطِيَ فِى اللَهِ وَ تَمْنَعَ فِى اللَهِ.[2]

«حضرت صادق فرمودند که: از محکمترین دستاویزهای ایمان آن است که دوست داشته باشی هر چه را که خدا او را دوست دارد، و دشمن داشته باشی هر چه را که خدا دشمن دارد، و عطا کنی در راه خدا هر چه را که

---

[1] «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲٤

[2] «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۵

خدا عطای آن را دوست دارد، و منع کنی در راه خدا هر چه را که خدا منع آنرامی‌پسندد.»

روایت: «هل الإیمان إلّا الحُبُّ و البُغْض»

فُضَیل بن یسار میگوید: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِاللهِ عَلَیهِ السَّلَامُ عَنِ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ أَ مِنَ الْإِیمَانِ هُوَ؟ فَقَالَ: وَ هَلِ الْإِیمَانُ إِلَّاالْحُبُّ وَ الْبُغْضُ؟ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْأَیَةَ: حَبَّبَ إِلَیْكُمُ الْإِیمانَ وَ زَیَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَیْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ أُولئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ[1]

فضیل میگوید: «از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کردم از حبّ و بغض که آیا این دو از ایمان محسوب می‌شوند؟ حضرت فرمودند: مگر ایمان غیر از حبّ و بغض چیز دیگری هم هست؟ سپس این آیه را بعنوان استشهاد تلاوت فرمودند که: خدا ایمان را در نزد شما محبوب گردانید و آنرا در دلهای شما زینت داد، و کفر و فسوق و عصیان را در نزد شما مکروه و زشت جلوه داد؛ افرادی که چنین باشند آنان راه یافتگانند.»[2]

---

[1] قسمتی از آیه ۷، از سوره ٤٩: الحجرات

[2] «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۵

دو روایت از رسول خدا درباره محبّت به برادران ایمانی (ت)

[1]...

نهی از دشمنی و کینهٔ مؤمنین با یکدیگر (ت)

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یکدیگر را آشکار ننمائید، و در معاملات قیمت متاع را بی جهت بالا نبرید، حسد نورزید و به هم دشمنی نکرده و رشته ارتباط خود را قطع نکنید و بغض و کینه نداشته باشید. و ای بندگان خدا! و برادر یکدیگر باشید؛ حلال و جائز نیست که مسلمانی از برادر مسلمان خویش بیشتر از سه روز دوری کند.»

وَ قالَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: اَلْمُسْلِمُ أخو الْمُسْلِمِ لایَظْلِمُهُ وَ لا یُسْلِمُهُ، وَ مَن کانَ فی حاجَةِ أخیهِ کانَ اللهُ فی حاجَتِهِ، وَ مَن فَرَّجَ عَن مُسْلِمٍ کرْبَةً فَرَّجَ اللهُ عَنْهُ کرْبَةً مِن کرُباتِ یَوْمِ الْقِیَمَةِ، وَ مَن سَتَرَ مُؤْمِناً سَتَرَهُ اللهُ یَوْمَ الْقِیَمَةِ.

«و حضرت رسول أکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: مسلمان برادر مسلمان است؛ به او ظلم نمی‌کند و او را خوار نساخته و به دشمن واگذار نمی‌نماید. و کسی که در برآورده کردن حاجت برادر دینی خود سعی میکند خداوند حاجت او را بر می‌آورد، و کسی که غصّه‌ای را از دل مسلمانی برطرف کند خداوند غمی از غمهای آخرت او را برطرف می‌سازد، و کسی که عیب مؤمنی را بپوشاند خداوند در روز قیامت عیب او را می‌پوشاند.»

وَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَیْهِ السَّلامُ: اَلْمُسْلِمُ أخو الْمُسْلِمِ، هُوَ عَیْنُهُ وَ مِرْءَاتُهُ وَ دَلیلُهُ؛ لا یَخونُهُ وَ لا یَخْدَعُهُ وَ لا یَظْلِمُهُ وَلا یَکذِبُهُ وَ لا یَغْتابُهُ.

«و امام صادق علیه السّلام فرمود: مسلمان برادر مسلمان است و چشم او و آئینه او و راهنمای اوست؛ به او خیانت نکرده و فریبش نمی‌دهد و به او ستم ننموده و دروغ نمی‌گوید و پشت سر او غیبت نمی‌کند.»

وَ قَالَ عَلَیْهِ السَّلامُ لِجَماعَةٍ مِن شیعَتِهِ: اتَّقُوا اللهَ وَ کونوا إخْوَةً بَرَرَةً مُتَحآبِّینَ فِی اللهِ مُتَواصِلِینَ مُتَواضِعینَ مُتَراحِمینَ، تَزاوَروا وَ تَلاقَوْا وَ أحْیُوا أمْرَنا.

«و امام صادق علیه السّلام به گروهی از شیعیان خود فرمود: تقوای الهی را پیشه خود سازید و برای یکدیگر برادرانی نیکو باشید، بخاطر خدا با یکدیگر دوستی نموده و پیوند داشته باشید، نسبت به یکدیگر تواضع کنید و دلسوز و مهربان باشید، به زیارت هم بروید و یکدیگر را دیدار نمائید و امر ما را زنده کنید.»

وَ عَن رَسولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ أقْرَبَکمْ مِنّی مَجْلِسًا أحاسِنُکمْ أخْلاقًا [ادامه در صفحه بعد]

صفات متحابّون فی الله (ت)

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] الْمُواطؤونَ [1] أکنافًا الَّذینَ یَأْلَفونَ وَ یُؤْلَفونَ. «و از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وارد است که فرمود: تحقیقاً نزدیکترین شما به من از جهت جایگاه کسانی هستند که اخلاقشان از همه نیکوتر باشد؛ آنانکه با مهربانی و تواضع رفتار می‌کنند، کسانی که انس و الفت می‌گیرند و مورد انس و الفت نیز واقع می‌شوند.»

وَ قالَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: الْمُؤْمِنُ إلْفٌ مَأْلُوفٌ، وَ لا خَیْرَ فیمَنْ لا یَأْلَفُ وَ لا یُؤْلَفُ.

وَ فِی حَدیثٍ ءاخَرَ: إنَّ أحَبَّکمْ إلی الله الَّذینَ یَأْلَفونَ وَ یُؤْلَفونَ، وَ إنَّ أبْغَضَکمْ إلَی الله الْمَشّاءُونَ بالنَّمیمَةِ الْمُفَرِّقونَ بَینَ الْإخْوانِ.

«و آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: مؤمن اهل الفت بوده و نیز مورد انس و الفت دیگران است؛ و کسی که با دیگران الفت نمی‌گیرد و دیگران نیز با او انس و الفت نمی‌گیرند هیچ خیری در او نیست.

و در حدیث دیگری وارد است که: تحقیقاً محبوبترین شما نزد خداوند کسانی هستند که با دیگران انس و الفت داشته و مورد انس و الفت نیز هستند. و تحقیقاً مبغوضترین شما نزد خداوند کسانی هستند که بین مردم برای سخن چینی رفت و آمد دارند و باعث جدائی برادران دینی می‌شوند.»

وَ قالَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: الْمُتَحابّونَ فی الله عَلَی عَمودٍ مِن یاقُوتَةٍ حَمْرآءَ، رَأْسُ الْعَمودِ سَبْعونَ أَلْفَ غُرْفَةٍ، یُشْرِفونَ عَلَی الْجَنَّةِ یُضیءُ حُسْنُهُمْ کما تُضیءُ الشَّمْسُ، عَلَیهِمْ ثیابُ سُنْدُسٍ خُضْرٌ، مَکتوبٌ عَلَی جِباهِهِمْ: الْمُتَحابُّونَ فی الله.

وَ قالَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: یُنْصَبُ لِطآئِفَةٍ مِنَ النّاسِ کراسِیُّ حَوْلَ الْعَرْشِ یَوْمَ الْقِیمَةِ، وُجُوهُهُمْ کالْقَمَرِ لَیْلَةَ الْبَدْرِ، یَفْزَعُ النّاسُ وَ هُمْ لا یَفْزَعونَ وَ یَخافُ النّاسُ وَ هُمْ لا یَخافُونَ، اولَئِک أوْلیآءُ الله الَّذینَ لا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ. فَقیلَ: مَن هُمْ یا رَسولَ الله؟ فَقالَ: هُمُ الْمُتَحابّونَ فی الله.

«و حضرت رسول أکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: کسانی که بخاطر خدا [ادامه در صفحه بعد]

---

[1]...

[2]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یکدیگر را دوست دارند در آخرت بر ستونی از یاقوت سرخ سکنی دارند، بالای این ستون هفتاد هزار غرفه است، و آنها در حالیکه جمال و صورت زیبایشان مثل خورشید می‌درخشد از آن غرفه‌ها بر بهشت إشراف دارند، بر قامت آنان لباسهائی سبز از سندس است و بر پیشانیشان نوشته شده است: دوستداران در راه خدا.

و نیز آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: روز قیامت برای جماعتی از مردم کرسی‌هائی در أطراف عرش نصب میشود، چهره‌های ایشان مانند ماه شب چهارده میدرخشد. در آن روز همه مردم به استغاثه و فزع افتاده و هراسان میگردند، ولی آنها فزعی ندارند و هراسان نمی‌باشند؛ آنها دوستان و اولیاء خدا هستند که هیچ خوفی بر ایشان نیست و محزون نمی‌شوند. پس سؤال شد: ای رسول خدا! آنها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: آنان دوستداران در راه خدا هستند.»

وَ قالَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ اللهَ تَعالَی یَقولُ: حَقَّتْ مَحَبَّتی لِلَّذینَ یَتَزاوَرونَ مِن أجْلی، وَ حَقَّتْ مَحَبَّتی لِلَّذینَ یَتَحابُّونَ مِن أجْلی، وَ حَقَّتْ مَحَبَّتی لِلَّذینَ یَتَباذَلونَ مِن أجْلی، وَ حَقَّتْ مَحَبَّتی لِلَّذینَ یَتَناصَرونَ مِن أجْلی.

وَ قالَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ اللهَ تَعالی یَقولُ یَوْمَ الْقِیَمَةِ: أیْنَ الْمُتَحابُّونَ؟ بِجَلالی الْیَوْمَ أُظِلُّهُمْ فی ظِلّی.

«و حضرت رسول أکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: بدرستی که خدای تعالی می‌فرماید: محبّت من قطعی و ثابت است بر کسانی که بخاطر من به زیارتِ یکدیگر میروند، و محبّت من قطعی و ثابت است بر کسانی که بخاطر من یکدیگر را دوست میدارند، و محبّت من قطعی و ثابت است بر کسانی که بخاطر من بذل و بخشش می‌کنند، و محبّت من قطعی و ثابت است بر کسانی که بخاطر من به نصرت یکدیگر می‌شتابند.

و نیز آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: همانا خدای تعالی در روز قیامت می‌فرماید: کجا هستند کسانی که نسبت به یکدیگر محبّت می‌ورزیدند؟ قسم به جلالم امروز آنها را در سایه رحمت خود می‌گیرم.»

وَ عَن باقِرِ عُلومِ النَّبیّینَ عَن ءَابَائِهِ الخُلَفآءِ الرّاشِدینَ عَن جَدِّهِمْ سَیِّدِ الْمُرْسَلینَ صَلَواتُ الله [ادامه در صفحه بعد]

[2] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] وَ سَلامُهُ عَلَیهِ وَ عَلَیهِمْ أجْمَعینَ مِن حَدیثٍ طَویلٍ قالَ: إذا کانَ یَوْمُ الْقِیَمَةِ یُنادی مُنادٍ أینَ جیرانُ الله جَلَّ جَلالُهُ فی دارِهِ؟ فَیَقومُ عُنُقٌ مِنَ النّاسِ فَتَسْتَقْبِلُهُمْ زُمْرَةٌ مِنَ الْمَلَئِکَةِ فَیَقولونَ لَهُمْ: ماذا کانَ عَمَلُکمْ فَصِرْتُمْ بِهِ جیرانَ الله فی دارِهِ؟ فَیَقولونَ: کنّا نَتَحابُّ فی الله وَ نَتَباذَلُ فی الله وَ

لعن امام بر کسی که برادر دینی خود را فریب دهد (ت)

نَتَزاوَرُ فی اللهِ عَزَّوَجَلَّ. قالَ: فَیُنادی مُنادٍ صَدَقَ عِبادی، خَلُّوا سَبیلَهُمْ لِیَنْطَلِقوا إلی جِوارِ اللهِ بِغَیرِ حِسابٍ.

«و از باقر علوم نبیّین از پدرانش آنانکه جانشینان دارای رشد و هدایت هستند از جدّشان سیّد و آقای پیامبران صلوات الله و سلامه علیه و علیهم أجمعین در ضمن حدیثی طولانی وارد است که آن حضرت فرمود: چون روز قیامت شود منادی‌ای ندا میکند: کجا هستند کسانی که همسایگان خداوند جلّ‌جلاله در خانه او میباشند؟ پس گروهی از مردم بر می‌خیزند و جماعتی از ملائکه به استقبال آنان میروند و به ایشان میگویند: شما چه عملی انجام داده‌اید که به واسطه آن همسایه خدا در خانه او شده‌اید؟ آنها در جواب می‌گویند: ما بخاطر خدا یکدیگر را دوست می‌داشتیم و بخاطر خدا بذل و بخشش می‌کردیم و بخاطر خدا به زیارت یکدیگر میرفتیم. حضرت فرمود: پس منادی‌ای از جانب حقّ ندا می‌کند: راست میگویند این بندگان من، راه آنها را باز کنید تا بدون حساب بسوی جوار خداوند حرکت کنند.»"

وَ عَنْ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ الْأَنْصارِیِّ قالَ"" دَخَلْتُ عَلَی الْإمامِ أبی الْحَسَنِ (الْکاظِمِ) عَلَیْهِ السَّلامُ وَ عِندَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْجَعْفَرِیِّ. فَتَبَسَّمْتُ إلَیهِ. فَقالَ عَلَیْهِ السَّلامُ: أتُحِبُّهُ؟ قُلتُ: نَعَمْ وَ ما أحْبَبْتُهُ إلّالَکمْ. فقَال عَلَیهِ السَّلامُ: هُوَ أخوک، وَ الْمُؤْمِنُ أخو الْمُؤْمِنِ لِأبیهِ وَ امِّهِ، مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَن اتَّهَمَ أخاهُ، مَلْعونٌ مَلْعونٌ مَن غَشَّ أخاهُ، مَلْعونٌ مَلْعونٌ مَن لَمْ یَنْصَحْ أخاهُ، مَلْعونٌ مَلْعونٌ مَنِ اسْتَأْثَرَ عَلَی أخیهِ، مَلْعونٌ مَلْعونٌ مَنِ اغْتابَ أخاهُ."

«و از عبد المؤمن أنصاری وارد است که میگوید: بر حضرت أبوالحسن امام کاظم علیه السّلام وارد شدم و محمّد بن عبد الله جعفری نیز نزد آن حضرت بود. من به او لبخند زدم. آن حضرت فرمود: آیا او را دوست داری؟ عرض کردم: بله و این دوستی نیست مگر بخاطر شما. پس آن حضرت فرمود: او برادر توست، مؤمن در حکم برادر أبوینی مؤمن [ادامه در صفحه بعد]

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] است؛ ملعون است ملعون است کسی که به برادر دینی خود بهتان بزند، ملعون است ملعون است کسی که برادر دینی خود را فریب دهد، ملعون است ملعون است کسی که ناصح و خیرخواه برادر دینی خود نباشد، ملعون است ملعون است کسی که خوشیها و خوبیها را به خود اختصاص داده و برادر دینی‌اش را از آنها بهره‌مند نسازد، ملعون است ملعون است کسی که پشت سر برادر دینی خود غیبت نماید.»

وَ قالَ رَسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ فی الثَّنآءِ عَلَى الْإِخْوَةِ فی الدّين: مَن أرادَ اللهُ بهِ خَيْرًا رَزَقَهُ خَليلا صالِحًا إن نَسِیَ ذَكَرَهُ أو ذَكَرَ أعانَهُ. وَ مَثَلُ الْأخَوَيْن إذا الْتَقَيا مَثَلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ إحْداهُمَا الْاخْرَى. وَ مَا الْتَقَى مُؤْمِنانِ قَطُّ إلّاأفادَ اللهُ أحَدَهُما مِن صاحِبهِ خَيْرًا.

«و رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم در مدح و ثنای برادران دینی فرمود: خداوند خیر هر کس را که بخواهد دوست صالحی نصیب او میکند که اگر خدا را فراموش کرد آن دوست بیادش آورد، و اگر بیاد خدا بود او را در این کار کمک نماید. مثَل دو برادر دینی هنگامی که به یکدیگر میرسند مثَل دو دست است که یکی دیگری را می‌شوید. و هرگز دو برادر مؤمن با یکدیگر ملاقات نکردند مگر اینکه خداوند به هر یک از طرف دیگری فائده و خیری را عطا نماید.»

وَ قالَ أميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيهِ السَّلامُ: عَلَيْكمْ بالْإخْوانِ، فَإنَّهُمْ عُدَّةٌ فی الدُّنيا وَ الْأَخِرَةِ؛ ألا تَسْمَعونَ إلى قَوْلِ أهْلِ النّارِ: فَمَا لَنَا مِن شفِعِينَ* وَ لَاصَدِيقٍ حَمِيمٍ. [2]

«و أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: بر شما باد که برادران دینی داشته و بدانها توجّه کنید، چرا که آنها ذخیره و کمک انسان در دنیا و آخرت هستند؛ آیا به سخن اهل آتش گوش فرا نمی‌دهید که میگویند: برای ما نیست هیچ شفاعت کننده‌ای و نه هیچ دوست مهربانی!»

وَ عَن جَرير بْنِ عَبْدِ الله قالَ: بايَعْتُ رَسولَ الله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى إقامِ الصَّلَوةِ وَ إيتآءِ الزَّكوةِ وَ النُّصْحِ لِكلِّ مُسْلِمٍ.

«و از جریر بن عبد الله روایت است که میگوید: با رسول خدا صلّى الله علیه و آله و سلّم بر إقامه نماز و پرداخت زکات و نصیحت و خیرخواهی برای هر یک از مسلمانان، بیعت نمودم.»" و الأخبارُ فی هذا مُتواترةٌ و الصِّحاحُ مُتظافرةٌ، و إذا راجعتَ حديثَ الفريقَينِ رأيتَ الصّبحَ قد أسفرَ لذی عينينِ. و فی هذا كفايةٌ لِمَن له مِنَ الله هدايةٌ."

«و أخبار در بیان این معنی متواتر و روایات صحیحه متظافر میباشند. و چون به أحادیث فریقین (خاصّه و عامّه) مراجعه نمائی، می‌بینی که صبح صادق برای هر انسانی که چشم دارد طلوع نموده است. و در این مقدار که ما آورده

روایت امام صادق علیه السّلام درباره حبّ و بغض فی الله

و نیز از حضرت صادق علیه السّلام روایت است که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: أَيُّ عُرَى الْإِيمَانِ أَوْثَقُ؟ فَقَالُوا: اللهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصَّلَوةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الزَّكوةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الصِّيامُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْحَجُّ وَ الْعُمْرَةُ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: الْجِهَادُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: لِكلِّ مَا قُلْتُمْ فَضْلٌ وَ لَيسَ بِهِ. وَ لَكنَّ أَوْثَقَ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِى اللهِ وَ الْبُغْضُ فِى اللهِ وَ تَوَالِى أَوْلِيآءِ اللهِ وَ التَّبَرِّى مِنْ أَعْدَآءِ اللهِ.[1]

«حضرت صادق علیه السّلام از حضرت

ایم برای هر انسانی که هدایت الهی شامل حالش شده باشد کفایت است.»

(۱) - این کلمه در منابع روائی («اصول کافی» ج ۲، باب حسن الخلق، ص ۱۰۲، حدیث ۱٦؛ و «بحارالأنوار» از طبع حروفی، ج ٦٦، باب ۳۷ (صفات خیار العباد و اولیاء الله)، ص ۳۰٦، حدیث ۲۸؛ و ...) به صورت: "الْمُوَطَّونَ" آمده که ظاهراً صحیح همین است.-

(۲) - آیه ۱۰۰ و ۱۰۱، از سوره ۲٦: الشّعرآء]

[1] «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۵

رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند که آن حضرت به اصحاب خود فرمودند: کدامیک از دستاویزهای ایمان محکمتر است؟ اصحاب گفتند: خدا و رسول خدا داناترند.

و بعضی از اصحاب گفتند: نماز. و بعضی گفتند: زکات. و بعضی گفتند: روزه.

و بعضی گفتند: حجّ و عمره. و بعضی گفتند: جهاد.

حضرت فرمودند: تمام این اموری را که ذکر نمودید دارای فضیلت و شرافتند، ولی محکمترین دستاویزهای ایمان نیستند. و لیکن محکمترین دستاویز ایمان همان محبّت در راه خدا و بغض در راه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و تبرّی و دوری از دشمنان خداست.»

روایت امام باقر علیه السّلام درباره حبّ و بغض فی الله: «... المرء مع من أحبّ»

و نیز جابر جُعفی از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام حدیث میکند که آن حضرت فرمودند:

إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ فِيك خَيرًا فَانْظُرْ إِلَى قَلْبِك؛ فَإِنْ كانَ يحِبُّ أَهْلَ طَاعَةِ اللَهِ وَ يبْغِضُ أَهْلَ مَعْصِيتِهِ فَفِيك خَيرٌ وَ اللَهُ يحِبُّك، وَ إِنْ كانَ يبْغِضُ أَهْلَ طَاعَةِ اللَهِ وَ يحِبُّ أَهْلَ مَعْصِيتِهِ فَلَيسَ فِيك خَيرٌ وَاللَهُ يبْغِضُك؛ وَ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.[1] و[2]

---

[1] «اصول کافی» ج ۲، ص ۱۲۶

[2] در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول، ص ۱۸۱، از بخاری و مسلم از رسول خدا صلّی الله علیه وآله حدیث کند: المَرءُ مَع مَن أحَبَّ. و از تِرمِذی: المَرءُ معَ مَن أحبَّ و لَه ما اکتَسَبَ. و نیز از ترمذی: المَرءُ مَع مَن أحَبَّ و أنتَ معَ مَن أحْبَبْتَ.

حضرت فرمودند که: «اگر بخواهی بدانی که در تو خیری هست در دل خود نظر بیفکن؛ اگر دیدی دل تو اهل طاعت خدا را دوست دارد و از اهل معصیت متنفّر است، بدان که در تو خیر وجود دارد و خداوند تو را دوست دارد. و اگر دیدی که دل تو از اهل طاعت خدا متنفّر است و اهل معصیت را دوست دارد، بدان که در تو خیری وجود ندارد و خداوند نیز از تو بیزار است؛ چون انسان ارتباط کامل با محبوب خود دارد، بلکه با محبوب خود جنبه اتّحاد و معیت دارد.»

مرحوم مجلسی رضوان الله علیه از «دعوات» راوندی نقل میکند که:

خطاب خداوند به حضرت موسی درباره حبّ و بغض فی الله به عنوان بهترین أعمال

رُوِیَ أَنَّ اللَهَ تَعَالَی قَالَ لِمُوسیَ عَلَیهِ السَّلَامُ: هَلْ عَمِلْتَ لِی عَمَلا قَطُّ؟ قَالَ: صَلَّیتُ لَك وَ صُمْتُ وَ تَصَدَّقْتُ وَ ذَکرْتُ لَك. قَالَ اللَهُ تَبَارَك وَ تَعَالَی: وَ أَمَّا الصَّلَوةُ فَلَك بُرْهَانٌ، وَ الصَّوْمُ جُنَّةٌ، وَ الصَّدَقَةُ ظِلٌّ، وَ الذِّکرُ (الزَّکوةُ ـ خ ل) نُورٌ. فَأَیُّ عَمَلٍ عَمِلْتَ لِی؟ قَالَ مُوسیَ عَلَیهِ السَّلَامُ: دُلَّنِی عَلَی الْعَمَلِ الَّذِی هُوَ لَك! قَالَ: یا مُوسیَ! هَلْ وَالَیتَ لِی وَلِیا؟ وَ هَلْ عَادَیتَ لِی عَدُوًّا قَطُّ؟ فَعَلِمَ مُوسیَ أَنَّ أَفْضَلَ الْأَعْمَالِ الْحُبُّ فِی اللَهِ وَالْبُغْضُ فِی اللَهِ.[1]

مرحوم راوندی حدیث میکند که: «روایت شده است که حضرت باری تعالی به حضرت موسی خطاب فرمود: آیا تا بحال برای من عملی انجام داده‌ای؟ حضرت موسی عرض کرد: برای تو نماز خوانده‌ام، روزه گرفته‌ام، صدقه داده‌ام، و ذکر تو را

---

[1] «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۱۵، ص ۲۸٤؛ و از طبع حروفی، ج ٦۹، ص ۲۵۲

بجای آورده‌ام.

خداوند خطاب فرمود: و امّا نماز، دلیل و برهان بر ایمان و شخصیت تُست، و روزه سپر از آتش است، و صدقه سایه رحمت خداست، و ذکر خدا موجب نور است؛ و تمام اینها راجع به خود تست. ای موسی! برای من چه عملی انجام داده‌ای؟ موسی عرض می‌کند: بار پروردگارا! مرا بر عملی که فقط برای تو است راهنمائی بفرما.

حضرت حق خطاب میکند: آیا برای خاطر من با دوستی از دوستان من طرح دوستی و محبّت ریخته‌ای؟ و آیا برای خاطر من از دشمنی از دشمنان من تنفّر و بیزاری جسته‌ای؟ حضرت موسی از این خطاب خدا دانست که بهترین کردارها حبّ و بغض در راه خداست.

سپس مرحوم راوندی میگوید:

محبّت نسبت به آل محمّد صلوات الله علیهم در کلام حضرت رضا علیه السّلام

و إلیه أشارَ الرّضا علیه السّلام بمَکتوبه: کنْ مُحِبًّا لِأَلِ مُحَمَّدٍ وَ إنْ کنْتَ فَاسِقًا وَ مُحِبًّا لِمُحِبِّیهِمْ وَ إنْ کانُوا فَاسِقِینَ. «و به همین مطلب حضرت رضا علیه السّلام در نامه خود اشاره فرموده‌اند که: دوستدار آل محمّد باش و اگرچه فاسق هستی، و دوستدار دوستداران آل محمّد باش گرچه دوستداران آنان فاسق باشند.»

و نیز (مرحوم راوندی) میگوید:

و مِن شُجونِ الحَدیثِ[1] أنّ هَذا المَکتوبَ هو الأَنَ عندَ بَعضِ أهلِ کرْمَنْدَ قَریةٍ مِن نَواحینا إلی إصفهانَ، ما هِیَ. و وَقْعتُهُ أنَّ رَجُلًا مِن أهلِها کانَ جَمّالًا لِمَولانا أبی الحسن علیه السّلامُ عندَ تَوجُّهِه إلی خراسانَ، فلَمّا أرادَ الانصرافَ قال له: یابنَ رَسولِ اللَه! شَرِّفْنی بِشَیءٍ مِن

---

[1] قال المجلسی (ره): «و فی «القاموس»: الشَّجَن: الغُصْن المُشتبِک، و الحدیث ذو شجونٍ: فنون و أغراض. قوله: ما هِیَ، أی ما هی من إصفهان لکنّها فی تلک النّاحیة.»

خَطِّك أتَبَرَّك به. و كانَ الرَّجلُ من العآمّة. فأعطاه ذلك المَكتوبَ.

«و از مطالب راجع به این حدیث آن است که این مکتوب الآن در نزد بعضی از اهالی قریه کَرمَند که بین راوند و اصفهان است و جزء نواحی اصفهان محسوب نمی‌گردد وجود دارد. و داستان این مکتوب چنین است که مردی از اهالی کرمند شتربان حضرت أبالحسن الرّضا علیه السّلام بود هنگامی که آن حضرت متوجّه خراسان بودند. چون خواست از نزد حضرت مراجعت کند، عرض کرد: یابن رسول الله! مرا به صفحه‌ای از خط خود تشریف کنید تا بدان تبرّک جویم. و این مرد از عامّه بود. حضرت از خطّ خود، این مکتوب را به او مرحمت فرمودند.»

امام باقر علیه السّلام: اگر سنگی ما را دوست داشته باشد با ما محشور می‌شود

و از تفسیر عیاشی روایت است که بُرَید بن معویة العِجلیّ می‌گوید که:

كنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيهِ قَادِمٌ مِنْ خُراسَانَ مَاشِيا فَأَخْرَجَ رِجْلَيهِ وَ قَدْ تَغَلَّفَتَا. وَ قَالَ: أَمَا وَاللهِ مَا جَآءَ بِي مِنْ حَيثُ جِئْتُ إِلَّا حُبُّكمْ أَهْلَ الْبَيتِ.

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ: وَاللهِ لَوْ أَحَبَّنَا حَجَرٌ حَشَرَهُ اللهُ مَعَنَا؛ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟ إِنَّ اللهَ يقُولُ: قُلْ إِن كنتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يحْبِبْكمُ اللهُ.[1] وَ قَالَ: يحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيهِمْ.[2] وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؟[3]

برید بن معاویه میگوید: «در نزد حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام بودم که مردی از اهل خراسان که پیاده از آنجا حرکت نموده بود بر حضرت داخل

---

[1] قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۳: ءَال عمران

[2] قسمتی از آیه ۹، از سوره ۵۹: الحشر

[3] «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ۷، ص ۳۷۷؛ و از طبع حروفی، ج ۲۷، ص ۹۵

شد و پاهای خود را بیرون آورده نشان داد که همه شکافته و پاره پاره شده بود. عرض کرد: یابن رسول الله! به خدا سوگند که انگیزه حرکت من از خراسان تا اینجا جز محبّت شما اهل بیت نبوده است.

حضرت فرمودند: به خدا سوگند اگر پاره سنگی ما را دوست داشته باشد، خدا او را با ما محشور گرداند؛ و مگر حقیقت دین غیر از محبّت چیز دیگری است؟ خداوند در قرآن میفرماید: ای پیغمبر! به مردم بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا شما نیز مورد محبّت خدا قرار گیرید.

و نیز می‌فرماید: انصار مدینه مهاجرینی را که از مکه بدانجا هجرت کردند دوست داشتند. و مگر دین غیر از محبّت چیز دیگری است؟»

محبّت مرد بیابانی به خدا و رسولش، و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره معیّت محبّ با محبوب

و از «علل الشّرآئع» با إسناد خود از أنس حدیث میکند که:

جَآءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيةِ ـ وَ كانَ يعْجِبُنَا أنْ يأْتِيَ

الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ

الْبَادِيةِ يسْأَلُ النَّبِىَّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ ـ فَقَالَ: يا رَسُولَ اللهِ! مَتَى قِيامُ السَّاعَةِ؟ فَحَضَرَتِ الصَّلَوةُ، فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ قَالَ: أَينَ السَّآئِلُ عَنِ السَّاعَةِ؟ قَالَ: أَنَا يا رَسُولَ اللهِ! قَالَ: فَمَا أَعْدَدْتَ لَهَا؟ قَالَ: وَ اللهِ مَاأَعْدَدْتُ لَهَا مِنْ كثِيرِ عَمَلٍ صَلَوةٍ وَ لَاصَوْمٍ إلَّاأَنِّ أُحِبُّ اللهَ وَ رَسُولَهُ.

فَقَالَ النَّبِىُّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ. قَالَ أَنَسٌ: فَمَا رَأَيتُ الْمُسْلِمِينَ فَرِحُوا بَعْدَ الْإِسْلَامِ بِشَىْءٍ أَشَدَّ مِنْ فَرَحِهِمْ بِهَذَا.[1]

انس روایت میکند که: «روزی مردی از مردمان بیابانی نزد رسول خدا آمد ـ و هر وقت که شخصی بیابانی به خدمتش مشرّف می‌شد، گفت و شنودهای تازه که رخ می‌داد بسیار برای ما مسرّت بخش بود ـ آن مرد عرض کرد: ای پیامبر خدا! برای

---

[1] «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ٦، ص ١٩٥؛ و از طبع حروفی، ج ١٧، ص ١٣

آیة الله سیّد شرف الدّین عاملی در کتاب «الفصول المهمّة» ص ٤١ و ٤٢ میفرماید: لا یخفی أنّ شیعةَ علیٍّ و أهلِ البیت هم أتباعُهم فی الدّین و أشیاعُهم من المسلمین. و نحن و الحمدُ للّه قد انقطَعْنا إلیهم فی فروعِ الدّین و عقآئِدِه و [ادامه در صفحه بعد]

من ساعت قیامت را تعیین بنما. در این حال موقع نماز رسید. چون حضرت نماز را بپا داشتند گفتند: آن مرد سائل کجاست؟

عرض کرد: من حاضرم ای رسول خدا!

حضرت فرمودند: برای قیامت خود چه تهیه دیده‌ای؟ عرض کرد: من عمل فراوانی ندارم؛ نماز زیادی ندارم، روزه فراوان ندارم، مگر آنکه خدا و رسول خدا را دوست دارم.

حضرت رسول فرمودند: مرد با محبوبش پیوستگی و اتّحاد دارد. (یعنی تو با پیغمبر خدا و با خدا معیت داری. و معلومست که این خبر بسیار عظیم و مسرّت آمیز است.)

أنس می‌گوید: از این کلام بهجت‌زا چنان بر مسلمانان فرح و انبساطی رخ داد که پس از موهبت اسلام هیچگاه مسلمانان را فرحناکتر از این موقع ندیدم.»

کلام سیّد شرف الدّین عاملی در «الفصول المهمّة» درباره محبّت به شیعیان (ت)

[1]...

روایاتی از «الفصول المهمّة» در اثرات محبّت به اهل بیت علیهم السّلام (ت)

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] أصولِ الفقه و قواعِدِه و علومِ السّنّةِ و الکتاب و فُنون الأخلاقِ و السّلوک و الأَداب؛ بُخوعًا لإمامتهم و إقرارًا بولایتهم، وقد والَیْنا أولیآءَهم و جانَبْنا أعدآءَهم، عملًا بقواعدِ المحبّة و طبقًا لُاصولِ الأخلاقِ فی المودّة، فکنّا بذلک لهم شیعةً و کانوا لنا وسیلةً و ذریعةً.
والحمدُ للّه علی هدایتِه لدینه و التّوفیقِ لما دعا إلیه الرّسولُ من التّمسک بثقلَیه و الاعتصامِ بحبلَیه و دخولِ مدینةِ علمه مِن بابها بابِ حطّة و أمانِ أهل الأَرضِ و سفینةِ نجاةِ هذه الامّة. و الحمدُ للّه الّذی هدانا لِهذا و ما کنّا لِنَهتدیَ لولا أن هدانا اللهُ.

وَ أخْرَجَ ابْنُ سَعْدٍ (کما فی صفحة ۹۱ من «الصّواعق») عَن عَلیٍّ: أخْبَرَنی رَسولُ الله صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ أنَّ أوَّلَ مَن یَدخُلُ الجَنَّةَ أنَا وَ فاطِمَةُ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ. قُلتُ: یا رَسولَ الله! فَمُحِبّونا؟ قالَ: مِن وَرآئِکمْ.

و أخْرَجَ الدّیْلَمیّ (کما فی «الصّواعق» أیضًا) مرفوعًا: إنَّما سُمِّیَتِ ابْنَتی فاطِمةَ لأنَّ الله فَطَمَها وَ مُحِبّیها عَنِ النّارِ.[1]

و أخْرَجَ ابْنُ حَنبَل و التِّرْمِذیّ (کما فی صفحة ۹۱ من «الصّواعق») أنَّهُ صلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ أخَذَ بِیَدِ الحَسَنَیْنِ وَ قالَ: مَن أحَبَّنی وَ أحَبَّ هذَیْنِ وَ أباهُما و امَّهُما کانَ مَعی فی دَرَجَتی یَومَ القِیَمَةِ.[2]

«مخفی نماند که شیعیان علیّ و أهل بیت (علیهم السّلام) آنانی هستند که از ایشان در دین خدا تبعیّت کرده و پیروان آنها در بین مسلمین هستند. و ما بحمدالله در فروع دین و عقائد آن و در اصول فقه و قواعد آن و در علوم سنّت و قرآن و فنون أخلاق و رفتار و آداب، به تمام و کمال به آن بزرگواران روی آورده‌ایم؛ چرا که در برابر امامت آنان حقیر و مطیع بوده و به ولایتشان مقرّ و معترفیم و حقّاً که دوستدار دوستانشان هستیم و از دشمنانشان کناره می‌گیریم، زیرا که قواعد محبّت و اصول اخلاقی در مودّت اقتضاء می‌کند که چنین عمل کنیم. و ما به همین جهت شیعه آنان بوده و آنها برای ما وسیله تقرّب و سبب رسیدن به خدا هستند. حمد و ستایش مختصّ خداوند است که به دین خود هدایت فرمود و به آنچه که پیامبر بدان دعوت نموده است توفیق داد، که همان تمسّک و اعتصام به دو ثقل و حبل إلهی یعنی قرآن و أهل بیت، و نیز ورود در مدینه علم نبوی از باب آن که باب حطّه و امان

[ادامه در صفحه بعد]

[1]...

إعطاء برات آزادی از آتش به محبّان اهل بیت

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] اهل زمین و کشتی نجات این امّت (أمیرالمؤمنین علیه السّلام) است می‌باشد. حمد و ستایش مختصّ خداوندی است که ما را بدین نعمت هدایت فرمود و اگر خداوند ما را هدایت نمی‌کرد نمی‌توانستیم هدایت شویم.

و ابن سعد از علی علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به من خبر داد که: اوّلین کسانی که وارد بهشت می‌شوند، من و فاطمه و حسن و حسین هستیم. من عرض کردم: ای رسول خدا! دوستداران ما چطور؟ فرمود: آنها پشت سر شما وارد می‌شوند.

و دیلمی به صورت مرفوع از رسول خدا روایت کرده است که آن حضرت فرمود: اسم دختر من فاطمه گذارده شد زیرا که خداوند او و محبّین او را از آتش جدا و منقطع ساخته است.

و ابن حنبل و ترمذی از آن حضرت صلّی الله علیه و آله وسلّم روایت کرده‌اند که آن حضرت دست حسنین را گرفته و فرمود: هر کس مرا و این دو فرزند مرا و پدر و مادر آنها را دوست بدارد در روز قیامت در درجه من با من خواهد بود.»

و سپس در ص ۴۳ و ۴۴ می‌فرماید:

و أخْرَجَ أحْمَدُ (کما فی أواخر الفصل الثّانی، من الباب ۹ من «الصّواعق») [3] عَن عَلیٍّ قالَ: طَلَبَنی النَّبیُّ (صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) فَوَجَدَنی فی حائِطٍ فَقالَ: قُمْ وَ الله لَارْضِیک، أنْتَ أخی وَ أبو وُلْدی تُقاتِلُ عَلَی سُنَّتی. مَن ماتَ عَلَی عَهْدی فَهُوَ فی کنْزِ الجَنَّةِ، و مَن ماتَ عَلَی عَهْدِک فَقَدْ قَضی نَحْبَهُ، وَ مَن ماتَ یُحِبُّک بَعْدَ مَوتِک خَتَمَ اللهُ لَهُ بِالأمْنِ وَ الإیمانِ ما طَلَعَتْ شَمْسٌ أوْ غَرَبَتْ.

و أوردَ ابنُ حَجَرٍ (فی أواخر المقصد الثّانی من المقاصد الّتی ذکرها فی ءایة المودّة فی القربی من صواعقه) حدیثاً هذا لفظه [4]: إنَّ النَّبیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ خَرَجَ عَلَی أصْحابِهِ ذاتَ یَوْمٍ وَ وَجْهُهُ مُشْرِقٌ کدآئِرَةِ القَمَرِ، فَسَأَلَهُ عَبدُ الرَّحْمنِ بْنِ عَوْفٍ عَن ذلِک فَقالَ (صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ): بِشارَةٌ أتَتْنی مِن رَبّی فی أخی وَ ابْنِ عَمّی و ابْنَتی، بأنَّ اللهَ زَوَّجَ عَلیًّا مِن فاطِمَةَ وَ أمَرَ رِضْوانَ خازِنَ الْجِنانِ فَهَزَّ شَجَرَةَ طوبی فَحَمَلَتْ رِقاقًا- یَعنی صِکاکا- بِعَدَدِ مُحِبّی أهْلِ بَیْتی. [ادامه در صفحه بعد]

عليهم السّلام (ت)

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] وَ أنْشَأَ تَحْتَها مَلَئِکةً مِن نورٍ دَفَعَ إلَی کلِّ مَلَک صکا، فَإذا اسْتَوَتِ الْقِیَمَةُ بأهْلِهَا نادَتِ المَلَئِکةُ فی الخَلآئِق، فَلا یَبْقَی مُحِبٌّ لِأهْلِ الْبَیْتِ إلّادَفَعَتْ إلَیهِ صکا فیهِ فَکاکهُ مِنَ النّارِ؛ فَصارَ أخی وَ ابنُ عَمّی وَ ابْنَتی فَکاک رِقابِ رِجالٍ وَ نِساءٍ مِن امَّتی مِنَ النّارِ.

وَ الأخبارُ فی هذا لا یَحْتملها هذا الإملآءُ، وَ فی هذا القَدرِ کفایةٌ لمَن کانت للّه تعالی فیه عنایةٌ.

فعَسی أن یعرفَ الشّیعیُّ بعدَ هذا أنّ أهلَ السّنّة قد أنصَفوا و اعترَفوا، و عَسی أن یعرفَ السّنّیُّ لا وجهَ بعدَ هذه المبشّرات لشیءٍ من الضغآئنِ أو الهَناةِ. والسّلامُ عَلَی من اتّبعَ السُّننَ و جانَبَ الفِتنَ و رحمةُ الله و برکاتُه.

«و احمد از حضرت علی علیه السّلام روایت کرده است که فرمود: نبیّ أکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم در جستجوی من بود و مرا در بوستانی یافت، پس فرمود: برخیز که قسم به خدا من تو را خشنود می‌سازم، تو برادر من و پدر فرزندان من هستی و برای احیاء سنّت من جنگ می‌نمائی. هر کس بر عهدی که با من بسته بمیرد او در گنجینه بهشت خواهد بود، و هر کس برعهدی که با تو بسته بمیرد تحقیقاً نذر خود را أداء نموده است، و هر کس بعد از وفات تو با دوستی تو بمیرد- تا زمانی که خورشید طلوع یا غروب کند- خداوند عاقبت امر او را با امن و ایمان ختم می‌نماید.

و ابن حجر حدیثی را نقل میکند که عین الفاظ آن چنین است: نبیّ أکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم روزی بر اصحاب وارد شد در حالیکه چهره‌اش مثل قرص ماه می‌درخشید، عبد الرّحمن بن عوف از علّت این حال سؤال نمود، پس آن حضرت صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

از جانب پروردگارم بشارتی درباره برادر و پسر عمویم و نیز دخترم به من رسیده است؛ و آن اینکه خداوند فاطمه را زوجه علی قرار داده و به رضوانْ خازن باغهای بهشتی امر فرموده و او شجره طوبی را تکان داده است، و این درخت دارای برگه‌های براتی به عدد محبّان أهل بیت من گردیده است. و خداوند فرشتگانی را از نور در زیر درخت طوبی خلق فرموده و به هر کدام از آنها یک ورقه برات داده است، پس چون بساط قیامت با همه اهل آن گسترده شود فرشتگان إلهی در میان خلائق نداء می‌کنند، پس هیچ محبّی از محبّان أهل بیت نمی‌ماند مگر اینکه ورقه براتی به او می‌دهند که در آن مژده آزادی از آتش است؛ پس برادرم و پسر عمویم و نیز دخترم بریّ کننده ذمّه مردان و زنانی از امّت و نجات دهنده آنان از آتش گردیده‌اند.

و أخبار در این باره به قدری است که این نوشته گنجایش آنرا ندارد، و در همین مقدار برای کسی که خداوند تعالی به او عنایتی داشته باشد کفایت

است.

امید است که بعد از بیان این روایات، شیعیان بدانند که أهل تسنّن در این مقام انصاف به خرج داده و اعتراف نموده‌اند، و امید است که أهل تسنّن بدانند که بعد از این بشارتها دیگر وجهی برای کینه‌ها یا شرّ و فسادها باقی نمی‌ماند. و سلام و رحمت و برکات خدا بر کسی که از سنّت های پیامبر تبعیّت کرده و از فتنه ها کناره گیرد.»

(۱) – و أخرج النّسائیُّ نحوَه کما فی صفحة ۹٦ من «الصّواعق». (تعلیقه)

(۲) – و أخرجه أیضاً أبو داود (کما فی صفحة ۱۰۳ من «الصّواعق») و زاد فیه: " ومات مُتّبعًا لِسنّتی، و بها یُعلم أنّ اتّباعَ سنّته لا یکون إلّابمحبّتهم علیهم السّلام. (تعلیقه)"–

(۳) – صفحة ۷۵ (تعلیقه)

(٤) – راجِعْه فی صفحة ۱۰۳ من «الصّواعق»؛ و رواه غیرُ واحد ممّن کتب فی المناقبِ والفَضآئل. (تعلیقه)]

در روایات شیعه و سنّی بسیار وارد شده است که حضرت رسول الله حضرت فاطمه را بسیار دوست داشتند و آن حضرت را سیده نساء عالمیان معرّفی کردند.[1]

روایاتی از «الکلمة الغرّآء» درباره مقام و موقعیّت و افضلیّت حضرت زهرا علیها السلام (ت)

[1] [آیة الله سیّد شرف الدّین عاملی در کتاب «الکلمة الغرّآء» ص ۳۳۹ به بعد، روایاتی را درمقام و موقعیّت و أفضلیّت حضرت زهراء سلام الله علیها آورده است که تعدادی از آنها (حدیث ۱ و ۲ و ٤ و ٥) آورده می‌شود:
۱-" قَوْلُ رَسول الله صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: أفْضَلُ نسَآء أهْلِ الْجَنَّةِ خَدیجَةُ بِنتُ خُوَیْلِدٍ، و فاطِمَةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ، و ءَاسیا بِنتُ مزاحِمٍ امْرَأةُ فِرْعَوْنَ، و مَرْیَمُ بِنتُ عِمْرانَ."
(أخرجَتهُ جماعةٌ مِن المحدّثین کثیرون کالإمام أحمدَ من حدیثٍ رواه عن ابن عبّاسٍ فی صفحة ۲۹۳ من الجزء الأوّل من مسنده، و أبی داودَ کما فی ترجمةِ خدیجةَ من [ادامه در صفحه بعد]

روایاتی درباره بهترین زنان عالم و بهشت (ت)

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] «الاستیعاب»، و قاسم بنِ محمّدٍ کما فی ترجمة الزّهرآء من «الاستیعاب»، و جماعةٌ من حَمَلة الأَثار و حَفَظة الأخبار لایسع المقامُ استیفاءَهم.)

«گفتار رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: با فضیلت‌ترین زنان أهل بهشت، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمّد و آسیه دختر مزاحم زن فرعون و مریم دختر عمران هستند.»

٢-" قَوْلُ رَسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: خَيْرُ نسآء العالَمينَ أرْبَعٌ: مَرْيَمُ بنتُ عِمْرانَ، وَ ءَاسيا بِنتُ مُزاحِمٍ، وَ خَديجَةُ بِنتُ خُوَيْلِدٍ، وَ فاطِمَةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ."

(أخرجَهُ أبو داودَ کما فی ترجمةِ خدیجةَ من «الاستیعاب» بالإسنادِ إلی أنس و رواه عبدُ الوارثِ بنِ سُفیانَ کما فی ترجمتَی الزّهرآءِ و خدیجةَ من «الاستیعاب» بالإسناد إلی أبی هُریرةَ، و نقله غیرُ واحدٍ من ثقاةِ المحدّثین بطُرُقهم إلی أنس و أبی هریرة.)

«گفتار رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که فرمود: برگزیده زنان عالمیان چهار نفرند: مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم و خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمّد.»

٤-" (ما استَخْرجَه أبو داودَ کما فی ترجمةِ خدیجةَ من «الاستیعاب» بسندِه إلی ابن عبّاس) قال":" قالَ رَسولُ الله (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ): سَيِّدَةُ نِسآءِ أهْلِ الجَنَّةِ بَعْدَ مَرْيَمَ بِنتِ عِمْرانَ، فاطِمَةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ وَ خَديجَةُ وَ ءَاسيا- انتهی."

و هذا کالأحادیثِ السابقةِ فی الدّلالةِ علی تفضیل الأربع علی مَن سواهُنَّ مِن نسآء العالَمینَ، إلّا أ نّه ربُما یُستشعَرُ منه تفضیلُ العَذرآء علی الزّهرآء؛ لکن الأدلّةَ الاخرَ الّتی هی أکثرُ عددًا و أصحُّ سندًا و أصرحُ دلالةً مِن هذا الحدیثِ و نحوِه توجبُ الإعراضَ عمّا یُستشعَرُ منه علی أ نّه لا یُروَی مِن طریقِ أصحابِنا کما لا یخفی.

«ابن عبّاس میگوید: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: بعد از مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمّد و خدیجه و آسیه سیّده زنان اهل بهشت هستند.

و این روایت در دلالت بر أفضلیّت این چهار زن نسبت به سائر زنان عالم مانند روایات سابقه است، مگر اینکه چه بسا از آن أفضلیّت مریم عذراء بر فاطمه زهراء برداشت شود؛ ولیکن أدلّه دیگری که تعدادشان بیشتر و سندشان صحیحتر و دلالتشان صریحتر از این [ادامه در صفحه بعد]

[1]...

روایت عائشه در اینکه حضرت زهرا علیها السّلام سیّده زنان امّت است (ت)

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] روایت و أمثال آن است موجب إعراض از این برداشت می‌شود، علاوه بر اینکه این روایت از طریق اصحاب ما نقل نشده است، چنانچه مخفی نیست.» ۵- (ما أخرجَهُ البُخاریُّ [۱] و مسلمٌ [۲] و التّرمذیُّ فی "صِحاحِهم، و صاحبُ الجمعِ بینَ الصّحیحَین، و صاحبُ الجمعِ بین الصِّحاحِ السّتّةِ، و الإمامُ أحمدُ مِن حدیثِ الزّهرآءِ مِن مُسندِه [۳]، و ابنُ عبدِ البرِّ فی ترجمتِها من استیعابه، و محمّدُ بنُ سعدٍ فی ترجمتِها من الجزء الثّامن من طبقاتِه و فی باب ما قاله النّبیُّ فی مرضِه من المجلّدِ الثّانی من الطّبقات أیضاً، و اللفظ الذی تسمعُهُ للبخاریِّ ءاخرَ ورقةٍ مِن کتاب الاستئذانِ من الجزء الرّابع من صحیحِه، قال:)"

حدّثَنا موسی عن أبی عوانةَ عن فراس عن عامرٍ عن مسروقٍ حدّثَتنی عآئشةُ امُّ المؤمنین قالت:

إنّا کنّا أزواجَ النّبیِّ عندَهُ جمیعًا لَم تُغادِر منّا واحدةٌ، فأقبَلَت فاطمةُ تَمشی، لا و الله ما تَخْفی مِشْیَتُها مِن مِشْیَةِ رَسول الله (صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ). فَلَمّا رَءَاها رَحَّبَ وَ قالَ: مَرْحَبًا بابْنَتی! ثُمَّ أَجْلَسَها عَن یَمینِهِ أو عَن شِمالِهِ ثُمَّ سآرَّها، فَبکت بُکآءً شَدیدًا. فَلَمّا رَأَی حُزْنَها سآرَّها الثّانیَةَ إذا هِیَ تَضْحَک. فَقُلْتُ لَها أنا مِن بَینِ نسآئِهِ: خَصَّک رَسولُ الله (صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) بالسِّرِّ مِن بَیننا ثُمَّ أنتِ تَبْکینَ! فَلَمّا قامَ رَسولُ الله (صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) سَأَلْتُها: عَمّا سآرَّک؟ قالَتْ: ما کنتُ لِافْشِیَ عَلَی رَسول الله سِرَّهُ.

فَلَمّا تُوُفّیَ قُلتُ لَها: عَزَمْتُ عَلَیک بما لی عَلَیک مِن الحَقِّ لَمّا أَخْبَرْتِنی؟ قالَتْ: أمّا الأَنَ فَنَعَمْ. فَأخْبَرَتْنی قالَتْ: أمّا حینَ سآرَّنی فی الأمْرِ الأوَّل فإنَّهُ أخْبَرَنی جبْرآئیلَ کانَ یُعارضُهُ [بالْقُرْءَانِ] کلَّ سَنَةٍ مَرَّةً وَ أنَّهُ قَدْ عارَضَنی بِهِ الْعامَ مَرَّتَین، وَ لا أرَی الْأَجَلَ إلّاقَدِ اقْتَرَبَ، فَاتَّقِی الله وَ اصْبری فَإنّی نِعْمَ السَّلَفُ أنا لَک. قالَتْ: فَبَکیتُ بُکآئِیَ الَّذی رَأَیْتِ. فَلَمّا رَأَی جَزَعی سآرَّنی الثّانیَةَ قالَ: یا فاطِمَةُ! ألا تَرْضَینَّ أن تَکونی سَیِّدَةَ نسآءِ المُؤْمِنینَ أوْ سَیِّدَةَ نسآءِ هَذِهِ الْامَّةِ- انتهی.

و لفظُه فیما ذکره ابنُ حجرٍ فی ترجمتِها مِن «الإصابة» و غیرُ واحدٍ من المحدّثین:" ألا تَرْضَینَّ أن تَکونی سَیِّدَةَ نسآءِ الْعالَمینَ"، و کیف کان فالحدیثُ صحیحٌ و النّصُّ فی تفضیلِها صریحٌ.

و أخرَجَ ابنُ سعدٍ (فی بابِ ما قاله النّبیُّ لها فی مرضِه، من المجلّدِ الثّانی من طبقاتِه) [ادامه در صفحه بعد]

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] بالإسنادِ إلی امّ سلمةَ قالت:" لَمّا حُضِرَ رَسولُ الله (صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) دَعا فاطِمَةَ فَناجاها فَبَکتْ، ثُمَّ ناجاها فَضَحِکتْ. فَلَمْ أسْأَلْها حَتَّی تُوُفّیَ رَسولُ الله (صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ ءَالِهِ وَ سَلَّمَ) فَسَأَلْتُها عَن بُکآئِها و ضِحْکها فَقالَتْ: أخْبَرَنی أنَّهُ یَموتُ ثُمَّ أخْبَرَنی أنّی سَیِّدَةُ نِسآءِ أهْلِ الْجَنَّةِ"- الحدیث.

(و أخرجَهُ أیضًا أبویعلی کما فی ترجمةِ الزّهرآء من الإصابة بالإسنادِ إلی امّسلمةَ، و رواه عنها غیرُ واحدٍ من أهلِ الحدیثِ.) «موسی برای ما نقل کرد از أبوعوانه از فراس از عامر از مسروق که او گفت: عائشه امّ المؤمنین برای من حدیث نمود که روزی همه ما زنان پیامبر بدون استثناء در محضر او بودیم که فاطمه از راه رسید، و قسم به خدا نحوه راه رفتن او هیچ فرقی با راه رفتن رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نداشت. چون آن حضرت او را دید جائی باز نمود و فرمود: مرحبا به دخترم! بعد او را در طرف راست یا چپ خویش نشاند و با او نجوی نمود و سرّی را برای او بیان کرد که یکباره گریه شدیدی بر او عارض شد، چون رسول خدا حزن او را مشاهده نمود دو مرتبه با او پنهانی سخنی گفت که این بار فاطمه ناگهان خندان شد. از بین زنان پیامبر من به او گفتم: رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم از میان همه ما تنها تو را مخصوص به سرّ خویش گرداند و با تو نجوی نمود، آن وقت تو گریه می‌کنی! چون رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم برخاست، من از فاطمه پرسیدم: پیامبر چه سرّی را برای تو بیان نمود؟ او گفت: من اینچنین نیستم که سرّ رسول خدا را فاش کنم.

وقتی رسول خدا از دنیا رفت من به فاطمه گفتم: تو را به آن حقّی که بر تو دارم قسم می‌دهم که از آن سرّ پیامبر مرا با خبر سازی؟ او گفت: بله الآن مانعی ندارد. پس مرا با خبر ساخته و گفت: امّا مرتبه اوّل به من اینطور فرمود که جبرائیل سالی یک بار قرآن را بر من عرضه و مقابله می‌نموده، ولی امسال دوبار قرآن را بر من عرضه کرده است و حتماً أجل من نزدیک شده است، پس تقوای إلهی را پیشه ساز و صبر نما، پس بدرستی که من سلف و نیای خوبی برای تو هستم. فاطمه گفت: در این هنگام همانطور که دیدی من گریستم. چون پدر جزع و اندوه مرا دید در مرتبه دوّم فرمود: ای فاطمه! آیا نمی‌پسندی که سیّده زنان مؤمنین یا سیّده زنان این امّت باشی؟ لفظ این روایت بنابر آنچه ابن حجر در «الإصابة» در ترجمه احوال آن بانو و نیز بسیاری از مورّخین دیگر ذکر کرده‌اند اینطور است: آیا نمی‌پسندی که سیّده زنان عالمیان باشی؟

به هر حال این روایت صحیحه است و متن آن در برتری دادن آن حضرت صریح و روشن می‌باشد.

روایت: «إنَّ اللهَ لَیَغضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمة وَ یَرضَی لِرِضاها»

از «مجالس» مفید روایت است به سند متّصل خود، از أبوحمزه ثُمالی ازحضرت باقر علیه السّلام از پدرش از جدّش که:

قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ: إنَّ اللهَ لَیغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَ یرْضَی لِرِضَاهَا.[1]

«حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله و سلّم فرمودند: خداوند به غضب در می‌آید از غضب فاطمه و راضی می‌شود به رضای فاطمه.»

روایات وارده از رسول خدا صلّی الله علیه و

و ابن سعد با إسناد خود روایت کرده است از امّ سلمه که او میگوید: چون هنگام وفات رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم رسید فاطمه را طلبیده و با او نجوی نمود و فاطمه گریست، سپس دوباره با او نجوی نمود و فاطمه خندان شد. من در این باره سؤالی ننمودم تا اینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم وفات نمود، آنگاه در مورد آن گریه و خنده سؤال کردم. فاطمه گفت: پدرم خبر داد که از دنیا می‌رود و سپس خبر داد که من سیّده زنان أهل بهشت هستم؛ تا آخر روایت.»

(۱) – راجِع آخرَ صفحة ٦٤، من الجزء الرابع من صحیحه المطبوع بالمطبعة المَلیحیّة سنة ۱۳۳۲. (تعلیقه)

(۲) – راجِع بابَ فضآئلِ فاطمةَ، من الجزء الثّانی من صحیحه، تجدْ طُرُقَه فی هذا الحدیثِ إلی عآئشةَ متعدّدةً. (تعلیقه)

(۳) – راجِع صفحةَ ۳۸۲ من الجزء السّادسِ من المُسند. (تعلیقه)

[1] بحارالانوار طبع کمپانی ج ۱۰ ص ۷ و از حروفی ج ۱۹ ٤۳.

و نیز از «مجالس» مفید و از «أمالی» شیخ طوسی رضوان اللَه علیهما به اسناد متّصل از سعد بن مالك یعنی ابن أبی وقّاص قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَهِ

صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ يقُولُ: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى؛ مَنْ سَرَّهَا فَقَدْ سَرَّنِىوَ مَنْ سَآءَهَا فَقَدْ سَآءَنِى؛ فَاطِمَةُ أَعَزُّ النَّاسِ إلَىَّ.[1]

«سعد بن أبى وقّاص میگوید: از رسول خدا شنیدم که میفرمود: فاطمه پاره تن من است؛ کسی که او را خشنود کند مرا خشنود نموده و کسی که او را محزون کند و به او بدی برساند، مرا محزون نموده و به من بدی رسانیده است؛ فاطمه عزیزترین مردم در نزد من است.»

محبوبترین زنان و مردان در نزد رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم

و از «أمالی» شیخ طوسی حدیث میکند با سند متّصل از جمیع بن عمیر قال: قالتْ عَمَّتی لعآئِشةَ و أنا أسمَعُ لَه: أنْتِ مَسیرُك إلی عَلِیٍّ ما کانَ؟ قالَتْ: دَعینا مِنك! إنّه ما کان مِن الرِّجالِ أحبُّ إلی رسولِ اللهِ مِن عَلیٍّ و لا مِن النِّسآءِ أحبُّ إلیه مِن فاطمةَ.[2]

---

[1] همان مصدر ص ۹ و از طبع حروفی ص ۲۳

[2] فخر رازی در تفسیر، طبع دوّم دار الکتب العربیّة، ج ۲۷، در ذیل تفسیر آیه مودّت، ص ۱٦٦ می گوید: قالَ صَلّی اللهُ علَیه وءَالِه وسلّم: فاطِمةُ بَضعَةٌ مِنّی

يُؤْذينى ما يُؤذيها.

گفتار سوّم: خلاصه گفتار در روز جمعه ۲ جُمادی الاولی ۱۳۹۱ هجریّه قمریّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيبينَ الطّاهِرين

وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعين مِنَ ا لْأَنَ إلَى قِيامِ يوْمِ الدّين

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قالَ اللهُ الحكيم فى كتابه الكريم:

قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.

(بیست و سوّمین آیه، از سوره شوری: چهل و دوّمین سوره از قرآن کریم)

معانی مختلف از تفاسیر اهل تسنّن درباره «مودّة فی القربی»

در تفاسیر و روایات شیعه خلافی نیست که مقصود از «مودّت فی القربی» مودّت أقرباء و

نزدیکان حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم است. و امّا در تفاسیر اهل تسنّن «قربی» را به معانی مختلفی تفسیر نموده‌اند. ما برای روشن شدن حقیقت امر، تمام معانی‌ای را که آنها برای این لفظ ذکر نموده‌اند بیان نموده و پاسخ آنها را نیز ذکر می‌نمائیم.

معنای اوّل: به علّت قرابتی که با شما دارم با من مودّت کنید

معنای اوّل که نسبت به جمهور از مفسّرین اهل تسنّن داده شده است آنکه: خطاب به قریش است و مزدی که مورد سؤال واقع شده است دوست داشتن آنهاست پیغمبر را، چون آن حضرت با آنها قرابت رحمی داشتند؛ و علّت آن بود که چون آنها پیغمبر را مبغوض داشتند و تکذیب میکردند به جهت آنکه پیغمبر متعرّض آلهه آنان می‌شد، پیغمبر از طرف خدا مأمور شدند که به آنها خطاب نموده بگویند که: اگر ایمان نمی‌آورید لاأقل به علّت قرابت رحمی که با

شما دارم با من مودّت کنید و بغض و عداوت را کنار بگذارید. بنابراین «قُربی» مصدر است به معنی قرابت، و لفظ «فی» به معنای سببیت استعمال شده است.

این معنی را فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه شریفه ذکر نموده و از شَعْبی نسبت به ابن عبّاس میدهد.[1] و در «مجمع البیان» نسبت به ابن عبّاس و قَتادة و مُجاهد و جماعت دیگری میدهد.[2]

و حاصل معنی آن میشود که: إن لَم تُؤمِنوا بی و لَم تَوَدّونی لِأجل النّبوّة فَوَدّونی لأجل القَرابةِ الّتی بَینی و بینکم.[3]

در «لسان العرب» گوید: والقَرابة و القُربی: الدُّنُوّ فی النَّسَب، و القُربی فی الرَّحِم. ـ إلی أن قال: و قولُه تعالَی: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى، أی إلّاأن تَوَدّونی فی قَرابتی مِنکم.[4]

---

[1] «تفسیر فخر رازی» ج ۲۷، ص ١٦٤

[2] «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۵، ص ۲۸

[3] [«اگر به من ایمان نمی‌آورید و مرا بخاطر نبوّت دوست نمی‌دارید، پس به خاطر قرابتی که بین من و شماست به من محبّت داشته باشید.»]

[4] در «أقرب الموارد» گوید: «القُربة: القُرب، قیل: القُرب فی المکان، و القُربی

و در تفسیر «روح المعانی» آلوسی و تفسیر «روح البیان» شیخ إسمعیل حقّی، این معنی را تقویت نموده و ترجیح میدهند.[1] ولکن در تفسیر «کشّاف» به عنوان «قیلَ» یعنی به عنوان احتمال ضعیف و بیان قولی از أقوال ذکر میکند.[2]

ردّ معنای اوّل با استفاده از تفسیر «المیزان» و «کشّاف»

و لیکن همانطور که در تفسیر «المیزان» علّامه طباطبائی مُدَّ ظِلّه العالی

فی الرّحم، و القُربة فی المنزلة؛ و الأصل واحدٌ.»

[1] «روح المعانی» ج ۲۵، ص ۳۱؛ و «روح البیان» طبع مطبعه عثمانیّه، ج ۸، ص ۳۱۱

[2] همان

بیان فرموده است، این معنی صحیح نیست؛ به دلیل آنکه معنی أجر و مزد هنگامی تحقّق پیدا میکند که در مقابل عملی قرار گیرد، و چون آن عمل یا نفعْ به کسی برسد در مقابل آن مزد و پاداش دهد. و سؤال حضرت رسول الله از قریش که مزدِ مرا از دعوی پیغمبری، مودّت و دوستی با من قرار دهید، در هر حال صحیح نیست؛ زیرا یا قریش که بغض پیغمبر را در دل داشتند ایمان نیاورده بودند، و یا آنکه ایمان آورده بودند؛ در صورت اوّل أجر و مزد معنی ندارد، چون در مقابل زحمات حضرت رسول چیزی از آن حضرت اخذ ننموده‌اند و استفاده‌ای نکرده‌اند تا در مقابل آن، مودّت به آن حضرت بعنوان أجر و مزد معنی داشته باشد. و در صورت دوّم که ایمان آورده باشند دیگر حقیقت بغض مفهومی ندارد تا آنکه مودّت، اجر رسالت قرار گیرد، چون ایمان به پیغمبر أکرم با بُغض به آن حضرت کاملًا تنافی دارد.[1]

علاوه بر این آنکه لفظ «فی» ظهور در ظرفیت

---

[1] تفسیر «المیزان» ج ۱۸، ص ۴۳

دارد؛ گرچه به معنی لام تعلیل نیز استعمال شده است، مثل إنَّ امْرَأَةً دَخَلَتِ النَّارَ فِی هِرَّةٍ؛[1] لکن این معنی خلاف ظاهر است و بدون قرینه قطعیه نمی‌توان لفظی را از معنی اوّلی و حقیقی به معنی ثانوی و مجازی حمل نمود. و لذا زمخشری در «کشّاف» لفظ «فی» را در همان معنی ظرفیت باقی گذارده و طبق آن آیه را معنی نموده، و مقصود از مودّت فی القربی را مودّت درباره أقربای پیغمبر دانسته است.

و مرحوم سید شرف الدّین عاملی در «الفصول المهمّة» این معنی را از آیه شریفه به پنج دلیل ردّ میکند. ولی چون ما فعلًا نظر به أخبار در این باره ننموده و از متن آیه تجاوز نکرده‌ایم لذا به همین وجهی که ذکر کردیم اکتفا شد.

---

[1] [«بدرستیکه زنی داخل جهنّم شد بخاطر گربه‌ای (که او را حبس کرده بود).»]

معنای دوّم: دعوت انصار به مودّت با پیامبر و ردّ آن

معنای دوّم آنکه: خطاب حضرت به أنصار مدینه باشد و مراد از قُربی همان معنای اوّل باشد؛ یعنی ای أنصار مدینه که ایمان آورده‌اید، من در إزای رسالت مزدی نمی‌خواهم الّا آنکه به جهت قرابت رحمی و نسبتی که با من دارید با من مودّت بنمائید. چون بنا بر نقل آلوسی در «روح المعانی» از بعضی از تواریخ، مادر حضرت عبدالمطّلب سَلمی بنت زید النّجاریة بوده است و همچنین دائی‌های حضرت آمنه مادر آن حضرت، از أنصار مدینه بوده‌اند.[1]

مدح انصار در قرآن بخاطر محبّت به پیامبر و مهاج

و این معنی نیز صحیح نیست، زیرا اوّلًا: در محبّت و مودّت أنصار مدینه به آن حضرت جای شكّ و شبهه نیست، و معنی ندارد که آن حضرت آنان را به

---

[1] تفسیر «روح المعانی» ج ۲۵، ص ۳۰

مودّت خود دعوت کند؛ أنصار در وهله اوّل با نهایت عشق و صمیمیت حضرت را از مکّه به مدینه دعوت کردند و سپس از آن حضرت پذیرائی کامل نمودند. و همچنین تمام مهاجرین را در خانه‌های خود مأوی دادند و از هر گونه إحسان مالی و جانی در حقّ آنها دریغ ننموده بلکه آنها را بر نفس خود مقدّم داشتند بطوریکه خداوند در سوره حشر آنها را مدح می‌فرماید:

وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِيمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ.[1]

أنصار کسانی هستند که قبل از آنکه مهاجرین مکّه بسوی آنان

---

[1] آیه ۹، از سوره ۵۹: الحشر؛ [«و کسانی که پیش از مهاجرین در مدینه مسکن گزیدند و در منزلگاه ایمان مستقر شدند، کسانی را که به سوی ایشان هجرت نمودند دوست دارند، و نسبت به آنچه از غنائم جنگی و اموال به مهاجرین داده شده هیچ چشم داشتی نداشته و برای خود حقّی قائل نمی‌شوند، و مهاجرین را بر خود مقدّم میدارند، گرچه خود نیز محتاج باشند.»]

هجرت کنند ایمان آورده و در خانه ایمان مسکن گزیده‌اند، و به أفرادی که بسوی آنان هجرت کرده‌اند کمال محبّت و علاقه را ابراز نمودند، و آنچه از اموال و نعمت به آنان داده شده از مهاجرین دریغ ننموده، و با وجود فقر و نیاز، مهاجرین را نیز در تمام شؤون زندگی بر خود مقدّم داشتند.

ملاحظه می‌شود که چون محبّت آنان نسبت به مؤمنین مکّه تا این حدّ است، نسبت به رسول الله تا چه حدّ خواهد بود. در این صورت چه معنی دارد که حضرت رسول أکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم با وجود این محبّت و مودّت سرشاری که به آن حضرت داشتند، متوسّل به مودّت آنان از جهت قرابت و خویشاوندی بسیار دور گردد و آنها را به محبّت خود دعوت کند؟!

و ثانیاً: عرب احترامی برای قرابت از جهت مادر و زن قائل نبوده است که حضرت بدین وسیله خود را قوم و خویش معرّفی کند. عرب قبل از اسلام ـ همانطور که علّامه طباطبائی گفته‌اند ـ نسبت و قرابت رَحِمی را از ناحیه زنان جدا می‌دانست و فقط اسلام

است که زنها را در قرابت داخل کرد و بین اولاد پسران و اولاد دختران از نقطه نظر قرابت و رحمیت تساوی قائل شد.

معنای سوّم: مراد، مودّت پیغمبر است به آنها، نه مودّت آنها به پیغمبر

معنای سوّم آنکه: خطاب به قریش و اقوام پیغمبر أکرم است و مودّت قُربی همان مودّت به سبب قرابت رحمی است، مگر آنکه مراد از مودّت، مودّت پیغمبر است نسبت به آنها، نه مودّت آنها نسبت به رسول أکرم؛ و بنابراین استثناء منقطع است. و محصَّل معنی چنین می‌شود: من در مقابل دعوت رسالت و هدایت شما به صراط مستقیم و خلود در بهشتهای جاودان مزدی نمی‌خواهم و منظوری ندارم، مگر آنکه حبّ من و مودّت من نسبت به شما مرا بر آن داشته که شما را هدایت کنم و به خدای دعوت بنمایم.

ردّ معنای سوّم؛ انگیزه دعوت پیامبر فقط امر خدا بوده است نه قرابت

این معنی نیز صحیح نیست؛ چون طبق آیات

قرآن مجید و رویه حضرت رسول اوّلًا: انگیزه حضرت

بر دعوت فقط امر خدا بوده است و

حضرت از خود هیچ اراده‌ای در مقابل اراده خدا نداشته‌اند و هیچ حبّ و بغض شخصی، آن حضرت را بدین دعوت باعث نشده است. حتّی در بسیاری از آیات قرآن دارد که: فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَ عَلَيْنَا الْحِسابُ.[1] و نیز آیه: طه* ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقى إِلَّا تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشى.[2] و نیز آیه: إِنَّما أَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ.[3] و نیز آیه: فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.[4]

و ثانیاً: دعوت پیغمبر عام بوده است و محبّت پیغمبر به مردم، محبّت إلهی بوده، و قریش و غیر قریش در نزد آن حضرت علی السّویه بوده است.

علاوه بر این که «إلّا» ظهور در استثناء دارد و

---

[1] ذیل آیه ٤٠، از سوره ١٣: الرّعد؛ [«پس آنچه بر عهده تو می‌باشد تنها ابلاغ و رساندن‌است و حساب به عهده ماست.»]

[2] آیات ١ تا ٣، از سوره ٢٠: طه؛ [«طه، ما قرآن را بر تو نفرستادیم که به زحمت وسختی مبتلی شوی، بلکه قرآن تذکر دهنده است برای هرکس که خاشع گردد.»]

[3] قسمتی از آیه ٢١ و آیه ٢٢، از سوره ٨٨: الغاشیة؛ [«تو تنها یادآورنده و تذکر دهنده‌ای، و بر آنها سیطره نداری.»]

[4] آیه ١٢٩، از سوره ٩: التّوبة؛ [«پس اگر از تو رویگردان شدند بگو: خدا مرا کفایت میکند، هیچ معبودی به جز او نیست، تنها بر او توکل می‌کنم و او پروردگار عرش بزرگ مرتبه و عظیم است.»]

قطع نمودن آن را از این معنی و حمل نمودن بر معنای «بَل» إضرابیه تحقیقاً خلاف ظاهر است و بدون قرینه قطعیه نمی‌توان «إلّا» را در معنای «بَل» استعمال نمود.

معنای چهارم: مراد از مودّت تودّد به خدای تعالی است

معنای چهارم آنکه: قُربی به معنی قُرب و تقرّب باشد نه بمعنی قربِ رحمیت، و مراد از مودّت تودّد به خدای تعالی باشد. و بنابراین حاصل معنی چنین میشود که: ای پیغمبر! بگو من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر آنکه

با خدای خود بواسطه أعمال صالحه و هر کاری که شما را به او نزدیک کند إظهار دوستی کنید. این معنی را فخر رازی از حَسَن نقل می‌کند.[1]

و این معنی نیز صحیح نیست؛ زیرا اوّلًا: قُربی به معنی قرابت از نقطه نظر رحمیت و نَسَب است، و معلوم است که کسی با خدا از این نقطه نظر قرابت ندارد. و بدون دلیل نمی‌توان لفظ قُربی را به معنی مطلق قرب و تقرّب استعمال نمود.

نقد معنای چهارم؛ فرق مودّت و تودّد

و ثانیاً: مودّت که در آیه استعمال شده است غیر تودّد است. چون مودّت به معنی دوستی و محبّت است و لیکن تودّد یا به معنی طلب نمودن محبّت و جلب کردن محبّت است، و یا به معنی إظهار دوستی کردن است اگر با لفظ «إلی» استعمال شود. گفته میشود: تَوَدَّدَهُ: طلَب مودَّتَهُ و اجتَلَبَ وُدَّه، و گفته میشود: تَودَّدَ إلیه: تَحَبَّبَ إلیه و أظهَر مَحبَّته له.

البتّه اگر در آیه مبارکه، إلّاالتّودُّد فی القُربی بود

---

[1] «تفسیر فخر رازی» ج ۲۷، ص ۱۶۵

برای این معنی محملی داشت؛ چون در صورت اوّل معنی چنین میشود که: بواسطه أعمال صالحه که شما را به خدا نزدیك کند، از او طلب محبّت کنید. و در صورت دوّم معنی چنین میشود که: بواسطه أعمال صالحه که شما را به خدا نزدیك کند، با او إظهار دوستی و محبّت کنید. ولی در آیه مبارکه لفظ تودّد نیامده است، بلکه لفظ مودّت به معنی محبّت آمده است؛ و در این صورت معنی ندارد که گفته شود: بوسیله أعمال صالحه خدا را دوست داشته باشید.

و ثالثاً: مادّه مودّت کاملًا مترادف با محبّت نیست، بلکه بنا بر آنچه راغب اصفهانی در «المفردات فی غریب القرآن» از بعضی نقل میکند، در مودّت إشعار به مراعات حال محبوب و سرکشی نمودن و از حال او تفقّد نمودن

است. و لذا در قرآن مجید این معنی به خدای علیّ أعلی نسبت داده شده است، کما اینکه در گفتار خداوند: إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ[1] و همچنین: وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ[2] آمده است.[3] چون صحیح است که گفته شود: خداوند از حال بندگان خود تفقّد میکند و برای مراعات حال ایشان دائماً سرکشی مینماید، ولیکن از ناحیه بنده نسبت به خداوند تبارک و تعالی این معنی صادق نیست؛ نمی‌توان گفت که: بنده از خدا سرکشی و تفقّد می‌کند و دل او را بدست می‌آورد. و لذا نباید گفت که مؤمنین نسبت به خدا مودّت دارند، بلکه باید گفت محبّت دارند.

معنای پنجم: قربی به معنای قرابت مردم با یکدیگر؛ و ردّ آن

معنای پنجم آنکه: قُربی را به همان معنی قرابت نسب و رحِم معنی نمود، ولیکن نه قرابت حضرت رسول أکرم بلکه قرابت خود مردم بعضی با بعض

---

[1] ذیل آیه ۹۰، از سوره ۱۱: هود

[2] آیه ١٤، از سوره ۸۵: البروج

[3] «المفردات» طبع اوّل دفتر نشر کتاب، ص ٥١٦؛ و تفسیر «المیزان» ج ۱۸، ص ٤٦

دیگر. و بنابراین معنی چنین میشود که: ای پیغمبر! بگو من از شما ابداً پاداش و مزدی طلب نمی‌کنم مگر آنکه خود شما مردم با أرحام و أقربای خود مودّت و محبّت کنید.

این معنی نیز صحیح نیست؛ زیرا معلوم است که اسلام أرحام جاهلیت را قطع نموده و از مودّت با قوم و خویشان غیر مسلمان منع کرده است.

لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.[1]

«ای پیغمبر! نخواهی یافت کسانی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند و معذلک با دشمنان خدا و رسول خدا دوستی کنند، گرچه پدران یا

[1] قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۵۸: المجادلة

فرزندان یا برادران یا قوم و عشیره آنها باشند ...»

محرومیّت کفّار از مزایای اجتماعی اسلام و لو اینکه خویشاوند مسلمانان باشند

و به ضرورت از دین اسلام معلومست که فرزند کافر از پدر مسلمان ارث نمی‌برد و بالعکس؛ یعنی هر کافری در هر طبقه از طبقات ارث، از مسلمان ارث نمی‌برد. و در سائر مزایای اجتماعی اسلام از نکاح و غیره، کفّار از این مزایا محرومند گرچه روابط خویشاوندی با مسلمانان داشته باشند؛ بنابراین چگونه میتوان گفت که: مودّت به خویشاوندان بطور إطلاق کما انکه مفاد جمله مستثنی است، مزد و اجر مقام رسالت است.

و اگر گفته شود که: جمله مستثنی، به آیه: لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ تخصیص می‌خورد یا مقید می‌گردد؛

باید گفت که: أوّلًا سیاق جمله: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى آبی از تخصیص است، چون در این جمله مزد رسالت بیان شده است و این معنی بسیار شایان اهمّیت است و اگر در عموم و إطلاق آن تخصیصی بود باید ذکر می‌شد.

و ثانیاً سیاق آیه: لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ راجع به تحسین مردم مؤمن است که با وجود ایمان به خدا و روز بازپسین مودّت دشمنان خدا را در دل نمی‌پرورانند و در دلهای آنها ایمان نوشته می‌شود و در بهشتهای جاودان زیست می‌کنند؛ و این سیاق و روح خطاب ناظر بر جهت تخصیص در آیه مودّة فی القربی نیست.

محبّت به أرحام باید در پرتو محبّت به خدا باشد، نه به صورت استقلالی

باری، در اسلام با آنکه درباره رحم و قرابت تأکیدات بسیار آمده است، لکن بعنوان صله رحم و رسیدگی مالی به ذوی القربی و نظائر آنست، نه به عنوان محبّت استقلالی؛ بلکه محبّت به آنان در پرتو محبّت به خدا ممدوح است و این فقط در صورتی است که به خدا ایمان آورده باشند.

معانی ارائه شده توسّط اهل سنّت شاهدی ندارد

این معانی که برای این آیه ذکر شد بسیاری از علمای اهل تسنّن در کتب خود آورده‌اند. و البتّه غیر از

پاسخهائی که داده شد می‌توان گفت که

هیچیک از آن معانی شاهدی ندارد؛ یعنی بنا به فرض که بتوان آیه را بر معنائی حمل کرد و بر غیر آن نیز حمل نمود نمی‌توان بطور جزم بدون شاهد خارجی آیه را به یک معنی تفسیر کرد، خصوصاً مانند چنین آیه‌ای که اجر و مزد رسالت است و شاید بدون هیچ مبالغه بتوان گفت که از لحاظ اهمّیت، از مهمترین آیات قرآن است. زیرا هر که معنی این آیه را بفهمد و بر طبق آن عمل کند اجر و مزد رسالت را داده است، و کسی که نفهمد و عمل بر طبق آن نکند اجر و پاداش رسالت را نداده است. بنابراین بسیار جرأت می‌خواهد که کسی بدون شاهد چنین آیه‌ای را بر معنائی طبق سلیقه خود تفسیر کند؛ چنین کسی بر خدای خود تجرّی نموده است.

امّا طبق بسیاری از روایات أهل تسنّن و أخبار مُستفیضه و متکاثره‌ای که از طریق علمای شیعه در تفسیر آیه وارد شده است و همچنین طبق روایات متواتری که از شیعه و سنّی بر وجوب موالات اهل بیت و محبّت آنها رسیده است معنی آیه روشن می‌شود که: ای پیغمبر! بگو من از شما پاداشی طلب

نمی‌کنم مگر موالات اهل بیت من.

طبق روایات متواتره مراد از «مودّة فی القربی» همان موالات أهل بیت علیهم السّلام است

و سرّ این مطلب بواسطه روایات متواتری که از طریق شیعه و سنّی درباره ارجاع مردم به اهل‌بیت در فهم قرآن مجید و اصول معارف و فروع دین و بیان حقائق کتاب خدا و درباره لزوم تمسّک آنان در حوادث واقعه به اهل بیت عصمت وارد شده است، ظاهر شده و برای شخص منصف هیچ جای تردید و شبهه نمی‌گذارد که: مراد از مودّت فی القربی همان موالات اهل بیت است که بعنوان پاداش و مزد رسالت، وسیله ارجاع مردم به آن ذوات مقدّسه در کشف حقائق علمیه و رفع مصائب اجتماعی و اتّکاء به آن ذوات مطهّره در جلب منافع و خیرات و رفع مشکلات قرار داده شده است.

حدیث سفینه و حدیث ثقلین

کدام شخص منصفی است که روایات صحیحه‌ای را که به طریق شیعه و

سنّی متواتراً از رسول خدا نقل شده ملاحظه کند، مانند حدیث سفینه: مَثَلُ أَهْلِ بَیتِی کمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکبَ فِیهَا نَجَی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.[1] «مثال اهل بیت من مانند کشتی نوح است، کسی که بر آن سوار گردد نجات پیدا میکند و کسی که تخلّف ورزد دستخوش غرقاب واقع خواهد شد.»

و مانند حدیث ثقلین: إنِّی تَارِك فِیکمُ الثَّقَلَینِ کتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِی أَهْلَ بَیتِی وَ لَنْ یفْتَرِقَا حَتَّی یرِدَا عَلَیَّ الْحَوْضَ.[2] «من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم یکی

---

[1] این حدیث را فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه مودّة القربی در ج ۲۷، ص ۱٦۷ نقل‌میکند.

[2] این حدیث را احمد حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح: اوّل در اوّل ص ۱۸۲، و دوّم در آخر ص ۱۸۹ در جزء پنجم از مسند خود بدینصورت نقل میکند: قالَ النّبیُّ صَلّی اللهُ علَیه وءَالِه وسلّم: إنّی تارک فیکم الثَّقَلَین کتابَ الله و أهلَ بیتی، و إنّهما لَن یَفتَرِقا حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الْحَوضَ.
و در تفسیر «الدرّ المنثور» طبع دارالمعرفة، ج ٦، ص ۷ گوید:" و أخرج التِّرمِذیُّ و حسّنه و ابنُ الأنباریّ فی المصاحف عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال":" قالَ رَسولُ الله صَلّی اللهُ علَیه وءَاله وسلّم: إنّی تارک فیکم ما إن تَمَسَّکتُم به لَن تَضِلّوا بَعدی، أحدُهما أعظمُ من الأخَر: کتابَ الله حَبلٌ ممدودٌ مِن السَّمآء إلی الأرضِ و عِترتی أهلَ بیتی، و لن یَفتَرِقا حتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوْضَ فانظُروا کیفَ تَخلُفونی فیهما."
و در «غایة المرام» ص ۲۱۱ به بعد از طریق عامّه ۳۹ حدیث و از طریق خاصّه ۸۲ حدیث ذکر میکند.
[و در کتاب «امام شناسی» ج ۱۳، از سند و دلالت این حدیث بطور مستوفی بحث شده است.]

کتاب خدا و دیگر عترت من که اهل بیت منند، این دو هیچگاه از هم جدا نخواهند شد تا آنکه با هم در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.»

و مانند: أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيأْتِهَا مِنْ

بَابِهَا.[1] «من شهر علمم و علی دَرِ اوست. پس کسی که میخواهد در این شهر علم داخل شود بر او لازمست که از درِ آن شهر وارد گردد.»

و همچنین روایات کثیری را که در وجوب محبّت آنان وارد شده ملاحظه نماید و در عین حال تردید داشته باشد که این وجوب مودّت و اجر رسالت برای ارجاع امّت به آنان در کسب فضائل معنویه و اقتداء به سیرت و روش آنها در جمیع مراحل زندگی: جسمی و روحی، مادی و معنوی، ظاهری و باطنی، دنیوی و اخروی است.

مودّت به اهل بیت و متابعت از آنها موجب دوام و بقاء اسلام است

بنابراین چون مودّت به اهل بیت ملازم متابعت آنها و پیروی از آداب و سنن آنهاست و نیز مستلزم آشنا شدن به علوم آنها و کشف حقائق قرآن و مراتب توحید است، لذا در رتبه بقاء و دوام وجود مقدّس حضرت رسول اکرم، و در سلسله علل مُبقیه

---

[1] [درباره این حدیث و أسناد مُتقن آن در کتاب «امام شناسی» ج ۱۱، ص ۵۱ تا ص ۱۳۳؛ و در «الغدیر» ج ٦، ص ٦١ به بعد بحث شده است.]

اسلام، و به دنباله نتائج حاصله از زحمات آن حضرت است.

وصول بشر به مراتب انسانیّت وتوحید بدون مودّت اهل بیت امکان ندارد

و بنابراین حقّاً اجر و مزد رسالت خواهد بود؛ چون بنا بر بیان سابق انگیزه رسالت، وصول أفراد بشر به مراتب انسانیت و عروج آنان از سطح بهیمیت به درجه بشریت و رسیدن به اهداف خاصّه انسانی و خروج از هر گونه شرک و ورود در سلسله مراتب توحید است. و اگر کسی چنین سیری بنماید حقّاً مزد رسالت را خواهد داد. و این سیر بدون بستگی و مودّت اهل بیت که حکم وجود باقیه خود رسول الله و به منزله نفس نفیس آن حضرتند صورت نخواهد گرفت.

در بین تمام مسلمین جای تردید نیست که فقط اهل بیت، حامل علوم حضرت رسولند و این معنی در بین دانشمندان سنّی مذهب نیز مورد تصدیق‌است. و مسلمین صدر اسلام نیز اهل بیت را حامل أسرار قرآن و علوم نبویه و حل کننده مشکلات میدانستند.

و علیهذا مودّت به اهل بیت و پیروی از آنان به دنباله مودّت به رسول الله و پیروی از آن حضرت بوده، و پس از ارتحال حضرت رسول الله، نفس قدسیه آن حضرت به حیات اهل بیت زنده خواهد بود؛ و این است علّت عدم انفکاک قرآن از عترت تا قیام قیامت، و ورود در کنار حوض کوثر؛ کأنّه خود پیغمبر که جان و روح قرآنست با کتاب آن حضرت که کتاب الله است تا روز قیامت زنده و جاوید بوده، دوش به دوش یکدیگر مانند معنی و صورت حافظ عالم بشریت و هادی آنها به مقام کمال و سعادتند.

تفسیر آیه «مودّة فی القربی» به أهل‌بیت، منافاتی با شأن پیغمبر أکرم صلی الله علیه و آله و سلم ندارد

ناگفته نماند که بعضی چنین تصوّر کرده‌اند که: اگر آیه مودّة فی القربی را به أهل البیت تفسیر نمائیم منافات با شأن پیغمبر اکرم دارد؛ زیرا که در مقابل رسالت برای أرحام و أقربای خاصّ خود مزیتی قائل شده و جلب نفعی برای بازماندگان خود از اهل بیت نموده‌اند. و علاوه منافات با آیات قرآن دارد که اوّلًا

دلالت دارد که تمام پیمبران هیچگونه اجر و مزدی از امّت خود نخواسته‌اند. و ثانیاً طبق آیه مبارکه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرى لِلْعالَمِينَ،[1] خود آن حضرت نیز اجر و مزدی طلب ننموده‌اند.

أدلّه عدم منافات وجوب مودّت أهل بیت با شأن رسالت

ولی این تصوّر از چند نقطه نظر بی‌مورد است:

أوّلًا: به دلیل آنکه سابقاً ذکر نمودیم که مودّت ذوی القربی، همان راه یافتن بسوی خداست که آن حضرت فرموده است: قُلْ ما أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلى رَبِّهِ سَبِيلًا[2]. و راه یافتن بسوی خدا که عین

مودّت و محبّت اهل بیت است و منحصر در

---

[1] قسمتی از آیه ۹۰، از سوره ٦: الأنعام؛ [«بگو من از شما هیچ پاداشی نمی‌خواهم. نزول قرآن در مقابل مزد و جزائی نیست، و نازل نشده است مگر برای آنکه موجب تذکر و یادآوری جهانیان گردد و آنها را بیدار کند.»]

[2] آیه ۵۷، از سوره ۲۵: الفرقان؛ [«بگو ای پیغمبر! من از شما مزدی طلب نمی‌کنم، مزدمن این است که مردم راه به سوی پروردگار خود را أخذ نمایند.»]

دوستی آنان است، راجع به نفس پیغمبر نبوده، بلکه منافع آن راجع به خود مردم و امّت است.

و لذا ذکر شد که چون معنی اجر و مزد که در حقیقت بازگشت سود و نفعی است بسوی انسان در إزاء عملی که نموده است در اینجا متحقّق نیست، استثناء منقطع بوده، و آیه مبارکه: قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ[1] این معنی را روشن میکند که: بگو آنچه من از شما مزد طلبیدم راجع به خود شماست، و بنابراین مودّت ذوی القربی منفعتی است که عائد خود شما خواهد شد و اجر و پاداش من فقط بر عهده خداست.

ثانیاً: مخاطب به این آیه بنا بر این معنی مسلمین هستند و این آیه مدنیه خواهد بود. و برای مسلمین بعد از ایمان به حضرت رسول و تصدیق به عصمت آن حضرت و مشاهده آن همه مراتب عظمت و سعه روح و علوّ مقام، چگونه ممکن است چنین خیالی رخ دهد؟

و اگر این معنی مخالف شأن نبوّت باشد و به علّت زمینه این اتّهامات نباید چنین حکمی وضع

---

[1] قسمتی از آیه ٤٧، از سوره ٣٤: سبأ

گردد، بنابراین سائر مزایا و اختصاصات حضرت رسول که آیات قرآن دلالت بر آن دارد، مانند وجوب اطاعت مطلقه و تسلیم محض در برابر اوامر آن حضرت، و مانند اختصاص أنفال و غنائم به آن حضرت، و مانند اختصاص خمس به ذوی القربی، و آنچه در امر زنان نسبت به خصوص آن حضرت إباحه شده است، نیز نباید وضع گردد و این أحکام، خلاف واقع و منافی با شأن آن حضرت خواهد بود؛ و معلوم است که بدین معنی هیچکس گویا نیست.

و ثالثاً: فرضاً از معنی آیه صرف نظر گردد و جمله: إِلَّا الْمَوَدَّةَ

فِي الْقُرْبى را (برای دفع این اتّهام) بر معنی وجوب مودّت اهل بیت تفسیر ننمائیم؛ لکن أخبار متواتری که از عدد و إحصاء خارج است و از طریق شیعه و سنّی صراحت بر وجوب محبّت اهل بیت دارد را چه باید کرد؟

اگر بنا بشود اقتراح و در خواست وجوب مودّت اهل بیت منافی شأن رسالت باشد چه تفاوت دارد که آیه قرآن بر آن دلالت کند، یا إخبار آن حضرت از طریق غیر قرآن؛ چون بنا به فرض، نفس دعوت به اهل بیت و الزام امّت به وجوب مودّت آنان مستلزم محذور است، نه خصوص دلالت قرآن.

اهل بیت علیهم السّلام، نمونه بارز مراتب معنوی رسول أکرم صلّی الله علیه وآله

باری، اهل بیت حضرت رسالت، تنها جنبه قرب مادّی و طبیعی به آن حضرت نداشتند، بلکه جنبه قرب روحی و حقیقی به آن حضرت داشتند. و روی همین علّت که من جمیع الجهات نمونه بارز و اثر ظاهرِ مراتب علمی و اخلاقی و معنوی آن حضرت بودند رجوع به آنها در حکم رجوع به خود رسول الله و اجر رسالت قرار گرفته است.

قبول نكردن اموال اهدائى مردم مدينه توسّط پيغمبر أكرم صلّى الله عليه وآله وسلّم

كَلبى از ابن عبّاس روايت ميكند كه: قالَ: إنّ النّبىَّ صَلّى اللَهُ علَيه وءَالِه وسلّمَ لَمّا قَدِمَ المَدينةَ كانَتْ تَعروهُ نَوآئبُ و حُقوقٌ و لَيسَ فى يدِه سَعَةٌ. فقال الأنصارُ: إنّ هَذا الرَّجُلَ قد هَداكم اللَهُ علَى يدِه و هو ابنُ اختِكم و جارُكم فى بَلَدِكم، فَأجمِعُوا له طآئفةً من أموالكم. ففَعَلوا ثُمَّ أتَوهُ به فرَدَّه عَلَيهِم، فنَزَلَ قولُه تعالَى: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً أى على الإيمان إلا أن تودوا أقاربى؛ فحثهم على مودة أقاربه.[1]

«ابن عبّاس ميگويد كه: چون حضرت رسول الله صلّى الله عليه وآله وسلّم به مدينه منوّره تشريف آوردند گرفتارى‌هاى بسيار و نيازمندى‌هاى حقوقى در اثر زعامت اسلام و رهبرى جامعه مسلمين بر آن وجود مقدّس

[1] «تفسير فخر رازى» ج ٢٧، ص ١٦٤

روی آور شد، و دست آن حضرت از مال و حُطام دنیا خالی بود.

أنصار مدینه با خود گفتند: ای جماعت مسلمین که از أنصار رسول خدائید، این رسول خداست که پروردگار شما بر شما منّت گذارده و به دست مبارک او قامت شما را به لباس ایمان تشریف داده، این پیغمبر از طائفه شما، فرزند خواهر شما، و هجرت کننده بسوی شما در شهر شماست؛ سزاوار است قدری معتنابه از اموال خود به روی هم گرد آورید و به آن حضرت بسپارید تا برای رفع حوائج و قضاء حقوق مسلمین بکار بندد. أنصار، مالی انبوه جمع آوری نموده به محضرش عرضه داشتند.

حضرت رسول الله آن اموال را تماماً برگرداند و قبول نفرمود؛ آیه نازل شد: ای پیغمبر! بگو من از شما مزدی نخواسته‌ام در مقابل ایمان آوردن شما به خدا، مگر آنکه با أقارب من مودّت و محبّت بنمائید. پس بدین وسیله آنها را تحریض و ترغیب بر مودّت أقارب خود فرمود.»

در «تفسیر آلوسی» وارد است که: رَوَی ذاذانُ

عَن علیٍّ کرَّم اللهُ وَجهَهُ قَالَ: فِینَا فِی ءَالِ حم[1] ءَایةٌ لَایحْفَظُ مَوَدَّتَنَا إلَّامُؤْمِنٌ. ثُمَّ قَرَأَ هذِهِ الأَیةَ.

اشاره به آیه مودّت در شعر کمیت

سپس می‌گوید که: إلی هذا أشار الکمَیتُ فی قولِه:

آلوسی میگوید: «ذاذان از حضرت أمیرالمؤمنین علیه أفضل التّحیات و السّلام روایت میکند که آن حضرت فرمودند: درباره ما خاندان رسالت در سلسله سوره‌های حم آیه‌ای است که به مدلول آن، محافظت بر مودّت و محبّت ما ندارد مگر مؤمن. سپس آیه: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ را قرائت فرمودند.

و به همین مطلب اشاره می‌کند کُمیت شاعر معروف در شعرش که: ای آل بیت رسالت! ما برای شرف و فضیلت شما در سلسله سوره‌های حم آیه‌ای پیدا کرده‌ایم که مردمان پرهیزگار و کنجکاو و

---

[1] منظور از آل حم، سلسله سوره های حم است که هفت سوره است که آنها را حوامیم سبعة و چون آیه مودة فی القربی در سوره شوری است واین سوره از جمله سوره های حوامیم است که لذا حضرت تعبیر به آل حم فرموده اند.

موشکاف، تفسیر و حقیقت آنرا دریافته‌اند.»

روایت «مجمع البیان» در وجوب مودّت اهل بیت علیهم السّلام

در تفسیر «مجمع البیان» با إسناد متّصل خود از سعید بن جبیر از ابن عبّاس روایت میکند که: قال: لَمَّا نَزَلَتْ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً ـ الْأَيَةَ، قَالُوا: يا رَسُولَ اللهِ! مَنْ هَؤُلَآءِ الَّذِينَ أَمَرَنَا اللهُ بِمَوَدَّتِهِمْ؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ وُلْدُهُمَا.[1]

«ابن عبّاس میگوید که: چون آیه مودّت به قربی نازل شد، اصحاب عرض کردند: یا رسول الله! این أفرادی که خداوند ما را به مودّت آنان امر فرموده است چه کسانند؟ حضرت رسول الله فرمودند: علیّ و فاطمه و اولاد علیّ و فاطمه‌اند.»

و عین این حدیث را نیز در «ینابیع المودّة» از مسند احمد حنبل به إسناد خود از سعید بن جُبیر از ابن عبّاس نقل میکند.[2]

---

[1] «مجمع البیان» طبع صیدا، ج ۵، ص ۲۸

[2] «ینابیع المودّة» طبع نجف، ص ۱۲۳؛ ولی بجای لفظ: وُلْدُهما لفظ: الحَسَنُ و الحُسَینُ را آورده است. و سپس می گوید: این حدیث را طَبَرانی در «معجم کبیر» و ابن أبی حاتم در تفسیر خود و حاکم در «مناقب» و واحدی در

روایت زمخشری در وجوب مودّت اهل بیت علیهم السّلام

و نیز زمخشری در تفسیر «کشّاف» گفته است:

رُوِیَ أنّها لَمَّا نَزَلَتْ، قِیلَ: یا رَسُولَ اللَهِ! مَنْ قَرَابَتُك هَؤُلَآءِ الَّذِینَ وَجَبَتْ عَلَینَا مَوَدَّتُهُمْ؟ قَالَ:

عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ ابْنَاهُمَا.[1]

زمخشری میگوید که: «روایت شده است که هنگامی که آیه مودّت وارد شد، عرض کردند: یا رسول الله! أقربای تو، آنهائی که مودّت آنها بر ما واجب شده است، چه کسانند؟ حضرت فرمودند: علی و فاطمه و دو پسران آنها.»

امام فخر رازی در تفسیر خود این روایت را

«بسیط» («وسیط» - خ ل) و أبو نعیم حافظ در «حلیة الأولیآء» و ثَعلَبی در تفسیر خود و حَمَوَینی در «فرآئد السّمطین» نقل می‌کنند. و در «الفصول المهمّة» طبع پنجم، مطبعه نعمان- نجف، ص ۲۱۹ سیّد شرف الدّین این حدیث را از ابن عبّاس به سلسله اسناد ابن منذر و ابن مردویه و مقریزی و بغوی در تفاسیرشان و سیوطی در «الدرّ المنثور» و حافظ أبونعیم در «حلیة الأولیآء» و حموینی در «فرآئد السّمطین» و غیر آنها از محدّثین و مفسّرین نقل میکند.
و در تفسیر «الدرّ المنثور» بجای "ابْناهُما" لفظ "وَلَداها" را ذکر کرده است.

[1] تفسیر «کشّاف» ج ٤، ص ۲۱۹؛ و نیز در تفسیر «مواهب علیّه» ج ٤، ص ۱۰۹ همینطور نقل میکند؛ و در «تفسیر بیضاوی» ص ٤۰۸ نیز چنین است.

نیز از «کشّاف» نقل میکند و بر این روایت و شواهد دیگری استدلال بر وجوب مودّت اهل بیت علیهم السّلام میکند.[1]

و نیز در «ینابیع المودّة» از دو صحیح مسلم و بخاری روایت میکند: سَأَلَ ابنُ عبّاسٍ عَن هَذه الأَیة، فقال سعیدُ بنُ جُبَیرٍ: هی قُرْبی ءَالِ مُحمّدٍ صلَّی اللَهُ علَیه وءَالِه وسلَّم.[2]

«ابن عباس از سعید بن جبیر از معنی آیه مودّة فی القربی سؤال میکند، سعید بن جبیر میگوید: مقصود مودّت آل محمّد است.»

---

[1] «تفسیر فخر رازی» ج ۲۷، ص ١٦٦

[2] «ینابیع المودّة» طبع نجف، ص ۱۲۳

روایت «... أنا و علیٌّ مِن شَجرةٍ واحدة ...» از پیغمبر گرامی اسلام صلّی الله علیه وآله

و نیز در تفسیر «مجمع البیان» با إسناد خود از کتاب «شواهد التّنزیل لقواعد التّفضیل» مرفوعاً از أبی أمامه باهِلی روایت میکند که: قالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: إنَّ اللهَ تَعَالَی خَلَقَ الْأَنْبِیآءَ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّی وَ خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِیٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ؛ فَأَنَا أَصْلُها وَ عَلِیٌّ فَرْعُهَا و فَاطِمَةُ لِقَاحُهَا وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ ثِمَارُهَا وَ أَشْیاعُنَا أَوْرَاقُهَا؛ فَمَنْ تَعَلَّقَ بِغُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا نَجَا وَ مَنْ زَاغَ عَنْهَا هَوَی.

وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللهَ بَینَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّی یصِیرَ کالشِّنِّ الْبَالِی ثُمَّ لَمْ یدْرِك مَحَبَّتَنَا کبَّهُ اللهُ عَلَی مِنْخَرَتِهِ فِی النَّارِ. ثُمَّ تَلَا: قُل لَآأَسَلُکمْ عَلَیهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی.[1]

---

[1] «مجمع البیان» ج ۵، ص ۲۸؛ و نیز این حدیث را مرحوم سیّد شرف الدّین در «الفصول المهمّة» ص ۲۲۰ از حاکم در تفسیر خود، همانطور که در «مجمع البیان» آمده است، با إسناد خود از أبو أمامه باهلی روایت میکند.
و نیز علّامه امینی در «الغدیر» طبع رابع دار الکتاب العربی، ج ۲، ص ۳۰۸ این روایت را با مختصر اختلافی، از حافظ طبری و ابن عساکر و حاکم حَسکانی در «شواهد التّنزیل» با طرق عدیده از أبو أمامه باهلی روایت میکند

«أبی أمامه باهلی میگوید که: حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم فرمودند: خداوند تبارک و تعالی گروه پیمبران را از طینت‌های مختلفه و درختهای گوناگون خلق فرموده، ولیکن من و علی را از یک درخت و یک اصل و طینت آفریده است. بنابراین من اصل و تنه آن درخت هستم و علی شاخه درخت است و فاطمه پیوند درخت است و حسن و حسین میوه‌های درختند و

و نیز می‌گوید که: کنجی در «کفایه» ص ۱۷۸ این حدیث را ذکر کرده است. و در تفسیر منسوب به محیی الدّین بن العربی، ج ۲، ص ٤٣٢ میگوید: حضرت رسول فرمودند: "علیٌّ و فاطمةُ و الحسنُ و الحسینُ و أبنآؤُهما."

شیعیان ما برگهای درختند پس هر کس خود را به شاخه ای از شاخه های آن در آویزد نجات می یابد و هر کس از دستاویزی به آن روی گرداند در ورطه هلاکت سقوط خواهد نمود و اگر بنده‌ای خدا را هزار سال در بین صفا و مروه عبادت کند و سپس هزار سال دیگر و سپس هزار سال دیگر تا آنکه مانند مَشکی کهنه و خراب پاشیده گردد، و با این عبادات نتواند از محبّت ما در دل خود چیزی بپروراند، خداوند او را بر بینی‌اش در میان آتش در خواهد افکند. سپس حضرت آیه مودّت را تلاوت فرمودند که مودّت اهل بیت اجر و مزد رسالت است.»

استدلال امام سجّاد علیه السّلام به آیه مودّت در شام

در «تفسیر آلوسی» از ابن جُریر از أبی دَیلَم روایت میکند که: لَمّا جیءَ بِعَلیِّ بن الحُسین رَضِیَ اللَهُ تعالَی عَنهُما أسیرًا فَاقیمَ علَی دَرَجِ دِمَشقَ، قامَ رجلٌ من أهلِ الشّامِ فقالَ: الحَمدُ لِلَّه الذّی قَتَلَکم وَ اسْتَأْصَلَکم. فقَالَ لَهُ رَضِیَ اللَهُ تَعالَی عَنهُ: أَقَرَأْتَ الْقُرْءَانَ!؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَقَرَأْتَ ءَالَ حم؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: مَا قَرَأْتَ قُلْ لا

أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى؟ قَالَ: فَإِنَّكمْ لَأَنْتُمْ هُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ.[1]

أبی دیلم میگوید: «چون حضرت سجّاد علیه السّلام را در حال اسارت وارد دمشق نمودند و در مکان مرتفعی بر فراز پلّه‌ای جای دادند، مردی از شام گفت: حمد سزاوار خدائی است که شما را کُشت و خاندان شما را از ریشه برانداخت. حضرت فرمودند: آیا قرآن خوانده‌ای!؟ عرض کرد: بلی. حضرت فرمودند: آیا آل حم را خوانده‌ای؟ عرض کرد: بلی. حضرت فرمودند: نخوانده‌ای این آیه را از قرآن که خداوند به پیمبرش خطاب می‌کند که بگو: من از شما هیچ پاداش و مزدی درخواست نمی‌کنم الّا آنکه با أقربای من مودّت

[1] «روح المعانی»، ج ۲۵، ص ۳۱؛ و نیز این حدیث را مرحوم سیّد شرف الدّین در «الفصول المهمّة» ص ۲۲۱ از طبرانی و از «الصّواعق المحرقة» و غیر آنها نقل میکند.

کنید؟ مرد گفت: آیا واقعاً و حتماً شما أقربای پیغمبرید؟ آیا راستی شما أقربای‌پیغمبرید؟ حضرت فرمودند: آری.»

أشعار دختر عقیل بن أبی‌طالب در رثاء سیّد الشّهداء علیه السّلام، و اشاره به آیه مودّت

در کتاب «إرشاد» مفید وارد است که: چون خبر شهادت حضرت سید الشّهداء و اولاد و اصحاب آن حضرت به مدینه رسید، خَرَجَتْ امُّ لُقمانَ بنتُ عقیلِ بنِ أبی‌طالبٍ رحمةُ اللهِ علَیهم حینَ سَمِعَت نَعْیَ الحُسینِ علیه السّلام حاسِرةً و معها أخواتُها: امُّ هانی و أسمآءُ و رَمْلةُ و زینبُ، بناتُ عقیلِ بنِ أبی‌طالبٍ رحمةُ اللهِ علیهنّ تَبْکی قَتْلاها بالطَّفِّ و هی تقولُ:

ما ذا تَقولون إن

گفتار چهارم: خلاصه گفتار در روز جمعه ۹ جُمادی الاولی ۱۳۹۱ هجریّه قمریّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيبينَ الطّاهِرين

وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعين مِنَ الْآنَ إلَى قِيامِ يوْمِ

الدّين

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قالَ اللهُ‌الحكيم فى كتابِه الكريم:

قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.

(بیست و سوّمین آیه، از سوره شوری: چهل و دوّمین سوره از قرآن کریم)

زمخشری در هر صورت آیه مودّت را به أهل بیت تفسیر می‌کند

سابقاً معانی مختلفی از أرباب تفسیر از اهل تسنّن برای این آیه مبارکه ذکر شد و پاسخهای کاملی داده شد. ولی إمام المفسّرین در نزد آنها: جار الله محمود بن عمر زمخشری متوفّی ۵۳۸ هجریه در تفسیر «کشّاف» این آیه مبارکه را، همانطور که سابقاً تفسیر نمودیم، طبق أحادیث متواتره از شیعه و سنّی

به محبّت و مودّت اهل بیت تفسیر میکند و میگوید: چه استثناء متّصل باشد و چه منفصل، در هر حال مراد از اهل قربی، أقربای حضرت رسول الله است.

کلام زمخشری در تفسیر آیه مودّت

و اینک نصّ ترجمه عبارت او: «جایز است که استثناء متّصل باشد؛ یعنی من از شما مزدی طلب نمی‌کنم مگر این را، و او آنکه أقربای مرا دوست داشته باشید. و این در واقع مزد و اجر نیست، چون أقربای آن حضرت، أقربای آنان نیز می‌باشند و صله آنها بدین جهت لازم است. و جایز است که استثناء منقطع باشد؛ یعنی من از شما هرگز مزد نخواسته‌ام و لکن من از شما درخواست

میکنم که با أقربای من که آنان نیز أقربای شما هستند مودّت کنید و آنها را اذیت ننمائید.»

سپس میگوید:

«اگر بگوئی: چرا در آیه، إلا المودة القربی یا إلا المودة القربی ذکر نشده است؟ و معنی إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى چیست؟

جواب می‌گویم: چون لفظ «فی» برای ظرفیت است در آیه، اهل بیت محلّ و مکان برای محبّت و مقرّ مودّت قرار گرفته‌اند، مثل اینکه می‌گوئی: لی فی ءَال فُلانٍ مودّةٌ، و لی فیهم هَوًی و حُبٌّ شدیدٌ. «از برای من در آل فلان مراتب محبّت است، و از برای من در آنها عشق و محبّت شدید است.» منظور تو از این قسم تعبیر این است که من آنها را دوست دارم و آنها محلّ و مکان محبّت من قرار گرفته‌اند.

و البته این معنی را که «فی» می‌فهماند «لام» نمی‌فهماند اگر بگوئی: إلّا المودّة للقربی؛ چون در اینجا لام متعلّق به مودّت است، ولی «فی» متعلّق به محذوف است، مانند آنکه بگوئی: المالُ فی الکیس.

و بنابراین تقدیر آن چنین میشود: إلّاالمودّةَ ثابتةً فی القُربی و مُتَمکنةً فیها. «مگر مودّتی که ثابت و مستقرّ باشد در قربی و متمکّن در آن ذوات باشد». »

سپس میگوید: و قُربی مصدر است مانند زُلفی و بُشری به معنای قَرابة، و مراد اهل قرابت یعنی أقربا است.[1] »

آنگاه شروع میکند در بیان احادیثی که در تفسیر این آیه و غیر این آیه درباره محبّت اهل بیت رسول الله وارد شده است و آنها را ذکر میکند.

[1] تفسیر «کشّاف» طبع دار الکتاب العربی، ج ٤، ص ٢١٩

مسلمین باید اهل بیت را محلّ محبّت خود قرار دهند

ملاحظه میشود که زمخشری آیه را چنین تفسیر میکند که مسلمین باید اهل‌بیت را محلّ و مقرّ محبّت خود قرار دهند و مودّت خود را در آن ظروف مقدّسه متمکّن نمایند.

آری حقّ مسأله چنین است. طبق أحادیث مسلّم و متواتری که شیعه و سنّی از حضرت رسول اللَه روایت می‌کنند، حضرت فرموده‌اند: مَثَلُ أَهْلِ بَیتِی فِیکمْ کمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ، مَنْ رَکبَ فِیهَا نَجَی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.[1] «مثال اهل بیت من مانند مثال کشتی نوح است؛ کسانی که بر آن سوار گردند نجات یابند و کسانی که از سوار شدن تخلّف ورزند غرق خواهند شد.»

روایت: «مَثَلُ أَهْل بَیْتی فیکم کمَثَلِ سَفینَةِ نوح ...»

و توضیحی درباره آن

---

[1] این حدیث را گذشته از علمای شیعه بسیاری از أکابر علماء تسنّن با سندهای صحیح ازطرق مختلفه نقل کرده‌اند، بطوری که علّامه خبیر آقا میرزا نجم الدّین شریف عسکری مد ظله در بیان أسناد این حدیث و حدیث ثقلین کتاب مستقلّی تألیف و آنرا به نام «محمّدٌ و علیٌّ و حدیثُ الثّقلین و حدیثُ السّفینة» نام گذاری نموده است.

این حدیث مبارك که بستگی و پیوند و مودّت به آن ذوات مطهّره را به کشتی نوح تشبیه می‌نماید (با لفظ «فی» که به معنی ظرفیت است و در آیه مبارکه: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى نیز ذکر شده است) بسیار مناسب و شایان دقّت است.

جای تردید نیست که سفینه نوح که به دست حضرت نوح علیه السّلام ساخته شد، کشتی امن و نجاتی بود که هر کس در آن قرار گرفت جان به سلامت برد و هر کس در آن سوار نشد دستخوش هلاکت گردید. چون در هنگام طوفانِ عالم گیر و امواج بلای آسمانی و زمینی که از شش جهت روی آور بود، و باد و باران با قدرت و شدّت تهدید می‌نمود، آب از زمین می‌جوشید و سیلاب باران از هوا میریخت؛ کشتی نوح یگانه وسیله نجات بود، چون منحصر به فرد بود.

و علاوه کشتی محکم و استواری بود که در أثر طوفان نشکست، و تیار

طوفان و طغیان آب که دست ردّ بر سینه کسی نگذاشت و خانه‌ها را ویران و خانمانها را به باد فنا داد، و حتّی افرادی که بر فراز کوه مانند فرزند نوح پناه برده بودند گرفتار غرقاب بلا نمود، در آن کشتی اثری ننمود. همه سواران آن سفینه جان به سلامت بردند و به کسی آسیبی نرسید، در حالی که همین أفرادی که به دعوت حضرت نوح بر آن مرکب سوار شدند، چنانچه تخلّف ورزیده بودند، همگی را آب برده بود و طغیان بلا از در پرّه گرفتن آنان دریغ نمی‌نمود.

اهل بیت کشتی نجات امّت پیامبرند

حضرت خاتم الأنبیاء و المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و آله که نوح معنی و حقیقت، و منجی عالم بشریت از گرداب بلای جهل و غرور و شَرَه و استکبار و شخصیت طلبی و جُحود و انکار و شهوت و غضب، و بالأخره دستگیر انسانها از ظلمتکده خودپرستی و رهبر آنها به حریم امن و امان خدا پرستی است، این مطلب را با نور دل و بصیرت قلبِ منوّر خود به موجب:

ما زاغَ الْبَصَرُ وَ ما طَغی لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ

الْكُبْرى،[1] دریافته بود که اهل بیت آن حضرت کشتی نجاتند.

برخی از صفات اختصاصی أمیرالمؤمنین علیه السّلام

حضرت مولی الموالی أمیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که در خانه خدا و بیت الله الحرام از عالم رحِم پا بدین عالم نهاده، و اوّلین بار چشم بر روی جمال محمّدی گشوده و در دامان آن حضرت پرورش یافته، و لحظه‌ای بر صنم سجده ننموده، و اوّلین فردی است که اسلام آورده، و در تمام مراحل، در خلَوات و جلَوات، در هجرت و غزوات به دنبال پیغمبر أکرم بوده، و از نقطه نظر علم و معرفت و أسرار الهی و مقام تعلیم و تربیت بشر و حرکت دادن آنان به مقام فوز و سعادت تالی تِلو پیغمبر اکرم، و درِ شهر علم و مدینه حکمت آن

---

[1] آیه ۱۷ و ۱۸، از سوره ۵۳: النّجم؛ [«چشم پیغمبر دچار انحراف و کج بینی نشده وطغیان و تعدّی ننموده است. هر آینه تحقیقاً او بعضی از بزرگترین آیات پروردگارش را نگریسته است.»]

حضرت بوده، چنانچه فرموده است: وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَمًا وَ يَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ بِهِ.[1]

حضرت أميرالمؤمنين عليه السّلام، خلاصه روح و جان و نفس پيغمبر است

و تا جائی كه اسلام رهين زحمات و فداكاريهای آن حضرت محسوب شده است، و از نقطه نظر واقع چنانچه خود حضرت رسول اللَه فرموده: خُلِقْتُ أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ.[2] «من و علی از يك درخت آفريده شده‌ايم.» و حضرتش در «نهج البلاغة» فرموده: وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَهِ كَالصِّنْوِ مِنَ الصِّنْوِ وَ الذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ.[3]

«نسبت من به رسول خدا مانند دو تنه درختی است كه با يكديگر از يك ريشه در آمده باشند و مانند ذراع است

---

[1] «نهج البلاغة» خطبه قاصعه، ص ۳۹۲؛ [«وتحقيقاً من پيوسته مانند بچّه شتری كه او را از شير گرفته‌اند و دائماً به دنبال مادرش ميرود، به دنبال رسول خدا صلّی الله عليه و آله و سلّم حركت ميكردم و از او پيروی می‌نمودم. و آن حضرت هر روز برای من از اخلاق پسنديده خود نشانه‌ای را بر می‌افراشت و مرا به پيروی و متابعت از آن امر ميفرمود.»]

[2] «مجمع البيان» ج ۵، ص ۲۸

[3] «نهج البلاغة» باب مكاتيب، مكاتبه آن حضرت به عثمان بن حُنيف، ص ۷۳

نسبت به بازو.» خلاصه روح و جان و نفس پیغمبر و برادر و سرّ رسول اللَه است؛

و همچنین حضرت صدّیقه کبری فاطمة الزّهراء که سرّ پدر و وارث حقائق و معنویات فضائل و کمالات آن حضرت است، و حسنین علیهما السّلام دو سید جوانان اهل بهشت، و اولاد آن بزرگواران که حامل لواء ولایت و مقام محمودند؛ همگی به منزله کشتی نوح هستند.

هر کس خود را بدانجا روانه کند و دل بدانجا نهد و سر بر آن آستان گذارد و آنها را به جان و دل دوست داشته باشد و از آنها پیروی کند و در تمام شؤون حیاتی دنیوی و اخروی، ظاهری و باطنی، آنان را مقتدا وپیشوا و رهبر و معلّم دانسته، خود به دنبال آنها حرکت و به سُنن آنها مؤدّب گردد؛ از گزند حوادث

مادّی و معنوی نجات می‌یابد و به مقام امن میرسد.

کسی که از کشتی نجات اهل بیت تخلّف کند هلاک می‌شود

و هر کس تخلّف کند، تیار افکار شیطانی و خاطرات نفسانی و أهواء باطله مُضِلّه چون موج از هر طرف او را درپرّه گیرد و راه نجات را بروی او مسدود کند؛ از هر طرف به دنبال دوا و درمان برخیزد، حرمان نصیب او خواهد شد، و با هر دوستی بخواهد انس گیرد دشمن کاری بجانش خواهد بود؛ تا بالاخره در میان امواج پرخروش و مصائب بی‌شمار خودپرستی و خودکامی با رنج و اَلَم هلاک و به دوزخ رهسپار گردد.

کلام فخر رازی در تمسّک به روایت: «أصحابی کالنّجومِ بأیّهِمُ اقْتَدَیتُمُ اهْتَدَیتُم»

امام فخر رازی در تفسیر خود میگوید:

«از بعض از مذکّرین شنیدم که می‌گفت: حضرت رسول الله فرموده‌اند:

مَثَلُ أَهْلِ بَیتِی کمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکبَ فِیهَا

نَجَی، و نیز حضرت رسول اللَه فرموده‌اند: أَصْحَابِی کالنُّجُومِ بِأیِهِمُ اقْتَدَیتُمُ اهْتَدَیتُمْ.

و ما الآن در دریای تکلیفْ واقع، و موجهای شبهات و شهوات روی آور است، و کسی که عزم سفر دریا دارد احتیاج به دو چیز دارد: یکی کشتی بدون عیب و بدون سوراخ، و دیگر ستارگان ظاهر طالع نورانی. چون مسافر در کشتی نشیند و چشمان خود را بر ستارگان روشن و تابناک اندازد امید سلامت بیشتر است. همچنین اصحاب ما اهل تسنّن در سفینه حبّ آل محمّد سوارند و دیدگان خود را بر ستارگان اصحاب پیغمبر دوخته، امید از خدا می‌رود که به سلامت فائز و به سعادت دنیا و آخرت کامیاب گردند.»[1] تا اینجا کلام فخر رازی تمام شد.

آلوسی در تفسیر خود نیز این مطلب را از تفسیر امام فخر نقل میکند و آنرا می‌پسندد.[2]

خلاصه مطلب آنکه میگویند: کلام حضرت رسول الله درباره اهل بیت که آنها مانند کشتی نوحند

---

[1] «تفسیر فخر رازی» ج ۲۷، ص ۱٦۷

[2] تفسیر «روح المعانی» ج ۲۵، ص ۳۲

هر کس سوار شود نجات یابد، تنها کافی نیست، محبّت و پیروی از اهل بیت به تنهائی دست انسان را نمی‌گیرد؛ چون آن حضرت نیز فرموده است که: یاران و اصحاب من مانند ستارگان آسمانند، به هر کدام از آنها اقتداء کنید راه را خواهید یافت. بنابراین باید به سیره اصحاب نیز متمسّک بود و از اصحاب حضرت رسول به هر شکل و عنوان پیروی کرد، آنان ستارگان آسمانند. چون مسافر کشتی که تنها نشستن در کشتی برای او سودی ندارد، باید چشم به آسمان بدوزد و با رهبری ستارگان راه را پیدا نموده و حرکت کند.

روایت: «أصحابی کالنّجوم» روایتی جعلی است

ولیکن از چند نقطه نظر این استدلال باطل بوده و سفسطه‌ای بیش نیست؛ زیرا اوّلًا: روایت: أَصْحَابِی کالنُّجُومِ بأَیِهِمُ اقْتَدَیتُمُ اهْتَدَیتُمْ، یك حدیث مجعولی بیش نیست؛ این حدیث در یك کتاب از کتب شیعه یافت نمی‌شود و در روایات اهل سنّت نیز دارای سند صحیحی نیست.

سرّ جعل روایت: «أصحابی کالنّجوم»

وقتی که بعد از رحلت رسول الله خطّه هدایت را از مردم برگردانیدند و مردم را از خاندان رسالت و اهل بیت دور کردند، با وجود هزاران روایتی که درباره فضائل مولی أمیرالمؤمنین علیه السّلام خود از رسول خدا شنیده بودند، چون بر اساس هوای نفس خواستند زعامت مسلمین را خود عهده‌دار گردند، حدیثی از رسول خدا جعل نمودند که اصحاب من مانند ستارگانند، از هر یک پیروی کنید راه سعادت را خواهید یافت. و با این روایت خواستند به اساس تعدّیات و انحرافات خود سر و صورتی دهند، غافل از آنکه تاریخ تحلیلی و ابحاث انتقادی، دیگر آبروئی برای مجعولات آنان باقی نمی‌گذارد.

ردّ علّامه مجلسی بر روایت جعلی: «أصحابی کالنّجوم»

مرحوم مجلسی بعد از آنکه أخبار کثیری از رسول خدا بر خلافت و وصایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام حدیث میکند، از فخر رازی روایتی از

ابن عبّاس در تفسیر آیه: إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ[1] بدین منوال نقل میکند که:

قال ابنُ عبّاسٍ: وَضَعَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ يدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ: أَنَا الْمُنْذِرُ! وَ أَوْمَأَ إِلَى مِنْكبِ عَلِيٍّ وَ قَالَ: أَنْتَ الْهَادِى! يا عَلِيُّ! بِك يهْتَدِى الْمُهْتَدُونَ. ـ انتهى.

«ابن عبّاس میگوید: حضرت رسول الله دست خود را بر سینه خود گذارده و فرمودند: مَنَم مُنذر و ترساننده خلق از عذاب خدای! و سپس اشاره کردند به شانه أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب و فرمودند: تو هستی هادی و راهنما! ای علی! به برکت وجود تو هدایت خواهند یافت هدایت یافتگان.»

و پس از آنکه این روایت را شرح کامل میدهد می‌فرماید: «و بهذه الأخبار یظهرُ أنَّ حدیثَ: أَصْحَابِي كالنُّجُومِ بِأَيهِمُ اقْتَدَيتُمُ اهْتَدَيتُمْ، مِن مُفتَرَياتهم کما اعتَرفَ بکونِه مَوضوعًا شارحُ الشّفا و ضَعَّف رُواتَه، و

---

[1] ذیل آیه ۷، از سوره ۱۳: الرّعد؛[« (ای رسول ما) تو ترساننده هستی (مردم را از شرک‌و کفر و عواقب وخیم گناه، وظیفه تو همین است و بس) و از برای هر قوم و طائفه‌ای هدایت کننده‌ای خواهد بود.»]

كذا ابنُ حَزْمٍ و الحافظُ زينُ الدّين العراقيُّ، و سَيأتى القَولُ فى ذلك إن شآء اللَهُ تعالَى».[1]

«و بواسطه اين أخبار روشن مى‌گردد كه حديث: أَصْحَابِ كالنُّجُوم از افترائات عامّه است كه خود ساخته و به پيغمبر افترا بستند، همچنانكه به ساختگى بودن آن شارح شفا اعتراف نموده و راويان آنرا ضعيف شمرده است، و همچنين ابن حزم و حافظ زين الدّين عراقى نيز اعتراف به اين مطلب نموده‌اند.»

روايت مجعول: «أصحابى كالنّجوم» منافات صريح با قرآن كريم دارد

و ثانياً: حديث اقتداى به صحابه و پيروى از آنان منافات صريح با آيات

[1] «بحار الأنوار» طبع كمپانى، ج ٩، ص ٧٧؛ و از طبع حروفى، ج ٣٥، ص ٤٠٦ و ٤٠٧

قرآن کریم دارد. قرآن مجید جواز متابعت را منحصر به أنبیاء و أئمّه معصومین و اولیای مقرّبین که از هر گونه هوای نفس خالی و عاری هستند میداند، و به هیچ وجه من الوجوه پیروی از أفرادی را که از هوای نفس خارج نشده‌اند و دلشان به نور خدا منوّر نگشته است جائز نمی‌شمرد، خصوصاً درباره ولایت شرعیه و زعامت دینیه و ریاست عامّه و خلافت رسول الله. اینک ما از آیات قرآن برای نمونه و مثال چند شاهد می‌آوریم:

اوّل: ضمن سفارشهائی که پروردگار به انسان میکند، او را امر میکند که فقط از راه و روش کسانی که بسوی خدا إنابه نموده و دلهای خود را به خدا سپرده‌اند پیروی کن؛ وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ.[1]

در قرآن مقام زعامت و پیشوائی ملازم با اهتداء پیشوا به امر خداست

دوّم: خداوند در هر جای قرآن که کلام از پیشوائی و زعامت به میان می‌آورد، این مقام را ملازم

---

[1] قسمتی از آیه ۱۵، از سوره ۳۱: لقمان

با اهتداء پیشوا به أمر خدا میداند و هدایت او را به هدایت خدا لازم میداند. در سوره أنبیاء پس از آنکه از حالات حضرت ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب بیان میکند سپس می‌فرماید:

وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِيتاءَ الزَّكاةِ وَ كانُوا لَنا عابِدِينَ.[1]

«ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به امر ما هدایت می‌کردند و به آنها طریق کارهای پسندیده و کیفیت إقامه نماز و بذل زکوة را از نقطه نظر علم باطنی عنایت کردیم و آنها فقط پرستش ما را می‌نمودند.»

ملاحظه می‌شود که جنبه امامت و زعامت را ملازم با هدایت خود آنها به امر خدا دانسته است.

---

[1] آیه ۷۳، از سوره ۲۱: الأنبیآء

آیات وارده در متابعت صرف از انبیاء و ائمّه معصومین و اولیای مقرّبین علیهم السّلام

و دیگر درباره بنی اسرائیل پس از آنکه حضرت موسی را با کتاب آسمانی بسوی آنها برانگیخت و او را چراغ راه هدایت آنها قرار داد می‌فرماید: وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ كانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ.[1]

«و ما در بین بنی اسرائیل پیشوایانی قرار دادیم که آنها در خطّ هدایت ما و امر ما مردم را هدایت می‌نمودند؛ چون پیشوایانی شکیبا بوده و نسبت به آیات عظمت و توحید ما به مقام یقین رسیده بودند.»

سوّم: خداوند بر سبیل استفهام تقریری می‌فرماید: آیا کسی که هدایت بسوی حقّ کند سزاوارتر است به پیروی و تبعیت، یا کسی که نمی‌تواند هدایت کند مگر آنکه اوّلًا خودش هدایت یابد؟ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ.[2]

در اینجا ملاحظه می‌شود که خداوند بین

---

[1] آیه ٢٤، از سوره ٣٢: السّجدة

[2] قسمتی از آیه ٣٥، از سوره ١٠: یونس

هدایت کنندگان به حق و بین أفرادی که هدایت ذاتی و الهامی ندارند بلکه هدایت از غیر شده‌اند، تقابل قرار داده است. بنابراین معلوم می‌شود دسته اوّل که فقط سزاوار است آنها مردم را هدایت به حقّ کنند أفرادی هستند که هدایت آنها ذاتی و إلهامی باشد، و دل آنها به نور خدا منوّر و با فرقان الهی با عقربه سنجش نیروی الهامی، بین حقّ و باطل را تمییز دهند.

چهارم آنکه: در سه جای قرآن وارد است که: وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ.[1] مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ.[2] مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي.[3]

یعنی: «کسی که خدا او را هدایت کند فقط او راه یافته است.» و معلوم است کسی که خود راه را نیافته است کجا می‌تواند دستگیر مردم گمراه گردد؟!

کسی که چشم دل او باز نشده نمی‌تواند راهبر خلق بسوی خدا گردد

کسی که هنوز چشم دل او باز نشده وجلوه

---

[1] صدر آیه ۹۷، از سوره ۱۷: الإسرآء

[2] قسمتی از آیه ۱۷، از سوره ۱۸: الکهف

[3] صدر آیه ۱۷۸، از سوره ۷: الأعراف

خدا را در تمام موجودات به نظر وحدانیت ندیده و در قفس أوهام و خودپرستی زندانی است، آیا او می‌تواند راهبر خلق خدا بسوی خدا گردد؟! آیا میتواند با نظر بصیرت و نقّاد و کشش روحی خود خلق گُم و نابینا را بینا نموده، در شاهراه سعادت و توحید رهبری کند؟!

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ أَ فَلا تَتَفَكَّرُونَ.[1]

«ای پیغمبر! بگو آیا دو شخص نابینا و بینا مساوی هستند؟ چرا فکر نمی‌کنید؟»

پیروی نمودن از کسی که قلبش از ذکر خدا غافل است ممنوع می‌باشد

پنجم آنکه: خداوند به پیغمبرش خطاب فرموده میگوید: وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنا وَ اتَّبَعَ هَواهُ وَ كانَ أَمْرُهُ فُرُطاً.[2] «ای پیغمبر! پیروی مکن از کسی که ما قلب او را از ذکر خود بازداشته‌ایم و او به دنبال هوای نفس خود در حرکت بوده و دست او از

---

[1] ذیل آیه ۵۰، از سوره ٦: الأنعام

[2] ذیل آیه ۲۸، از سوره ۱۸: الکهف

حقائق و معنویات خالی است.»

و معلوم است که گرچه خطاب به پیغمبر است ولیکن ملاکِ خطاب، عامّ است، و بر هر مسلمانی لازم است که از پیروی کردن کسانی که قلب آنها از ذکر خدا غافل و از هوای نفس پیروی می‌کنند اجتناب ورزد، خواه از صحابه رسول خدا باشند یا از غیر صحابه.

اگر بعضی از صحابه رسول خدا از هوای نفس پیروی کنند باز هم می‌توان

از آنها پیروی کرد؟!

خداوند افرادی را که از هوای نفس خود تبعیّت کنند گمراه ترین افراد بشر میداند

خدا میفرماید: وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدىً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.[1]

«چه أفرادی گمراه‌ترند از کسانی که پیروی از هوای نفس می‌کنند و از هدایت خدا پیروی نمی‌نمایند؟! خدا گروه ستمگران را هدایت نخواهد نمود.»

خداوند أفرادی را که از هوای نفس خود تبعیت کنند گمراه‌ترین أفراد بشر می‌داند؛ در اینجا فرقی نیست که این أفراد از صحابه باشند یا از غیر آنها. در هر حال به موجب نصّ صریح قرآن گمراهند؛ و البته گمراه نمی‌تواند دستگیری کند.

بنابراین، به موجب این آیاتی که ذکر شد چگونه صحیح است که باور کنیم پیغمبر أکرم فرموده است: به هر یک از اصحاب من اقتدا کنید و

---

[1] قسمتی از آیه ۵۰، از سوره ۲۸: القصص

آنها را پیشوای خود قرار دهید، آنها شما را هدایت می‌کنند؟ در میان اصحاب، أفراد شایسته و مؤمن و روشندل بوده‌اند، و مردمان گمراه و منافق نیز بوده‌اند، و أفراد عادی که ایمان آورده بودند ولی ایمان در قلب آنها رسوخ ننموده بود نیز بوده‌اند. با وجود این که آنها به این أقسام منقسم‌اند، آیا صحیح است که حضرت رسول الله به مردم بفرماید: به هر یک از اصحاب من اقتدا کنید راه کمال را دریافته و به صلاح و سعادت خواهید رسید؟

روایات دالّه بر عظمت روح و علوّ مقام بعضی از صحابه

ما در اینجا ناچاریم بعضی از أحادیث و وقایعی که دلالت بر عظمت روح و علوّ قدر و منزلت بعضی از آنها، و همچنین أحادیث و وقایعی که دلالت بر ضعف ایمان یا نفاق بعضی از آنها دارد را بیان کنیم، تا معلوم شود که در میان آنها همه قسم از أفراد خوب و زشت وجود داشته و همگی یک پارچه طاهر و مطهَّر نبوده‌اند.

البته در آیات قرآن نیز در موارد مختلفه از بعضی از آنها تمجید و تحسین وافر نموده است، ولی اینک تنها چند نمونه از أحادیثی که در فضل و شرافت‌آنها بیان شده است را می‌آوریم:

روایت امام باقر از أمیرالمؤمنین علیهما السّلام در علوّ مقام برخی از صحابه

اوّل: از «أمالی» شیخ طوسی با إسناد متّصل خود از حضرت باقر علیه السّلام نقل شده است که:

قَالَ: صَلَّى أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَيهِ السَّلَامُ بِالنَّاسِ الصُّبْحَ بِالْعِرَاقِ، فَلَمَّا انْصَرَفَ وَعَظَهُمْ فَبَكى وَ أَبْكاهُمْ مِنْ خَوْفِ اللهِ تَعَالَى. ثُمَّ قَالَ: أَمْ وَاللهِ لَقَدْ عَهِدْتُ أَقْوَامًا عَلَى عَهْدِ خَلِيلِي رَسُولِ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ وَ إِنَّهُمْ لَيصْبِحُونَ وَ يمْسُونَ شُعْثًا غُبْرًا خُمْصًا بَينَ أَعْينِهِمْ كرُكبِ الْمِعْزَى[1]، يبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَ قِيامًا، يرَاوِحُونَ[2] بَينَ أَقْدَامِهِمْ وَ جِبَاهِهِمْ، ينَاجُونَ رَبَّهُمْ وَ يسْأَلُونَهُ فَكاك رِقَابِهِمْ مِنَ النَّارِ. وَاللهِ لَقَدْ رَأَيتُهُمْ وَ هُمْ

---

[1] رُكب جمع رُكبة به معنی زانو، و مِعْزی به معنی مَعْز و آن بُز است.

[2] راوَحَ بین العَمَلَین: اشتَغَلَ بهذا مرّةً و بهذا اخْری.

جَمِيعٌ[1] مُشْفِقُونَ مِنْهُ خَآئِفُونَ.[2]

«حضرت باقر علیه السّلام فرمودند: حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام در عراق با مردم نماز صبح را گذاشت. پس از خاتمه نماز آنان را موعظه فرمود، خود گریست و مردم را به گریه درآورد از خوف خدا. سپس فرمود: سوگند به خدا من در زمان خلیل خودم رسول خدا با جماعتی از صحابه هم عهد بودم و آنان از شدّت عبادت و جهاد پیوسته چهره‌هایشان گرد آلود و موهای آنان شانه نزده و شکمهای آنان خالی از طعام بود، مابین دو چشمان آنها در صفحه پیشانی از شدّت و کثرت سجود مانند زانوهای بُز اثر تماس با خاک مشهود بود،

---

[1] جمیعٌ: مجتمعٌ علی الحقّ.

[2] «بحار الأنوار» طبع کمپانی، ج ٦، ص ٧٤٥؛ و از طبع حروفی، ج ٢٢، ص ٣٠٦

شبانگاهان بسیار سجده میکردند و بسیار به قیام بر می‌خاستند، دائماً گاهی به قیام برمی‌خاستند و نماز می‌خواندند و گاهی به سجده طولانی می‌رفتند و کارشان یکی از این دو بود، با خدای خود مناجات می‌نمودند و از خدای خود می‌خواستند که آنان را از آتش جهنّم رهائی بخشد. سوگند به خدا آنها را متّحد القلب و یکدل میدیدم و همه از خداوند مشفق و خائف بودند.»

کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام درباره اصحاب پیغمبر و خصوصیّتهای آنها

دوّم: در «نهج البلاغة» وارد است: لَقَدْ رَأَیتُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللَّهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ فَمَا أَرَی أَحَدًا مِنْکمْ یشْبِهُهُمْ؛ لَقَدْ کانُوا یصْبِحُونَ شُعْثًا غُبْرًا قَدْ بَاتُوا سُجَّدًا وَ قِیامًا یرَاوِحُونَ بَینَ جِبَاهِهِمْ و خُدُودِهِمْ وَ یقِفُونَ عَلَی مِثْلِ الْجَمْرِ مِنْ ذِکرِ مَعَادِهِمْ، کأَنَّ بَینَ أَعْینِهِمْ رُکبَ الْمِعْزَی مِنْ طُولِ سُجُودِهِمْ، إِذَا ذُکرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ هَمَلَتْ أَعْینُهُمْ حَتّی تَبُلَّ جُیوبَهُمْ وَ مَادُوا کمَا یمِیدُ الشَّجَرُ

يوْمَ الرِّيحِ الْعَاصِفِ خَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ وَ رَجَآءً لِلثَّوَابِ.[1]

«سوگند به خدا که حقّاً دیدم اصحاب محمّد صلّی الله علیه وآله را و نمی‌بینم یک نفر از شما با آنها مشابهت داشته باشد؛ چون صبح می‌شد از شدّت عبادت موهای آنان ژولیده و غبارآلود بود و درازای شب را به طول سجده و قیام به عبادت گذرانده بودند، در حالیکه نوبت به نوبت گاه پیشانی و گاه چهره بر زمین می‌نهادند و مانند یک قطعه آتش از شور عشق و جذبه شوق در محراب عبادت می‌ایستادند و به امید معاد و لقای خدا زنده و با حرارت بودند، چنان سجده می‌نمودند که گویا در بین دو دیدگان آنها مانند زانوی بُز پینه بسته بود. چون نام خدا برده می‌شد اشک آنان چنان سرازیر می‌شد که گریبانهای آنان تَر می‌شد، و مانند درخت هنگام تند باد در روز طوفانی بدنهای آنان از خوف عقاب و امید ثواب به جنبش در می‌آمد.»

---

[1] «شرح نهج البلاغة» ملّا فتح الله، ص ۱۷۹

مناجات و تلاوت قرآنِ اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم

سوّم: از طبری نقل شده است که: رُوِیَ أَنَّهُ لَمَّا نُسِخَ فَرْضُ قِیامِ اللَیلِ طَافَ النَّبِیُّ صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ بِبُیوتِ أَصْحَابِهِ لِینْظُرَ مَا یصْنَعُونَ حِرْصًا عَلَی کثْرَةِ طَاعَاتِهِمْ فَوَجَدَهَا کبُیوتِ الزَّنَابِیرِ لِمَا سَمِعَ مِنْ دَنْدَنَتِهِمْ[1] بِذِکرِ اللَهِ وَ التِّلَاوَةِ.[2]

«روایت شده است که: چون تکلیف وجوب نماز شب و قیام لیل از اصحاب پیغمبر برداشته شد، حضرت از شدّت علاقه و محبّتی که به عبادت آنها داشتند، شبانه بر اصحاب خود گردش نمودند که ببینند آنها چه می‌کنند، دیدند همه آنها بیدار و در خانه‌های آنان صدای مناجات و تلاوت قرآن و ذکر خدا مانند صدای خانه‌های زنبور طنین انداز بود.»

کلام أمیرالمؤمنین علیه السّلام و گریه آن حضرت در فراق اصحاب خاصّ خود

---

[1] دَنْدَنَ الذُباب دَنْدَنَةً: صوَّت و طَنَّ.

[2] «سفینة البحار» ج ۲، ص ۹، مادّه صحب

چهارم: در «نهج البلاغة» در ضمن خطبه‌ای أمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرماید: أَینَ إِخْوَانِیَ الَّذِینَ رَکبُوا الطَّرِیقَ وَ مَضَوْا عَلَی الْحَقِّ!؟ أَینَ عَمَّارٌ!؟ وَ أینَ ابْنُ التَّیهَانِ!؟ وَ أَینَ ذُوالشَّهَادَتَینِ!؟ وَ أَینَ نُظَرَآؤُهُمْ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِینَ تَعَاقَدُوا عَلَی الْمَنِیةِ وَ أُبْرِدَ بِرُءُوسِهِمْ إِلَی الْفَجَرَةِ!؟[1]

«کجا هستند برادران من! آنانکه در شاهراه دین بر مراکب حقّ بر نشستند و بر راه حقّ عبور نمودند!؟ کجاست عمّار بن یاسر!؟ و کجاست ابن التیهان!؟ و کجاست ذوالشّهادتین!؟ و کجا هستند امثال آنها از برادرانشان، آنانکه در نوشیدن شربت مرگ با یکدیگر هم پیمان شدند و سرهای ایشان با بَرید بسوی فجره لِئام فرستاده شد!؟»

حضرت در اینجا از عمّار یاسر و از ابن تَیهان، (مالک بن التّیهان که کنیه او

[1] «نهج البلاغة» محمّد عبده، طبع مصر، ص ٣٤٤

ابو الهیثم بود) و از ابوعمارة خُزَیمة بن ثابت انصاری أوسی که حضرت رسول الله شهادت او را به جای شهادت دو مرد شمردند، و اینها از اصحاب کبار و أجلّه صحابه بودند، یاد میفرماید و بر فقدان و شهادت آنها در جنگ صفّین افسوس می‌خورد.

سپس دست به محاسن شریف کشیده و گریه طولانی نمود، سپس فرمود: أوْهِ! عَلَى إخْوَانِيَ الَّذِينَ تَلَوُا الْقُرْءَانَ فَأَحْكمُوهُ، و تَدَبَّرُوا الفَرْضَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيوُا السُّنَّةَ وَ أَمَاتُوا الْبِدْعَةَ، دُعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَ وَثِقُوا بالْقَآئِدِ فَاتَّبَعُوهُ.

«آه و دریغ بر برادران من! آنانکه قرآن را با تدبّر تلاوت نمودند و اساس آن را استوار کردند، و در فرائض با تدبّر و بصیرت نگریسته و آنها را اقامه نمودند، سنّت رسول خدا و شریعت غرّاء را زنده کردند و بدعت را میراندند، به جهاد دعوت شدند و اجابت نمودند، و بر رئیس و پیشوای خود وثوق داشتند و از او پیروی کردند.»

باری این أفراد از جمله صحابه پر ارزش رسول خدا بودند که با ایمان راسخ تا آخرین وهله

در رکاب مولی الموالی شمشیر زده و جان خود را تسلیم نمودند.

روایات دالّه بر ضعف ایمان بعضی از صحابه

و امّا دسته دیگر از صحابه که به مرحله یقین نرسیده و ایمان آنها ظاهری و أحیاناً نیز با نفاق توأم بود، حالات آنها مختلف و قرآن و روایات از حالات آنها قدری پرده بر میدارد. و ما برای شاهد و نمونه چند داستان از آنها ذکر می‌کنیم:

شأن نزول آیه: وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً

اوّل: در تفسیر آیه مبارکه: وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً،[1] وارد است که جابربن عبداللَه انصاری حدیث میکند که:

قافله‌ای به مدینه وارد شد و ما با حضرت رسول اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم نماز جمعه می‌خواندیم، همین که مردم صدای قافله را شنیدند همگی دست از نماز کشیده و بسوی قافله رفتند و در مسجد کسی نماند مگر دوازده نفر که من یک نفر

---

[1] صدر آیه ۱۱، از سوره ٦٢: الجُمعة

از آنها بودم، و خداوند این آیه را نازل فرمود.

توضیح آنکه: در آن زمان رسم چنین بود که قافله‌ای که برای تجارت به شام یا سائر نقاط میرفت و با خود انواع أطعمه از گندم و جو و انواع ألبسه و غیر ذلک می‌آورد، چون به مدینه میرسیدند طبل میزدند تا آنکه مردم از آمدن قافله اطّلاع پیدا کنند و از خریدن اشیاء مورد لزوم قبل از تمام شدن آنها محروم نگردند.

اتّفاقاً در روز جمعه‌ای که حضرت رسول الله مشغول نماز جمعه[1] یا مشغول خطبه نماز جمعه[2] بر فراز منبر بودند قافله وارد شد و صدای طبل خبردار به درون مسجد آمد. نمازگزاران در حال نماز و یا مستمعین خطبه حضرت در حال خطبه همگی از مسجد بیرون دویده و خود را به بقیع که اوّلین نقطه ورود قافله بود رسانیدند، از ترس آنکه مبادا أفرادی زودتر خود را به آنجا رسانیده و متاع قافله را خریداری کنند. در مسجد جز دوازده نفر و یا یازده

---

[1] بنا به روایت جابربن عبدالله در «مجمع البیان».

[2] بنا به روایت حسن و مُقاتلان در «مجمع البیان».

نفر و یا هشت نفر کسی نماند.[1]

در این حال این آیه نازل شد که: «زمانی که تجارت یا صدای طبل تجارت را معاینه کنند، یک مرتبه همگی بسوی آن رهسپار میگردند و با شتاب مسجد را خالی و متوجّه آن تجارت و یا لهو میگردند و تو را در حالیکه ایستاده‌ای رها می‌نمایند. ای پیغمبر! بگو آنچه در نزد خداست از این تجارت و لهو بهتر است

[1] دوازده نفر بنا به روایت جابربن عبدالله، و یازده نفر بنا به روایت ابن کیسان، و هشت نفر بنا به روایت کلبی از ابن عبّاس در «مجمع البیان».

و خدا روزی دهنده حقیقی است.»

سپس حضرت رو به آن افراد قلیل باقی مانده نمودند و فرمودند: لَوْتَتَابَعْتُمْ حَتَّی لَایبْقَی أَحَدٌ مِنْکمْ لَسَالَ بِکمُ الْوَادِی نَارًا.[1] «اگر شما نیز به دنبال آنها می‌رفتید بطوری که یك نفر در مسجد نمی‌ماند، آتش سوزنده از صحرا بسوی شما می‌آمد و همه را در کام خود هلاك می‌نمود.»

از این قضیه فهمیده می‌شود که بعضی از اصحاب تا چه درجه به رسول خدا و به نماز بی‌اعتنا، و تا چه درجه به تجارت و لهو علاقمند بودند.

ترس شدید اصحاب از مبارزه با عمرو بن عبدود

دوّم: تفاسیر نگاشته‌اند که در وقتیکه در غزوه أحزاب، عمرو بن عبدود اسب خود را از خندق جهانید و نیزه خود را در مقابل لشکر رسول اللَه به زمین کوبید و مبارز خواست، جز أمیرالمؤمنین علیه السّلام هیچ کس آماده دفاع نشد و همگی خود را

---

[1] مجمع البیان ج ۵ ص ۲۸۷

فرومایه و کوچك دیدند.

منظره جنگ بسیار دهشت زا بود، تمام قبایل و أحزابِ هم پیمان علیه رسول خدا قیام کرده بودند و اطراف مدینه در محاصره آنان بود، و بهترین و شجاع‌ترین سوار آنها که یک تنه با هزار سوار مقابله و برابری می‌کرد از خندق عبور نمود و مبارز طلبید. در اینجا بود که رنگ از صورت اصحاب پرید، چهره‌ها دگوگون شد، دلها طپید و از شدّت خوف نزدیک بود جانها به گلو برسد و به خدا گمان بد بردند و وعده نصرت را که از حضرت شنیده بودند پوچ و بی‌اعتبار تلقی کردند.

وَ إِذْ زاغَتِ الْأَبْصارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَناجِرَ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا هُنالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالًا شَدِيداً.[1]

«و هنگامیکه در آن معرکه چشمها خیره و مضطرب و از شدّت خوف به حرکت و گردش در آمد و دلها طپید و به گلوگاه و حنجره‌ها رسید و شما اصحاب به خدای خود سوء ظنّ بردید، در آن صحنه مؤمنین مورد امتحان خدائی قرار گرفتند و وجود

---

[1] قسمتی از آیه ۱۰ و آیه ۱۱، از سوره ۳۳: الأحزاب

ایمانی آنان به شدّت متزلزل شد.»

آیاتی در شیوه رفتاری منافقین در مواقع ترس و جنگ، برخی از وقایع جنگ احزاب

و جماعتی از اصحاب که در باطن نفاق داشتند و أفرادی که دلهای آنان از أمراض شرك خالی نبود گفتند: تمام وعده‌های خدا و رسول خدا دروغ و بی‌اعتبار شد؛ وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُوراً.[1]

و نیز جماعتی از اهل مدینه رو به جمعیت نمودند و گفتند: ای اهل یثْرب (اهل مدینه) اینجا برای شما موضع درنگ نیست، فوراً به خانه‌های خود برگردید. و جماعتی از آنان که خجالت می‌کشیدند بدون عذر برگردند، خدمت رسول اللَه آمده بهانه جوئی نمودند؛ به بهانه آنکه خانه‌های ما سرپرست ندارد و عیالات ما تنها هستند اجازه برگشت می‌گرفتند، و در این موقع خطیر وجود مقدّسش را رها میکردند. خداوند میفرماید که خانه‌های آنها بی‌سرپرست نبود، آنان قصد

---

[1] آیه ۱۲، از سوره ۳۳: الأحزاب

فرار از جنگ داشتند؛ وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ يا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ وَ ما هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِراراً.[1]

این إجمال قضیه أحزاب بود. در چنین موقعیتی بعضی از صحابه گفتند که: این دشمنان فقط با محمّد کار دارند، بیائید محمّد را تحویل آنان بدهیم و خود جان به سلامت بریم. در این هنگام پیغمبر سه مرتبه خطبه خواند و مردم را

[1] آیه ۱۳، از سوره ۳۳: الأحزاب

به جهاد و دفاع و مبارزه با عمرو بن عبدود دعوت نمود، و هیچکس در این سه بار حاضر برای مقابله نشد جز وجود مقدّس مولی الموالی أمیرالمؤمنین علیه السّلام که در هر سه بار برخاست و آمادگی خود را بیان کرد، تا بالأخره از حضرت رسول الله رخصت طلبید و دشمن را کشت و فتح بدست آن حضرت شد. در این قضیه تفاسیر و روایات شیعه و سنّی متّفق است و همگی اعتراف نموده‌اند.

جریان توقّف حضرت رسول أکرم صلّی الله علیه وآله و سلّم در حدیبیّه

سوّم: تفاسیر[1] نگاشته‌اند که حضرت رسول اللَه به اصحاب خود وعده فتح مکّه را داده بودند. در سنه ششم از هجرت در ماه ذی القعده با جماعتی از اصحاب به قصد طواف خانه خدا از مدینه به سمت مکّه رهسپار شدند و با خود شُترانی برای قربانی همراه

[1] در «مجمع البیان» ج ۵، ص ۱۱۶ تا ص ۱۱۹، قضیّه صلح حُدَیبیّه مفصّلًا از ابن عبّاس روایت شده است.

داشته و آنها را إشعار نموده و خود و اصحاب خود به حالت إحرام در آمده طیّ طریق کردند تا به زمین حدیبیه نزدیك مکّه رسیدند.

کفّار قریش چون از قصد حضرت اطّلاع پیدا کردند، از ورود آن حضرت و مسلمانان جدّاً ممانعت نمودند تا آنکه نزدیک بود جنگ در گیرد. بالأخره بعد از مراودات بسیار و ملاقاتهائی که رؤسای آنان با پیغمبر نمودند و فهمیدند که حضرت قصد جنگ ندارد و آن حضرت و مسلمین با حالت إحرام شترانی برای قربانی همراه داشته و قصد زیارت و طواف خانه خدا را دارند، صلحنامه‌ای در زمین حدیبیه که در نزدیکی مکّه است بین آنها و بین رسول خدا نوشته شد.[1]

صلح حدیبیّه و برخی از بندهای آن

و از جمله بندهای آن، این بود که تا ده سال بین طرفین جنگ واقع نشود، و دیگر آنکه هر کس از اصحاب خواستند در مکّه برای حجّ و عمره بروند در أمان باشند و هر کس از کفّار قریش در مدینه آید

[1] «سیره ابن هشام» طبع مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، ج ۳، ص ۷۸۲

در أمان باشد، و یکی از شرائط آن این بود که پیغمبر در آن سال وارد مکّه نگردند بلکه در سال آینده برای حجّ بروند.

صلحنامه به امضاء رسید و بنا شد حضرت در معیت مسلمین از آنجا به مدینه مراجعت کنند. حضرت امر فرمودند که مسلمانان همانجا سرهای خود را بتراشند و شترهای خود را قربانی کنند و بدین وسیله از إحرام بیرون آیند.[1]

گران آمدن صلح حدیبیّه بر بعضی از اصحاب

این معنی برای بسیاری از اصحاب گران آمد و حاضر برای قربانی شترها و تراشیدن سرها در میان بیابان نبودند.

قَالَ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ: انْحَرُوا بُدْنَكمْ وَ احْلِقُوا رُءُوسَكمْ. فَامْتَنَعُوا وَ قَالُوا: كيفَ نَنْحَرُ وَ نَحْلِقُ وَ لَمْ نَطُفْ بِالْبَيتِ وَ لَمْ نَسْعَ بَينَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ؟! فَاغْتَمَّ رَسُولُ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ و ءَالِهِ مِنْ ذَلِك وَ شَكى ذَلِك إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ. فَقَالَتْ: يا رَسُولَ اللَهِ! انْحَرْ أَنْتَ وَ احْلِقْ.

فَنَحَرَ رَسُولُ اللَهِ وَ حَلَقَ، فَنَحَرَ الْقَوْمُ عَلَى حَيثُ[2]

---

[1] همان مصدر، ص ٧٨٤؛ و «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ٦، ص ٥٦٢؛ و از طبع حروفی، ج ٢٠، ص ٣٥٣

[2] [در «بحار الأنوار» طبع کمپانی و نیز در «تفسیر علیّ بن ابراهیم» «عَلَى حَيْثُ» آمده است، ولی در «بحار الأنوار» طبع حروفی «عَلَى خُبثِ» ضبط

يقِينٍ وَ شَك وَ ارْتِيابٍ.[1]

«حضرت به اصحاب خود امر کردند شتران را قربانی کنند و سرها را بتراشند. اصحاب امتناع کردند و تخلّف ورزیدند و گفتند: ای پیغمبر خدا! چگونه ما قربانی کنیم و سر بتراشیم در حالی که هنوز گرد خانه خدا طواف ننموده‌ایم و بین دو کوه صفا و مروه سعی نکرده‌ایم؟! و در میان این بیابان بدون انجام این عبادات، سر تراشیدن و قربانی کردن و از إحرام بیرون آمدن غیر قابل

نموده و در تعلیقه گوید: ع فی المصدر المطبوع و نسخةٍ مخطوطةٍ منه و النّسختین المطبوعتین من الکتاب «عَلَی حَیْثُ»، و فی نسختی الاخری المخطوطة: «علی حین» و استظهر فی هامشه أنّه مصحّف «علی غیر»]

[1] «بحار الأنوار» از طبع کمپانی ج ٦، ص ٥٦٢؛ و از طبع حروفی، ج ٢٠، ص ٣٥٣، به نقل از «تفسیر علیّ بن ابراهیم»

قبول است.

مخالفت صریح أصحاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جریان بازگشت از صلح حدیبیّه

حضرت رسول الله از این تخلّف و امتناع اصحاب بسیار غمگین شدند و گلایه و شکایت را به امّ سلمه بیان کردند. امّ سلمه عرض کرد: یا رسول الله! خود شما قربانی کنید و سر بتراشید. حضرت قربانی کردند و سر تراشیدند، ولی بسیاری از اصحاب سر نتراشیدند و فقط تقصیر کردند، از روی شکّ و تردیدی که درباره نبوّت آن حضرت برای آنها در آن مرحله حاصل شد.»

لذا پیغمبر سه بار سر تراشیدگان را دعا کردند و بر تقصیر کنندگان دعا ننمودند، و در هر بار که از آن حضرت تقاضا می‌نمودند که بر تقصیرکنندگان نیز دعا کنند دعا نمی‌نمودند، تا در آخر وهله بنا به تقاضای آنها بر آنها نیز دعا کردند. چون از حضرت سؤال کردند که چرا فقط بر سر تراشیدگان دعا

فرمودید؟ حضرت گفتند: چون آنها شکّ نیاوردند.[1]

شک خلیفه ثانی در نبوّت پیامبر

هنوز صلحنامه نوشته نشده بود که عمر بن الخطّاب ناگهان برجست و نزد أبوبکر رفت و راجع به این قضیه واقعه و عدم ورود در مکّه و قربانی و حلق در میان بیابان و شرائط صلحی که بر مسلمین ناگوار بود شکایت کرد و گفت: آیا این مرد رسول خدا نیست که چنین و چنان میکند؟

و بعد از ردّ و بدلهائی عمر میگوید: نزد پیغمبر آمدم و گفتم: آیا تو پیغمبر نیستی؟ فرمود: چرا. گفتم: مگر ما بر حق نیستیم و دشمن ما بر باطل نیست؟

فرمود: بلی. گفتم: پس این حقارت چیست که به دست تو در این پیمان و صلح به ما رسیده است؟ حضرت فرمود: بلی، من رسول خدایم و هرگز مخالفت امر او نخواهم نمود و او یار من خواهد بود و مرا نصرت خواهد نمود.[2]

---

[1] «سیره ابن هشام» ج ۳، ص ۷۸٤

[2] همان مصدر، ص ۷۸۱

گفتم: مگر به ما وعده ندادی که به زودی به مکّه میرویم و طواف می‌کنیم؟ فرمود: بلی، ولی آیا من هیچ به تو خبر دادم که در این سال طواف می‌کنیم؟ گفتم: نه، چنین نگفتی. حضرت فرمود: بدرستیکه به مکّه خواهی رفت و طواف خواهی نمود.

عمر میگوید: از روزی که اسلام آوردم تا آن روز در نبوّت پیغمبر شکّ ننمودم ولی آن روز شک آوردم.[1]

ملاحظه میشود که اینها بودند اصحاب رسول خدا که بر نبوّت آن حضرت شک آوردند و از تراشیدن سر و قربانی امتناع کردند و بر خلاف نصّ صریح و فرمان آن حضرت قیام نمودند.

جریان توطئه قتل پیامبر صلّی الله علیه وآله و سلّم هنگام مراجعت از غزوه تبوک

چهارم: از کتاب «دلآئل النّبوّة» شیخ أبی‌بکر أحمد بیهقی با إسناد خود مرفوعاً از أبی‌الأسود از عُروه نقل میکند که: چون رسول خدا از غزوه تبوك عزم

---

[1] تفسیر «مجمع البیان» ج ۵، ص ۱۱۹

مراجعت به مدینه نمودند، در بین راه جماعتی از اصحاب، از راه مکر و خدعه، عازم بر قتل آن حضرت شدند و با یکدیگر بدین طریق پیمان نهادند که چون حضرت از عَقَبه (راه باریك در بالای کوه که از یك طرفْ کوه و از طرف دیگر درّه عمیق است) عبور میکند در میان تاریکی شب حمله نموده و شتر پیغمبر را رَم دهند تا آن حضرت در آن درّه بیفتد و جان بسپارد.

چون حضرت از این قضیه مطّلع شدند، اصحاب را امر فرمودند که: هر کس می‌خواهد از وسط درّه عبور کند، چون راه عبور برای قافله پر جمعیت آسانتر است. و خود آن حضرت دستور دادند که عمّار یاسر پیاده حرکت نموده زمام ناقه حضرت را بدست گیرد، و حُذَیفة بن الیمان از پشت سر مواظب بوده و ناقه را سوق دهد. عمّار از جلو ناقه، زمام ناقه را داشت و حذیفه از پشت سر

میراند، که ناگهان در تاریکی شب صدای شدیدی بلند شد و آن جماعت منافق خود را به پیغمبر رسانیدند، و حضرت به خشم در آمدند و به حذیفه امر کردند که برگردد و آنها را ببیند.

حذیفه برگشت و با چوب دستی که در دست داشت به صورت اسبها و شتران آنها زد، دید جماعتی نقاب بر رخ کشیده‌اند تا شناخته نشوند. چون حذیفه را دیدند ترسیدند که شناخته شوند و مکر آنها آشکار گردد، لذا سرعت نموده و خود را به مردمی که از وسط درّه عبور میکردند رساندند و خود را با آنها مخلوط نمودند.[1]

حذیفه برگشت و خود را به رسول الله رسانید. چون حذیفه رسید حضرت فرمودند: ای حذیفه! ناقه را تُند بران. و به عمّار فرمودند: به راه بیفت. عمّار و حذیفه سرعت کردند تا رسول الله را

---

[1] در «روضه کافی» ص ۱۶۵ وارد است از سهل بن یعقوب بن یزید عن عبدالحمید عمّن ذکره عن أبی‌عبدالله علیه السّلام قَالَ: لَمَّا نَفَّرُوا برَسول الله ناقَتَهُ قالَتْ لَهُ النَّاقَةُ: وَالله لَاأزَلْتُ خُفًّا عن خُفٍّ و لو قُطِّعتُ إرْبًا إرْبًا. [«هنگامی که ناقه رسول خدا را رَم دادند، ناقه خطاب به پیغمبر گفت: قسم به خدا، یک قدم بر نمی‌دارم و از جای خود حرکت نمی‌کنم، اگر چه تکه تکه گردم.»]

به سلامت از عقبه عبور دادند و منتظر شدند تا مردم که از بطن وادی حرکت میکردند و راهشان طولانی‌تر بود برسند.

حضرت به حذیفه فرمودند: ای حذیفه! آیا از این جماعت که قصد هلاک مرا داشتند کسی را شناختی؟ عرض کرد: شب تار بود و آنان نیز بر صورت خود نقاب کشیده بودند، ولی راحله دو نفر فلان و فلان را شناختم.

حضرت فرمودند: آیا دانستید آنها چه نیتی داشتند؟ عرض کردند: نه، یا رسول الله! حضرت فرمودند: آنها به خدعه و مکر، خود را به دنبال ما روانه

ساختند تا هنگامی که در ظلمت شب از کوره راه عقبه حرکت می‌کنیم، مرا از عقبه به درون درّه پرتاب کنند. عمّار و حذیفه گفتند: یا رسول الله! زمانی که سائر اصحاب از درون وادی برسند آیا امر نمی‌کنی تا این منافقین را گردن بزنند؟ حضرت فرمود: کراهت دارم از اینکه این سخن زبان زد مردم و گفتگوی مجالس و محافل گردد و بگویند که اینک محمّد دست خونریزی خود را در اصحاب خود گشوده است.

سپس حضرت آن صحابه منافق را برای حذیفه معرّفی کردند. و در کتاب أبان بن عثمان وارد شده است که آنها دوازده نفر بودند که هفت تن آنها از قریش بودند.[1]

علّت نکشتن منافقینی که در توطئه قتل پیامبر دست داشتند

در همین زمینه از «کافی» روایتی نقل شده است از زُراره از حضرت صادق یا حضرت باقر

---

[1] «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ٦، ص ٦٣٢؛ و از طبع حروفی، ج ٢١، ص ٢٤٧

علیهما السّلام که فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَ سَلَّمَ: لَوْلَا أَنِّ أَكرَهُ أنْ يقَالَ إنَّ مُحَمَّدًا (صَلَّى اللهُ عَلَيهِ) وَ ءَالِهِ اسْتَعَانَ بِقَوْمٍ حَتَّى إذَا ظَفِرَ بِعَدُوِّهِ قَتَلَهُمْ، لَضَرَبْتُ أَعْنَاقَ قَوْمٍ كثِيرٍ.[1]

«حضرت رسول الله فرمودند: اگر من خوف و کراهت از آن نداشتم که درباره من بگویند که محمّد از گروهی مدد جست و چون بر دشمنش ظفر یافت آنها را کشت، هر آینه من گردنهای جماعت بسیاری را میزدم.»

جریان فرار اصحاب در جنگ حنین

پنجم: فرار کردن اصحاب در جنگ حُنین است. توضیح آنکه: در حنین چون جنگ سختی بین مسلمین و قبیله هَوازِن در گرفت، همگی پا به فرار

[1] «سفینة البحار» طبع نجف، ج ۲، ص ۹، مادّه صحب

گذاشته رسول خدا را تنها گذاردند، و جز ده نفر هیچ کس رسول الله را یاری نمی‌کرد. ابتدا قبیله بنو سلیم که از انصار بودند فرار کردند و سپس بقیه اصحاب پا به فرار گذاردند؛ فقط أمیرالمؤمنین و آن عدّه معدود مشغول قتال بودند. فراری ها از جلو پیغمبر عبور میکردند و در حال فرار روی خود را نیز بسوی رسول خدا نمی‌نمودند.

عبّاس عموی پیغمبر لجام أستر آن حضرت را در دست گرفته و در طرف راست أستر محافظت میکرد. و أبوسفیان بن حارث بن عبدالمطّلب از طرف چپ آن حضرت محافظت می‌نمود. حضرت رسول الله فریاد میزدند: ای جماعت انصار! من رسول الله هستم، بسوی من بیائید. هیچکس روی خود را بدان حضرت نمی‌نمود.

نسیبه دختر کعب مازنیه مشت‌های خود را از خاک پر میکرد و بر صورت فراریان می‌پاشید و می‌گفت: کجا فرار می‌کنید؟ خاک بر سر و روی شما باد! از خدا و رسول خدا فرار می‌کنید؟ عُمَر از جلو نسیبه می‌گذشت، نسیبه گفت: ای عمر! این چه کاری است که می‌کنید؟ فرار کردن در این حال چه

معنی دارد؟ عمر گفت: فرار کردن امر خداست.

اقدامات و دعای رسول أکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای پیروزی مسلمانان در جنگ حنین

چون حضرت رسول الله تا بدین حدّ فرار اصحاب را مشاهده نمودند، استر خود را به سمت علیّ بن أبی‌طالب دواندند، دیدند با شمشیر کشیده مشغول مدافعه و در جنگ است. حضرت به عبّاس فرمودند:

اصْعَدْ هذَا الظَّرِبَ[1] وَ نَادِ: یا أَصْحَابَ سُورَةِ الْبَقَرةِ! وَ یا أَصْحَابَ الشَّجَرَةِ! إِلَی أَینَ تَفِرُّونَ!؟ هذَا رَسُولُ اللَهِ! ثُمَّ رَفَعَ رَسُولُ اللَهِ یدَهُ فَقَالَ: اللَهُمَّ لَك الْحَمْدُ وَ إِلَیك الْمُشْتَکی وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ. فَنَزَلَ عَلَیهِ جَبْرَئِیلُ

فَقَالَ: یا رَسُولَ اللَهِ! دَعَوْتَ بِمَا دَعَا بِهِ مُوسَی حَیثَ فَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَ نَجَّاهُ مِنْ فِرْعَوْنَ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَهِ لِأَبِی سُفْیانَ بْنِ الْحَارِثِ:

---

[1] الظَرِب ککتِف: الجبل المنبسط أو الصّغیر.

نَاوِلْنِی کفًّا مِنْ حَصًی.

نَاوَلَهُ فَرَمَاهُ فِی وُجوهِ الْمُشْرِکینَ ثُمَّ قَالَ: شَاهَتِ الْوُجُوهُ! ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَی السَّمَآءِ وَ قَالَ: اللَهُمَّ إِنْ تَهْلِك هذِهِ الْعِصَابَةُ لَمْ تُعْبَدْ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ لَاتُعْبَدَ لَاتُعْبَدْ.

فَلَمَّا سَمِعَتِ الْأَنْصَارُ نِدَآءَ الْعَبَّاسِ عَطَفُوا وَ کسَرُوا جُفُونَ سُیوفِهِمْ وَ هُمْ یقُولُونَ: لَبَّیك! وَ مَرُّوا بِرَسُولِ اللَهِ وَ اسْتَحْیوْا أَنْ یرْجِعُوا إِلَیهِ وَ لَحِقُوا بِالرَّایةِ.

«از این کوه بالا برو و فریاد بر آر: ای اصحاب سوره بقره! و ای اصحاب شجره! کجا فرار می‌کنید؟ این رسول خداست!

سپس رسول الله دست خود را به دعا برداشتند و گفتند: بار پروردگارا! حمد و ستایش مختصّ ذات مقدّس توست و شکایت بسوی توست و تو فقط محلّ إعانت و کمک هستی. پس جبرئیل نازل شد و گفت: ای رسول خدا! دعا نمودی به آن دعائی که حضرت موسی نمود در آن وقتی که خدا دریا را برای او شکافت و او را از فرعون نجات داد.

سپس حضرت به أبوسفیان بن حارث که عموزاده آن حضرت بود فرمودند: مشتی از این

ریگها به من بده. او داد پس حضرت ریگها را به صورت مشرکین پاشید و گفت: زشت باد این صورتها! آنگاه حضرت سر خود را به آسمان بلند نموده گفتند: بار پروردگارا! اگر این جماعت مسلمین هلاک گردند تو دیگر عبادت نخواهی شد و اگر خودت می‌خواهی که کسی تو را عبادت نکند عبادت نکند.

چون أنصار صدای عبّاس را شنیدند برگشتند و دست از فرار کشیدند و

غلافهای شمشیرهای خود را شکستند و می‌گفتند: لبّیک! و از نزد رسول الله می‌گذشتند ولی از خجالت حیا میکردند که به خدمتش برسند. و همگی در زیر پرچم گرد آمدند.»

و بالأخره خدا نصرت را بر پیغمبر و مسلمین نصیب فرمود، و این آیه در اینجا نازل شد: لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَ ضاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ.[1] و[2]

«تحقیقاً خداوند شما را در مواطن بسیاری یاری کرد و در روز حنین نیز شما را یاری فرمود، در حالیکه از کثرت أفراد خود خشنود بودید، لکن کثرت أفراد کاری صورت نداد و زمین با تمام گشایش و فراخی بر شما تنگ شد، و شما همگی پشت نموده پا به فرار گذاشتید.»

برخی از صحابه خود را در مقابل پیامبر مستقلّ الرّأی می‌دانستند

---

[1] آیه ۲۵، از سوره ۹: التّوبة

[2] «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ٦، ص ٦٠٩؛ و از طبع حروفی، ج ۲۱، ص ۱۵۰، از «تفسیر علیّ بن إبراهیم»

باری، حالات اصحاب رسول الله که در این پنج مورد مطالبی از آنها به میان آمد، شاهد و نمونه‌ای بود از یک سلسله مخالفتهای طولانی که بعضی از آنها در تمام مدّت حیات پیغمبر با آن حضرت داشتند و در بسیاری از امور، خود را مستقلّ الرّأی در مقابل پیغمبر می‌دانستند. در بعضی اوقات که حالت سکون و آرامش بود و منافع شخصی آنها در خطر نبود سکوت اختیار می‌نمودند، و در بعضی از اوقات جدّاً در مقابل پیغمبر اظهار نظر و رأی می‌نمودند و در مواقع جنگ و شدّت و رزم در تزلزل و اضطراب بودند، و چه بسا در بعضی از اوقات قصد قتل خود آن حضرت را داشتند و در نبوّت

آن حضرت شک می‌نمودند، و پا به فرار گذاشته، در میان معرکه، در خطیرترین اوقات آن حضرت را تنها گذاشته و از ترس جان برای حفظ خود فرار می‌نمودند.

آیا در این صورت صحیح است که باور کنیم حدیث: أَصْحَابِي كالنُّجُوم حدیث درستی است؟ آیا این اصحاب ستارگان آسمانند؟! آیا پیغمبر فرموده‌است که به هر یك از آنان اقتدا کنید آنها شما را هدایت خواهند نمود؟!

آیات قرآن که در موارد بسیاری مؤمنین را مورد ملامت قرار میدهد و در أثر لغزشهائی که در موارد عدیده از آنها سر زده است آنها را توبیخ میفرماید و در بعض از آیات آنها را به شدّت تهدید میکند و پیروی از باطل را مذموم و قبیح می‌شمرد؛ با اینحال چگونه پیغمبر أکرم درباه اصحاب خود توصیه به پیروی فرموده است؟

جواب از یک توهّم در مورد روایت: «أصحابی کالنّجوم»

ممکن است که کسی توهّم کند که از اصحاب

نیکو، تمجید نموده و آنان را ستارگان آسمان شمرده و به پیروی از آنان دعوت فرموده است. ولی این توهّم بجا نیست، زیرا:

اوّلًا: جمله ای را که عامّه از پیغمبر روایت میکند: بِأَیهِمُ اقْتَدَیتُمُ اهْتَدَیتُمْ است، و لفظ أَصْحَابِ که جمع مضاف است و إفاده عموم دارد، صریح در عموم است؛ یعنی تمام اصحاب من ستاره هستند و به هر یك از آنان اقتدا کنید هدایت خواهید یافت.

ثانیاً: کسی که به روح قرآن و سیره آن حضرت آشنا باشد، میداند که چون قرآن و روش آن حضرت عنوان تبعیت و پیروی را از حقّ میداند و منحصر به حق میداند، هیچگاه بدون ارائه حق و معرّفی حق، در هیچ موردی از موارد، دعوت به پیروی از عنوانی دیگر، به هیچ وجه نمی‌نماید.

علاوه بر تمام این مطالب، علمای بزرگ عامّه در کتب و رسائل خود أخباری را از خود حضرت رسول الله نقل نموده‌اند که دلالت بر گناه و لغزش بعضی از صحابه می‌نماید.

علّامه أمینی قُدِّس سرُّه میفرماید: خدای سبحانه و تعالی در کتاب مقدّس خود در آیات فراوانی، جماعتی از صحابه را به نفاق و برگشتن آنها به دوران جاهلیت معرّفی کرده است. و فراموش مکن آنچه را که در صحاح و مسانید اهل تسنّن راجع به آنها وارد شده است.

روایات وارده در صحاح اهل تسنّن درباره ارتداد بعضی از صحابه

سپس می‌فرماید: در «صحیح بخاری» آمده است که: إِنَّ أُنَاسًا مِنْ أَصْحَابِهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ [وَءَالِه] وَسَلَّم يؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشِّمَالِ فَيقُولُ: أَصْحَابِ، أَصْحَابِ! فَيقَالُ: إِنَّهُمْ لَمْ يزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَى أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ فَارَقْتَهُمْ. «جماعتی از اصحابِ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم را در روز قیامت به طرف جهنّم می‌کشند و حضرت فریاد میزند: اصحاب من، اصحاب من! جواب میرسد که: از وقتی که تو از دنیا رفتی و از آنها جدا شدی آنها مرتدّ شدند و پیوسته به آراء و أفکار جاهلیت بر می‌گشتند.»

و در صحیح دیگر آمده است: لَيرْفَعَنَّ رِجَالٌ

مِنْكمْ ثُمَّ لَيخْتَلَجُنَّ دُونِي فَأَقُولُ: يا ربِّ! أَصْحَابِي! فَيقَالُ: إِنَّك لَاتَدْرِى مَا أَحْدَثُوا بَعْدَك. «حضرت به اصحاب خود فرمودند: جماعتی از شما را بلند می‌کنند و سپس در مقابل من می‌ربایند و میبرند و من میگویم: ای پروردگار من! این اصحاب من چه شدند؟! خطاب میرسد: ای محمّد! تو نمی‌دانی آنها بعد از رحلت تو چه کارهائی بجای آوردند!»

و در صحیح دیگر آمده است: أَقُولُ: أَصْحَابِي! فَيقُولُ: لَاتَدْرِى مَا أَحْدَثُوا بَعْدَك. «حضرت میفرماید: من میگویم اصحاب من چه شدند؟ خود خدا جواب میدهد: تو از بدعت‌هائی که بعد از تو گذاشتند اطّلاع نداری.»

و در صحیح دیگر آمده است: أَقُولُ: إِنَّهُمْ مِنِّى. فَيقَالُ: إِنَّك لَاتَدْرِى مَا أَحْدَثُوا بَعْدَك. فَأَقُولُ: سُحْقًا سُحْقًا لِمَنْ غَيرَ بَعْدِى. «حضرت میفرماید:

چون آنها را به جهنّم می‌کشند من میگویم: اینها از من هستند. جواب میرسد:

تو نمی‌دانی بعد از تو چه کارها کرده‌اند. پس من میگویم: دور باش و مرگ باد بر آن کسانی که بعد از من سنّت مرا تغییر دادند و سفارشها و وصیتهای مرا تبدیل کردند.»

و در صحیح دیگر آمده است: فَأَقُولُ: یا رَبِّ! أَصْحَابِی! فَیقُولُ: إِنَّك لَا عِلْمَ لَك بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَك؛ إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلَى أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَى.

«حضرت فرمودند: من میگویم: ای پروردگار من! این دسته از اصحاب من را کجا می‌برید؟ خدا جواب میدهد: تو نمی‌دانی آنچه را که بعد از تو در دین إحداث کرده و بدعت گذارده‌اند؛ آنها بر پاشنه‌های خود به طرف عقب حرکت کردند (و از ایمان به کفر و از توحید به شرک برگشتند).»

و در صحیح دیگر آمده است: بَینَا أَنَا قَآئِمٌ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَینِی وَ بَینِهِمْ. فَقَالَ: هَلُمَّ. فَقُلْتُ: أَینَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ وَاللهِ! قُلْتُ: وَ مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى.

ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَينِى وَ بَينِهِم فَقَالَ: هَلُمَّ. قُلْتُ: أَينَ؟ قَالَ: إِلَى النَّارِ و اللَهِ! قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَك عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. فَلَا أَرَاهُ يخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ.

«حضرت میفرمایند: وقتی که من در روز قیامت ایستاده‌ام ناگهان جماعتی از صحابه مرا می‌آورند تا اینکه چون من آنها را شناختم مردی از فاصله بین من و بین آنها می‌آید و به آن جماعت خطاب نموده میگوید: بیائید و حاضر شوید. من میگویم: به کجا بیایند و برای چه مقصدی حاضر شوند؟ آن مرد میگوید: سوگند به خدا بسوی آتش! من میگویم: به چه علّت؟ میگوید: آنها به افکار و آراء جاهلیت برگشتند.

سپس ناگهان دسته دیگری از صحابه مرا می‌آورند تا همین که من آنها را

شناختم مردی از فاصله میان من و آنها بر می‌خیزد و به آنها میگوید: بیائید حاضر شوید. من میگویم: به کجا بیایند؟ آن مرد میگوید: قسم به خدا بسوی آتش! من میگویم: گناهشان چیست؟ میگوید: آنها به أعقاب جاهلی خود برگشتند. سپس حضرت فرمودند: همینطور دسته دسته به جهنّم می‌برند، و من نمی‌بینم کسی نجات یابد مگر مثل هَمَلِ النَّعَم.»

کلام علّامه امینی در خروج بعضی از صحابه از عدالت

علّامه امینی این أخبار را نقل فرموده است و سپس فرموده است که:

قَسْطَلانی در «شرح صحیح بخاری» ج ۹، ص ۳۲۵، هَمَل[1] را به معنای شتران گمشده یا شتران بدون ساربان معنی نموده است؛ یعنی: نجات یافتگان از اصحاب من کَم‌اند مانند کم بودن شتران گم شده و بی ساربان.

---

[1] هَمَل جمع هامل به معنی شتر بی ساربان یا گمشده‌است، و این لفظ را برای غَنَم گمشده‌استعمال نمی‌کنند.

و بعد از این مطالب میفرماید: مشاجرات و مباحثاتی که بین صحابه واقع شد که منجرّ به مخالفت و شتم و تباغُض و قتال گشت که طبعاً یک دسته آنان را از عدالت خارج نمود، و همچنین جماعت بسیاری که خود مرتکب جنایات شدند، شاهد مدّعای ماست.[1]

و علّامه طباطبائی مدّ ظله العالی در تفسیر خود میفرماید: و فی الصّحیحَین عَن أبی هُرَیرةَ أنّ رَسولَ اللهِ صَلّی اللهُ علَیه وءَالِه وسَلّم قال: یرِدُ عَلَیَّ یوْمَ القِیمَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِی (أو قالَ: مِنْ أُمَّتِی) یحَلُونَ عَنِ الْحَوضِ. فَأَقُولُ: یا رَبِّ! أَصْحَابِی! فَیقُولُ: لَاعِلْمَ لَك بِمَا أَحْدَثُوا بَعْدَك؛ ارْتَدُّوا عَلَی أَعْقَابِهِمُ الْقَهْقَرَی فَیحَلُونَ.[2]

«در صحیح بخاری و مسلم، أبوهریره از رسول خدا صلّی الله علیه

---

[1] «الغدیر» ج ۳، ص ۲۹٦ و ۲۹۷

[2] تفسیر «المیزان» ج ۳، ص ٤۲۰

وآله وسلّم روایت میکند که: حضرت فرمودند: در روز قیامت جماعتی از اصحاب من (یا از امّت من) بر من وارد می‌شوند و آنها را از حوض کوثر دور می‌کنند. من میگویم: بار پروردگارا! اینان اصحاب منند! خدا میفرماید: تو نمی‌دانی بعد از تو چه کارها کرده‌اند؛ آنها بر دین تو و ایمان به خدا پشت نموده‌اند، لذا آنها را از حوض کوثر دور می‌کنند.»[1]

---

[1] و نیز مرحوم مجلسی علیه الرّحمة در «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۷ و ۸؛ و از طبع حروفی، ج ۲۸، ص ۳ تا ص ۲۷، اخبار کثیری از طریق اهل تسنّن راجع به انحراف صحابه نقل میکند. و نیز در «روضه کافی» طبع آخوندی، ص ۳٤٥ با إسناد خود روایت میکند از زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام که حضرت فرمودند:

أصبَحَ رسولُ الله صلَّی اللهُ علیه وءاله وسلَّم یومًا کئیبًا حزینًا، فقال له علیٌّ علیه السّلام: ما لی أراک یا رسولَ الله کئیبًا حزینًا؟ فقال: و کیفَ لا أکونُ کذلک؟! و لقد رَأیتُ فی لَیلَتی هَذه أنّ بنی تَیْمٍ و بنی عَدیّ و بنی امیّةَ یَصعَدون مِنبری هَذا، یَردّون النّاسَ عنِ الإسلامِ القَهقَرَی! فقلتُ: یا ربِّ! فی حَیاتی أو بعدَ مَوتی؟ فقال: بعدَ مَوتِک.

[«یک روز صبح پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم محزون و مغموم بود. علی علیه السّلام به حضرت عرض کرد: چه شده است که شما را محزون و مغموم می‌بینم؟ حضرت فرمودند: چگونه محزون نباشم در حالیکه دیشب دیدم که بنی تیم و بنی عدیّ و بنی امیّه بر فراز منبرم میروند و مردم را از اسلام به جاهلیّت برمی‌گردانند! پس گفتم: خدایا آیا این قضیّه در زمان حیات من است یا بعد از مرگ من؟ خداوند فرمود: بعد از مرگ تو.»]

و نیز در همین صفحه از زراره از امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام روایت میکند که: " قالَ: قالَ رَسولُ الله صَلّی اللهُ علَیه وءاله وسَلّم: لولا أنّی أکرَهُ أن یُقال: إنّ مُحمّدًا استَعانَ بِقومٍ حتّی إذا ظَفِروا بِعَدُوّه قَتَلَهُم، لَضربتُ أعناقَ قومٍ کثیرٍ."

کلام تفتازانی: لیس کلُّ صحابیٍّ معصومًا

مرحوم شهید قاضی نور الله شوشتری رضوان الله علیه در کتاب «إحقاق الحق» مطلبی از مولی سعد الدّین تفتازانی شارح کتاب «مقاصد» نقل میکند که بسیار شایان دقّت و مطالعه است و آن اینکه:

روایت «روضه کافی» در برگرداندن مردم به جاهلیّت توسّط برخی از اصحاب (ت)

آنچه بین صحابه واقع شد از جنگها و مشاجرات، بطوریکه در تواریخ ثبت و در زبانهای مردمان مورد وثوق ضبط است، دلالت دارد بر آنکه بعض از آنها از راه حق و مستقیم عدول نموده و به پایه فسق و ظلم رسیده‌اند، و سبب این انحراف همان حِقد و عناد و حسد و دشمنی و طلب حکومت و ریاست ومیل به لذّات و شهوات بود.»

سپس میگوید: إذ لَیس کلُّ صَحابیٍّ مَعصومًا و لا کلُّ مَن لَقِیَ النَّبیَّ بالخَیر مَوْسومًا. «به علّت آنکه هر صحابی‌ای معصوم نیست، و هر کس به مجرّد آنکه پیغمبر را ملاقات کرده موسوم به خیر و خوبی نخواهد بود.»

آنگاه میگوید: ولیکن چون علماء به اصحاب رسول خدا خوش گمان بودند، برای خطایا و گناهان آنها محمل‌هائی بیان کردندو کارهای آنان را به تأویل‌هائی سر و صورت دادند. و بنا بر آن گذاشتند که برای حفظ عقائد مسلمانان از ضلالت و تاریکی، صحابه را از ضلال و گمراهی و فسق، محفوظ و مصون معرّفی کنند، تا آنکه مسلمانان در حق بزرگان

از اصحاب خصوصاً مهاجرین از آنها و أنصار که بشارت ثواب قیامت به آنها داده شده است گمان بد نبرند و عقیده آنها متزلزل نگردد.

و امّا آن ستم‌هائی که به دست صحابه بر اهل بیت رسول خدا رسیده، آنقدر روشن است که جائی برای تأویل و إخفاء آن نمی‌ماند، و به اندازه‌ای شنیع است که جای اشتباه برای کسی نیست. و نزدیک است که سنگ بی زبان بر آن شهادت دهد و تمام موجوداتی که در آسمان و زمین‌اند بر آن گریه کنند و کوهها منهدم و خراب گردند و سنگها شکافته و پاره پاره گردند؛ و بدی أعمال آنان و زشتی‌های کردار ایشان به مرور شُهور و دهور باقی بماند.

تفتازانی صحابه‌ای که بر اهل بیت پیامبر ستم نموده‌اند را لعنت می‌نماید

پس لعنت خدا باد بر آن افرادی که خود مباشرت بدین قبائح نمودند یا راضی شدند یا سعی کردند. و عذاب آخرت برای آنها شدیدتر و با دوام‌تر

است[1] تا اینجا کلام تفتازانی تمام شد.

روایت: «أصحابی کالنّجوم» جعلی و از چهار جهت مورد نقد است

و بطور کلّی معلوم شد که حدیث: أَصْحَابِی کالنُّجُوم از چهار جهت‌حدیث ساختگی و مجعولی بیش نیست؛ که آنرا طبق مشتهیات خود ساخته و به رسول اللَه نسبت داده‌اند:

جهت اوّل: ضعف راویان این حدیث است.

جهت دوّم: مخالفت حدیث با مضمون آیات قرآن که پیروی و تبعیت را منحصر به حق و أفراد متّصل به حق میداند.

جهت سوّم: مخالفت حدیث است با طرز حالات روحی صحابه و أعمالی که از آنها در دوران حیات پیغمبر سر میزده است.

جهت چهارم: مخالفت حدیث است با نصوص کثیره وارده از اهل سنّت که دلالت بر انحراف بسیاری از صحابه بعد از رسول خدا دارد، و آنها به علّت بدعت گذاردن در دین و برگشت به آراء

---

[1] «إحقاق الحق» ج ۲، ص ۳۹۱

جاهلیت و کارهائی که بعد از رحلت مرتکب شده‌اند، داخل در دوزخ خواهند شد.

تعارض روایت: «أصحابی کالنّجوم» با حدیث سفینه

فرضاً اگر از تمام این جهات نیز صرف نظر کنیم، مضمون حدیث: مَثَلُ أَهْلِ بَیتِی فِیکمْ کمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکبَهَا نَجَی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، با مضمون حدیث: أَصْحَابِی کالنُّجُومِ بِأَیهِمُ اقْتَدَیتُمُ اهْتَدَیتُمْ، تنافی و تعارض دارد. و طبق موازینِ حدیث چون حدیث سفینه حدیث بسیار معتبر و متواتری است که از رسول اللَه نقل شده است، لذا باید بدین جهت حدیث: أَصْحَابِی کالنُّجُوم را حدیث مجعول و باطلی دانست و آن را ردّ نمود.

توضیح آنکه: حضرت رسول الله اهل بیت عصمت را به یک کشتی معمولی در شب تار که مسافرین خود را بخواهد از شهری به شهر دیگری

حرکت دهد تشبیه نفرموده‌اند تا در اینجا مسافرین کشتی در آن شب تاریك نیازی به ستارگان آسمانی داشته و با دیدن آنها و جهت‌یابی، مسیر خود را دریافته رو به مقصود حرکت کنند؛ بلکه حضرت رسول أکرم اهل بیت عصمت را به کشتی نوح تشبیه می‌کنند. و کشتی نوح خاصیتش این بوده که فقط اگر کسی خود را در آن سوار می‌نمود نجات می‌یافت، و اگر کسی تخلّف می‌ورزید دچار غرقاب و هلاکت می‌شد، و لذا فرموده است: مَنْ رَکبَهَا نَجَی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.

اهل بیت، بشریّت را از طوفان هلاکت نجات داده به مقصود میرسانند

و سرّ این معنی با ملاحظه داستان نوح و مخالفت امّت با آن حضرت و عذاب عمومی إلهی مبنی بر غرق شدن و هلاکت جمیع امّت و تنها نجات کسانی که خود را در آن کشتی وارد کنند، ظاهر می‌شود.

کشتی نوح تنها سفینه نجاتی بود که در مقابل آن کشتی دیگری وجود نداشت. کشتی نوح تنها محلّ امنی بود که جز سواران آن همه دستخوش

هلاک شدند. کشتی نوح بر روی سیلاب جهانگیر و طوفان عالمگیر حرکت میکرد، در حالیکه قلل کوهها را نیز آب فرا گرفته بود.

منظور از کشتی نوح حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر و از محلّ خطر به محلّ امن و امان نبود، چون تمام عالم را آب فرا گرفته بود. و لذا مسیر خاص و معینی نداشت تا سواران آن احتیاج به ستارگان و جهت‌یابی داشته باشند؛ بلکه خاصیت آن فقط نجات از طوفان و به ساحل خشکی رسیدن بعد از خاتمه طوفان بود.

بنابراین کشتی نوح فقط نتیجه‌اش حفظ سواران از غرقاب و هلاکت بود.

تشبیه أهل‌بیت به کشتی نوح که برای نجات از هلاک بود و احتیاجی به ستارگان نداشت

و برای این نتیجه تفاوتی نداشت که شب باشد یا روز، ستاره‌ای در آسمان باشد یا نباشد. کشتی نوح حرکت عرضی در روی زمین نداشت، بلکه چون حضرت نوح و پیروان آن حضرت سوار شدند و طوفان شروع شد، به روی آب

آمد؛ و چون طوفان خاتمه پیدا کرد و آسمان از باران ایستاد و زمین آب خود را بلعید، کشتی نوح بر زمین خشک و نجات نشست.

سرّ تشبیه اهل بیت به کشتی نوح

با این معانی ملاحظه میشود که تشبیه حضرت رسول الله، اهل بیت را به سفینه نوح، چقدر تشبیه عالی و پر ارجی است. و از این تشبیه انحصار نجات و امان در اهل بیت ملاحظه میگردد.

علاوه بر تمام این مطالب، کسی که در کشتی بنشیند با یکایك از ستارگان در شب تار که نمی‌تواند جهت‌یابی کند. بسیاری از ستارگان در آسمانند که أبداً عنوان جهت یابی در آنها نیست، فقط بعضی از ستارگانند که هادی و راهنما هستند، مانند: جَدْی و عَیوق و ثُریا و سُهَیل. و اینها ستارگان انگشت شماری بیش نیستند. لذا در قرآن مجید فرموده است: وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ.[1] و ستاره را در این آیه جنس قرار

[1] آیه ١٦، از سوره ١٦: النّحل؛ [«و برای شما نشانه‌هائی قرار داد، و به وسیله ستاره‌راهنمائی می‌شوند.»]

داده است، نه اینکه مراد تمام ستارگان بدون استثناء باشد.

و معلوم است که این ستارگان محدود و مشخّص، هدایت کنندگانِ به راه نجات: أمیرالمؤمنین و فاطمه و دو فرزندانشان حضرت حسن و حسین علیهم السّلام و اولاد آن حضرت‌اند که حقّاً درخشندگی خاصّی در آسمان اسلام داشته، و در لیل دَیجور و ظلمت شب طولانی در فِتَن و أهواء مُضِلّه، دستگیران و راهنمایان به مدینه طیبه سعادت و توحیدند.

باری، سخن در شرح کلام فخر رازی که از بعض مذکّرین نقل کرده بود به درازا کشید. و چون بسیاری از اهل سنّت بلکه تمام آنان گرفتار این اشتباه هستند، لذا برای رفع اشتباه ناچار بودیم بسط کلام دهیم.

نظر عامّه در مورد عدالت صحابه

شاید روی حسّ خوش بینی که اکثر عامّه به صحابه رسول خدا دارند آنها را عادل معرّفی می‌کنند، یا برای توجیه و تأویل جنایات بعضی از آنها مجبور شده‌اند همگی را عادل معرّفی کنند.

لکن بعضی از آنها تصریح کرده‌اند که: صحابه مانند غیر صحابه‌اند و هیچ خصوصیتی در آنها نیست؛ در آنها بد و خوب، متّقی و زشت کردار، مؤمن و منافق، اهل خدا و اهل هوای نفس، وجود داشته است.

و بعضی از عامّه گفته‌اند که: آنها مانند غیر آنها هستند تا زمان ظهور فتنه و انقلاب بین أمیرالمؤمنین علیه السّلام و معاویه، ولکن بعد از ورود بعضی از آنها به لشکر معاویه و ملحق شدن آنها به معاویه، دیگر شهادت آنها در محکمه اسلام بطور مطلق قبول نیست.

و معتزله گفته‌اند که: همه صحابه از مردمان عادل و خوبند مگر آنان که دانسته شود با أمیرالمؤمنین علیه السّلام جنگ نموده‌اند.

و امّا شیعه امامیه صحابه را مانند سائر أفراد مردم میداند بدون تفاوت، که در میان آنها عادل و فاسق و منافق و گمراه بوده است.[1]

و بسیاری از آنان بعد از رحلت رسول اکرم، مرتدّ شده و به أعقاب جاهلی بازگشت نموده‌اند.

و امّا معصوم بودن از خطا و گناه به مقتضای آیه تطهیر اختصاص به ذوات مقدّسه حضرت رسول الله و أمیرالمؤمنین و فاطمة الزّهراء و حسنین علیهم السّلام دارد، و طبق نصوص کثیره از شیعه و سنّی و به تنقیح مناط و روایاتی که وارد شده است، شامل تمام أئمّه اثنی‌عشر میگردد لا غیر.[2]

سرّ جعل روایت: «أصحابی کالنّجوم»

باری، چون صحابه مردم را از اهل بیت منصرف نمودند و به خود دعوت کردند و به أریکه خلافت رسول اللَه طمع نمودند و با وجود نصوص غدیر و أدلّه و شواهد بی شمار حاضر نشدند از حضرت مولی الموحّدین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام پیروی

---

[1] «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۹؛ و از طبع حروفی، ج ۲۸، ص ۳٦، در قسمت «بیان» علّامه مجلسی

[2] «الغدیر» ج ۳، ص ۲۹٤

کنند و آن حضرت را مانند جَمَل مخشوش به مسجد بردند و خانه حضرت صدّیقه دختر رسول خدا را آتش زدند و در مقابل احتجاجات أمیرالمؤمنین و أدلّه آن حضرت و نور چشم مصطفی و پاره جگر رسول خدا فاطمه زهرا جواب نداشتند، ناچار با وضع حدیث: أَصْحَابِ کالنُّجُوم خواستند به مردم بفهمانند که اینها ستارگان آسمانند و جنایات آنها نور ستارگان است! به اینها تأسّی کنید و از روش آنها پیروی کنید و در کار آنها سؤال و چون و چرا ننمائید و صحابه را خالی از خطا و مصون از گناه بدانید!

و لذا امّت نیز از این حدیث، خوب تبعیت کردند و به دنبال روش صحابه منحرف، از هیچ تعدّی و تجاوزی کوتاهی نکردند؛ سبط رسول خدا را با برادران و فرزندان و عشیره و اصحابش کشتند و خیمه او را آتش زدند و خاندان او یعنی خاندان رسول خدا را به اسارت بردند، و هزاران هزار جنایت به علویین و بنی فاطمه از بنی الحسین و بنی الحسن انجام دادند، تا حدّی که آنها بر سر کوهها فرار می‌کردند و ایمنی از جان خود نداشتند، و آنها را

دسته دسته در زندانهای نمناک و تاریک می‌کشتند و اجساد آنان را زنده زنده در لابلای دیوار عمارات جای میدادند.

اینها همه تبعیت و پیروی از حدیث: أَصْحَابِي كالنُّجُوم بود که امّت خوب معنی این حدیث را فهمیدند و به سیره اصحاب رسول خدا: عمر و أبابکر و مُغیرة بن شُعبه و أبو عُبَیده جرّاح و عثمان بن عفّان و معاویة بن أبی‌سفیان و عمرو بن العاص و غیرهم رفتار کردند، و حقّ آقائی و مولویت آنان را به تمام

و کمال ادا کردند، و حقّاً به آنها اقتدا نمودند و حقّاً به هدایت آنان هدایت یافتند.

روایت: «أصحابی کالنّجوم» خودش نافی خودش است

باری این حدیث مجعول، خود نافیِ خود است؛ مضمونش دلیل بر بطلان سند اوست. لذا آنچه خواستند از قبائح أعمال بعض از صحابه مشهور دفاع کنند، زشتی أعمال آنان بیشتر آشکار شد، و هر چه خواستند خیانتهای آنان را سر و صورت دهند و به محملی صحیح تأویل کنند، واقع مطلب بیشتر هویدا گشت.

جائی که رسول خدا صریحاً میفرماید: فاطمه پاره جگر من است، اذیت به او اذیت به من است، آیا میتوان اذیتهای أبوبکر و عمر را بدان نور دیده رسول خدا، تأویل نمود و توجیه کرد؟ هیهات هیهات!

روایات مربوط به جایگاه حضرت زهرا علیها السّلام نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله

پیغمبر أکرم نه یك بار و دو بار؛ بارهای عدیده،

نه در نزد يك نفر و دو نفر؛ در نزد گروه بسيار، در مجالس مختلفه، در نزد مهاجرين و أنصار، در نزد دوست و دشمن، فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِی. «فاطمه پاره بدن من است؛ پس هر كس او را به خشم در آورد مرا به خشم در آورده است.»

تعبيرات مختلف در روايت: «فاطِمَةُ بَضعَةٌ مِنِّی»

وبه لفظ ديگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی يؤْذِينِی مَا ءَاذَاهَا و يغْضِبُنِی مَا يغْضِبُها. «فاطمه قطعه‌ای از بدن من است؛ آزار ميرساند به من آنچه به او آزار ميرساند، و مرا به غضب در می‌آورد هر چه او را به غضب در آورد.»

و به لفظ ديگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی يقْبِضُنِی مَا يقْبِضُهَا وَ يبْسُطُنِی مَا يبْسُطُهَا. «فاطمه پاره‌ايست از من؛ مرا به اندوه و غصّه در آورَد هر چه فاطمه را به اندوه و غصّه درآورد، و مرا خوشحال گرداند هر چه فاطمه را خوشحال گرداند.»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطَمِةُ بَضْعَةٌ مِنِّی یؤْذِینِی مَا ءَاذَاهَا وَ ینْصِبُنِی[1] مَا أَنْصَبَهَا. «فاطمه پاره بدن من است؛ رنج میدهد مرا آنچه او را رنج دهد، و خسته میکند مرا آنچه او را خسته کند.»

و نیز به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی یرِیبُنی[2] مَا أَرَابَهَا وَ یؤْذِینِی مَا ءَاذَاهَا. «فاطمه پاره بدن من است، فاطمه قطعه بدن من است؛ مرا ناراحت و کَدِر نماید آنچه او را ناراحت و کدر نماید، و مرا آزار دهد آنچه او را آزار دهد.»

و نیز به لفظ دیگر فرموده است: فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّی یسْعِفُنِی[3] مَا یسْعِفُهَا. «فاطمه پاره‌ای از من است؛ به من میرسد آنچه به او میرسد. (خوبی به من میرسد چنانچه خوبی به او برسد، و گزند به من میرسد چنانچه گزندی به او برسد.)»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطِمَةُ شَجْنَةٌ[4]

---

[1] أنْصَبَه: أتعَبَه.

[2] رابَهُ و أرابَهُ: ساءه و أزْعَجَهُ.

[3] أی یَنالُنی ما ینالها و یَلُمُّ بی ما یلّم بها.

[4] الشَّجَن و الشَّجْنة و الشِّجْنة و الشُّجْنة: الغُصنُ المُلتَفّ المُشتَبِک، و الشُّعْبة

مِنِّی یبْسُطُنِی مَا یبْسُطُهَا وَ یقْبِضُنِی مَا یقْبِضُهَا. «فاطمه شاخه پیچیده شده بر اصل و بنیاد من است؛ خوشحال و فرحناك میکند مرا آنچه او را خوشحال کند، و گرفته و مهموم میکند مرا آنچه او را مهموم و گرفته کند.»

و به لفظ دیگر نیز فرموده است: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ[1] مِنّی مَنْ ءَاذَاهَا فَقَدْ ءَاذَانِی.

و به لفظ دیگر: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِنِّی یقْبِضُنِی مَا یقْبِضُهَا وَ یبْسُطُنِی مَا یبْسُطُها.

و به لفظ دیگر: فَاطِمَةُ مُضْغَةٌ مِنِّی یسُرُّنِی مَا یسُرُّهَا.

«فاطمه پاره گوشت من است؛ کسی که او را آزار رساند مرا آزار رسانیده، کسی که او را اندوهناک کند مرا اندوهناک نموده، کسی که او را مسرور و شاد کند مرا مسرور و شاد نموده است.»[2]

اینها أحادیثی است که أئمّه حدیث اهل تسنّن در صحاح ستّه، و عدّه بسیاری دیگر از بزرگان رجال

مِن کلّ شیءٍ. و یقولون: الحدیث ذو شُجون ای ذو فنون مُتشعّبةٍ.

[1] المُضغة: القطعة الّتی تُمضَغ من لحمٍ و غیره.

[2] در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول، ص ۱۷۹ از دیلمی روایت می‌کند که پیغمبر فرمود: إنّ الله لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمةَ و یَرضَی لِرِضاها.

حدیث در کتب معتبره خود با اسناد صحیح روایت نموده، و علامّه أمینی قدّس سرّه از پنجاه و نه نفر از بزرگان علمای آنها که در کتب خود آورده‌اند این أحادیث را روایت میکند.[1]

روایاتی از «الفصول المهمّة» درباره محبّت شدید پیامبر صلّی الله علیه و آله به حضرت زهرا علیها السّلام (ت)

---

[1] «الغدیر» ج ۷، ص ۲۳۱ تا ص ۲۳۳

[و همچنین آیة الله سیّد شرف الدّین عاملی در کتاب «الکلمة الغرّآء» ص ۲۴۳ تا ص ۲۴۵ روایت می‌کند که:

(۹)" - ما أخرجَه البُخاریُّ و مُسلمٌ فی صحیحِهما (کما فی ترجَمَةِ الزَّهْرآء من «الإصابة» وَ غیرها) عن المُسَوِّر قالَ: سَمعتُ رسولَ الله (صلَّی اللهُ علَیه و ءَاله و سلَّم) یَقولُ عَلَی المنبر: فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی، یُؤْذینی ما ءاذاها وَ یَریبُنی ما رابَها."

و نقل النَّبْهانیُّ فی أحوال الزَّهرآء من «الشَّرف المُؤَبَّد» عن البُخاریِّ بسنده إلی رسول الله (صلَّی اللهُ علیه و ءَالِه و سلَّم) قالَ: فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی، یُغْضِبُنی ما یُغْضِبُها. قالَ: وَ فی روایةٍ: فَمَن أغْضَبَها أغْضَبَنی. قالَ: و فی «الجامع الصَّغیر»: فاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنّی یَقْبِضُنی ما یَقْبِضُها وَ یَبْسُطُنی ما یَبْسُطُها.

و قالَتْ- بأبی هیَ و امّی- لِأبی‌بکر و عُمرَ (کما صرَّح به الإمامُ ابنُ قُتَیبَةَ فی أوآئلِ کتاب «الإمامة و السّیاسة»): "نَشَدْتُکما الله أَ لَمْ تَسْمَعا رَسولَ الله (صلَّی اللهُ علیه و ءَالهِ و سلَّم) [ادامه در صفحه بعد]

دلالت روایات بر عصمت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها (ت)

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] یَقولُ: رضا فاطِمَةَ مِن رضایَ وَ سَخَطُ فاطِمَةَ مِن سَخَطی، فَمَن أحَبَّ ابْنتی فاطِمَةَ فَقَدْ أحَبَّنی وَ مَن أرْضَی فاطِمَةَ فَقَدْ أرْضانی وَ مَن أسْخَطَ فاطِمَةَ فَقَدْ أسْخَطَنی؟ قالا: نَعَمْ سَمِعْناهُ مِن رَسول الله (صلَّی اللهُ عَلیه و ءاله و سلَّم). و هذا منَ الأحادیثِ المُتواترة عن أئمَّة العتْرةِ الطّاهِرةِ و کفَی به حجَّةً لِتفضیلها علَی مَن سِواها من نسآء العالَمین، و هل یَعدِلُ مُسلمٌ ببَضعَةِ النَّبیِّ (صلَّی اللهُ علَیه و ءاله و سلَّم) و بقیَّته فی امَّته أحدًا منَ النّاس؟" و قد تَدبَّرَ هَذا الحدیثَ مَن تدبَّرَهُ مِن اولی الألباب فرَءاهُ یرمِی إلَی عِصمَتها لِدلالَتهِ علَی امتناعِ وقوعِ کلٍّ من أذیَّتها و رَیبَتِها و غضبها و سخطِها و رضاها و انقباضِها و انبساطِها فی غیرِ محلِّه، کما هو الشَّأنُ فی أذیّةِ النَّبیِّ (صلَّی اللهُ علیه و ءاله و سلَّم) و رَیبَته و رضاهُ و سخطِه و انْقباضِه و انْبساطِه؛ و هذا کنهُ العصمةِ و حقیقتُها کما لا یخفَی.

«بخاری و مسلم در صحیحین روایت می‌کنند از مسوّر که: از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که بر فراز منبر میفرمود: فاطمه پاره تن من است؛ هر چه او را بیازارد مرا نیز می‌آزارد، و هر چه او را مکدّر سازد مرا مکدّر می‌نماید.

و نبهانی در ذکر أحوال آن بانوی گرامی در «الشّرف المؤبّد» از بخاری با سند او از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل میکند که آن حضرت فرمود: فاطمه پاره تن من است؛ هر آنچه او را به غضب درآورد مرا نیز غضبناک می‌سازد. او می‌گوید: در روایت دیگری آمده است: پس هر کس او را غضبناک نماید مرا غضبناک ساخته است. و نیز می‌گوید در «الجامع الصّغیر» وارد است که: فاطمه پاره تن من است، هر چه او را به اندوه در آورد مرا به اندوه در آورده، و هر چه او را شاد و منبسط سازد مرا شاد و منبسط می‌سازد.

و آن بانوی گرامی- که پدر و مادرم فدای او باد- به أبوبکر و عمر فرمود: شما دو تن را قسم میدهم به خدا که آیا از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نشنیدید که میفرمود: رضایت فاطمه از رضای من و خشم و سخط او از خشم و سخط من است؛ پس هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد تحقیقاً که مرا دوست داشته، و هر کس فاطمه را راضی سازد مرا راضی ساخته، و هر کس فاطمه را به خشم آورد مرا خشمگین نموده است؟ آنها

[ادامه در صفحه بعد]

[1]...

---

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] گفتند: بله از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیده‌ایم.
و این از أحادیث متواتره از ائمّه عترت طاهره است، و همین روایت به عنوان حجّت و دلیل برای تفضیل آن حضرت بر زنان عالمیان کفایت میکند؛ آیا هیچ مسلمانی فردی از مردم را با بضعه نبیّ أکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم و بقیّه و خلف او در بین امّت مقایسه می‌کند؟
و به تحقیق که هر کس از صاحبان خرد در این روایت تدبّر نموده، اینطور دریافته است که مضمون آن دلالت بر عصمت آن حضرت دارد؛ زیرا این روایت می فهماند که محال است هر یک از اذیّت شدن و پریشان گشتن و غضب و سخط و رضایت و گرفتگی خاطر و منبسط شدن آن حضرت در غیر محلّ خود واقع شود، همانطور که در مورد نبیّ أکرم نسبت به این امور، مطلب از همین قرار است؛ و این حقیقت و کنه عصمت است، چنانچه مخفی نیست.»
(۱۰)" – ما أخرجَهُ ابنُ أبی عاصِمٍ (کما فی ترْجَمَتِها من «الإصابة») بسنده إلَی عَلیٍّ علیه السَّلام قالَ: قالَ رَسولُ الله (صلَّی اللهُ علیه و ءَاله و سلَّم) لِفَاطِمَةَ: إنَّ اللهَ یَغْضَبُ لِغَضَبک وَ یَرْضَی لِرضاک. وَ أخرجَهُ الطَّبریُّ و غیرُه بإسنادٍ حَسنٍ کما فی أحوالِها من «الشَّرف المؤبَّد» و غیْرِه، و هو فی الدِّلالةِ علَی تَفضیلِها و عصمتِها کالحدیث السّابق."
«ابن أبی عاصم به سند خود از علی علیه السّلام نقل کرده است که فرمود: رسول خدا صلّی الله علیه و آله وسلّم به فاطمه فرمود: حقّاً که خداوند بخاطر غضب تو غضب می‌نماید و بواسطه رضایت تو راضی می‌شود.
و این روایت را طبری و غیر او با إسناد حسن روایت کرده‌اند، همانطور که در ذکر أحوال آن بانوی گرامی در «الشّرف المؤبّد» و غیر آن ذکر شده است.
و این روایت در دلالت بر برتری آن حضرت و عصمتشان مانند حدیث سابق است.»
(۱۱)" ما أخرجَهُ جماعةٌ من أثبات المحدِّثینَ و أعلامِهم کالإمام أحمدَ بنِ حَنبلٍ (من حدیثِ أبی هریرةَ فی صفحة ٤٤٢ من الجزء الثّانی من مُسنَده) قالَ: نَظَرَ النَّبیُّ (صلَّی اللهُ عَلیه و ءَاله و سلَّم) إلَی عَلیٍّ وَ الحَسَنِ وَ الحُسَیْنِ وَ فاطِمةَ فَقالَ: أنا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَکمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَکمْ."" وَ أخرجَ التِّرمِذیُّ من حدیثِ زَیدِ بنِ أرقَمَ (کما فی ترجَمَةِ الزهرآء من «الإصابة») أنَّ رسولَ الله قالَ: عَلیٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَیْنُ، أنا حَرْبٌ لِمَنْ حارَبَهُمْ وَ سِلْمٌ لِمَنْ سالَمَهُمْ"– انتهی.
و هذا الحدیثُ فی الدِّلالةِ علَی تفضیلِها و عصمتِها کسابقِه، و فیه دلالةٌ علَی کفرِ مُحاربیهم کما تَری.

خطاب: «أنا حَرْبٌ لِمَن حارَبَكم» از طرف پیامبر به اهل بیت علیهم السّلام (ت)

دلالت این روایت بر کفر محاربان اهل بیت علیهم السّلام (ت)

«جماعتی از معتبرین محدّثین و بزرگان ایشان چون احمد بن حنبل چنین حدیث کرده‌اند که: روزی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به علیّ و حسن و حسین و فاطمه نظر نموده و فرمود: هر کس با شما در جنگ باشد من با او در جنگم، و هر کس با شما در صلح و آشتی باشد من با او در صلح و آشتی هستم.

و ترمذی از حدیث زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا فرمود: هر کس که با علیّ و فاطمه و حسن و حسین محاربه داشته باشد من با او در جنگ بوده، و هر کس با آنان در سلم و صلح باشد من با او در سلم و صلح هستم.

و این حدیث در دلالت بر أفضلیّت و عصمت آن حضرت مانند روایت قبل است. و همانطور که می‌نگری دلالتی نیز بر کفر محاربان اهل بیت دارد.»]

خشم فاطمه زهرا سلام الله علیها از أفعال خلیفه

این روایات از نقطه نظر اهل تسنّن مسلّم است، و نیز مسلّم است که أبوبکر و عمر حضرت زهرا را رنجاندند و به آن حضرت آزار رساندند، این هم جای تردید نیست که آن قدر آن حضرت از أفعال خلیفه در خشم بود که با او تکلّم نکرد و از او دوری جست تا از دنیا رحلت نمود.

منع ارث فاطمه زهرا سلام الله علیها توسّط غاصبان خلافت

بخاری در صحیح خود روایت میکند با إسناد خود از عُروة بن زبیر که: إنَّ عآئشةَ أخبرَتْه أنَّ فاطمةَ علیها السّلامُ ابنةَ رسولِ اللَهِ صلَّی اللَهُ علَیه [وءَالِه] وسلَّم سألتْ أبابکرٍ الصّدّیقَ بعدَ وفاةِ رسولِ اللَهِ صلَّی اللَهُ علَیهِ [وءَالِه] وسلَّم أنْ یقسِم لَها میراثَها مِمّا تَرک رسولُ اللَه صلَّی اللَهُ علَیه [وءَالِه] وسلَّم ممّا أفآء اللَهُ علَیه. فقالَ لها أبوبکرٍ: إنّ رسولَ اللَهُ صلَّی اللَهُ علَیه [وءَالِه] و سلَّم قالَ: لا نُورَثُ، ما تَرَکنا صَدَقَةٌ. فغضِبَتْ فَاطمةُ بنتُ

رسولِ اللَهِ صلَّى اللَهُ عليه [وءَالِه] و سلّم، فَهَجَرتْ أبابكرٍ فَلَمْ تَزَلْ مُهاجِرَتَهُ حتّى تُوُفِّيتْ.[1]

«عائشه به عروة بن زبير خبر ميدهد كه فاطمه دختر رسول خدا از أبوبكر بعد از رحلت حضرت رسول الله درخواست كرد كه ميراثش را از آنچه خداوند به پيغمبرش داده بود بدهد. أبوبكر گفت: رسول الله فرموده است: ما إرث نمی‌گذاريم، آنچه از ما می‌ماند صدقه است. حضرت فاطمه دختر رسول خدا از گفتار أبوبكر به غضب در آمد و از أبوبكر دوری نموده و پيوسته با او ملاقات نكرد تا از دنيا رحلت نمود.»

آنقدر حضرت صدّيقه از آزار آنان در رنج بود كه در بستر مرگ نيز اجازه ورود نداد. أبوبكر و عمر به ديدن آمدند با آنها صحبت نكرد. و حتّی از نماز خواندن أبوبكر و عمر پس از مرگش جلوگيری فرمود و وصيت كرد كه آنها بر من نماز نگزارند. و چون از دنيا رحلت فرمود أبوبكر را خبر ننمودند.

---

[1] «صحيح بخاری» ج ٢، ص ١٨٦، باب فرضِ الخمس؛ و از طبع اميريّه بولاق، ج ٤، ص ٧٩

بخاری همچنین از عروة از عائشة روایت میکند که: چون حضرت فاطمه تقاضای إرث خود نمود، فأبیَ أبوبکرٍ أن یدفَعَ إلی فاطمةَ مِنها شَیئًا، فَوجَدَتْ[1] فاطمةُ علَی أبی بکرٍ فی ذلك فهَجَرَتْه فلَم تُکلِّمْهُ حتّی تُوُفِّیتْ. و عاشَتْ بعدَ النَّبیّ صلَّی اللهُ علیه [وءَالِه] وسلَّم سِتّةَ أشهُرٍ. فلمّا تُوُفِّیتْ دَفَنَها زوجُها علیٌّ لیلًا و لَم یؤْذِن بها أبابکرٍ و صلَّی علَیها.[2]

«أبوبکر از دادن إرث رسول الله به فاطمه امتناع ورزید. فاطمه بسیار غضبناک شد و از او دوری نمود و با او دیگر تکلّم نکرد تا از دنیا رفت. و فاطمه بعد از رسول خدا شش ماه زندگی نمود. چون وفات کرد شوهر او علی او را در شب دفن نمود و أبوبکر را خبردار نکرد و خود بر او نماز گزارد.»

تحریف ترمذی در تاریخ برای اعتذار از جانب خلفاء نسبت به رفتارشان با فاطمه زهرا سلام

---

[1] وَجَدت علیه أی غضِبتْ.

[2] «صحیح بخاری» ج ۳، باب غزوة خیبر، ص ۵۵؛ و از طبع أمیریّه بولاق، ج ۵، ص ۱۳۹

عجیب است که ترمذی در «سنن» به نقل از علیّ بن عیسی، تکلّم نکردن فاطمه را بطور ماهرانه‌ای تصحیف و تأویل نموده و خواسته است به جنایت أبوبکر سر و صورتی بدهد. او میگوید: أبوبکر و عمر به حضرت فاطمه عرض کردند: دختر رسول خدا! ما که به تو فدک را ندادیم، به جهت آن بود که از رسول خدا شنیده بودیم که ما ارث نمی‌گذاریم، لذا فاطمه دیگر با آنها تکلّم نکرد؛ یعنی کلام آنها را تصدیق نمود و در موضوع فدک و طلب میراث دیگر تکلّم ننمود.[1]

این تأویل و تصحیف ترمذی بسیار بیجا و غلط است، و در مقابل روایات صحیحه‌ای که در «بخاری» و غیره نقل شده که فاطمه غضبناک شد و دیگر با او ملاقات ننمود و تکلّم نکرد و وصیت نمود که او را شب دفن کنند و أبوبکر را برای نماز خبر نکنند تا از دنیا رفت، این تأویل و توجیه کجا میتواند

---

[1] «سنن ترمذی» طبع اوّل، مطبعه مصطفی البابی الحلبی (مصر- سنه ۱۳۸۲) تحقیق ابراهیم عطوة، ج ٤، ص ۱۵۷ و ۱۵۸

روی جنایات فرزند أبو قُحافه را بپوشاند؟!

وصیّت حضرت فاطمه علیها السّلام به عدم حضور عائشه و پدرش برای نماز بر حضرت

باری حضرت فاطمه وصیت نموده بود که نه تنها أبوبکر بلکه دخترش عائشه نیز بر او نماز نگزارد. در «اسد الغابة» در شرح حال حضرت فاطمه بعد از وصیت آن حضرت راجع به کیفیت ساختن نعش و وصیت به أسماء، بنت عُمَیس گوید: فلمّا تُوُفِّیتْ جآءت عآئشةُ فمَنَعَتْها أسْمآءُ، فَشکتْها عآئشةُ إلی

ابی‌بکرٍ و قالَتْ: هذه الخَثْعَميةُ تَحول بينَنا و بينَ بنتِ رسولِ اللَهِ صلَّى اللَهُ علَيه [وءَالِه] و سلَّم. فوقَف أبوبكرٍ علَى البابِ و قَال: يا أسمآءُ! ما حَمَلك علَى أن منعتِ أزواجَ النّبىِّ صلَّى اللَهُ علَيه [وءَالِه] و سلَّم أن يدخُلنَ علَى بنتِ رسولِ اللَه صلَّى اللَهُ علَيه [وءَالِه] وَ سلَّم و قَد صنَعتِ لها هَوْدَجًا؟ قالتْ: هى أمرَتْنى أن لا يدخلَ علَيها أحدٌ و أمرَتْنى أن أصنَعَ لها ذلك. قَالَ: فاصْنَعى مَا أمَرَتْك. و غسَّلها علىٌّ و أسمآءُ.[1]

ممانعت أسماء بنت عميس از ورود زنان پيامبر بر جنازه فاطمه زهراء سلام الله عليها

«بعد از وفات حضرت فاطمه عليها السّلام عائشه به خانه فاطمه آمد، أسماء دختر عميس او را راه نداد. عائشه به پدرش أبوبكر شكايت كرد و گفت:

اين زن خَثْعَميه[2] ميان ما و ميان دختر رسول

---

[1] «اسد الغابة» طبع دار إحياء التّراث العربى، ج ٥، ص ٥٢٤

[2] در «تاريخ طبرى» طبع مؤسّسة الأعلمى، ج ٢، ص ٦١٦ آمده است كه: جدّ أعلاى أسماء بنت عميس أفتَل بوده و او خثعم است. قال: و هى أسماء بنت عميس بن معد ابن تيم بن الحارث بن كعب بن مالك بن قحافة بن عامر بن ربيعة بن عامر بن مالك بن نسر بن وهب الله بن شهران بن عِفرس بن خلف

خدا فاصله انداخته است.

أبوبکر آمد و درِ خانه فاطمه ایستاد و گفت: ای أسماء! چه موجب شده است که زنهای پیغمبر را از ورود بر دختر پیغمبر منع می‌کنی، و برای او هودجی ساخته‌ای؟ أسماء گفت: فاطمه به من امر کرده است که به هیچ کس اجازه ورود بر جنازه او را ندهم، و او مرا امر کرده است که این هودج و صورت تابوت را برای او بسازم. أبوبکر گفت: آنچه فاطمه امر کرده است بجای بیاور. و علیّ بن أبی‌طالب و أسماء، حضرت فاطمه را غسل دادند.»

غسل و دفن حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها در شب

و این غسل در شب واقع شد و دفن آن حضرت نیز در شب واقع شد.

بن أفتل و هو خثعم.

و «خَثْعَم» در لغت به معنای کسی است که دست خود را در خون ذبیحه فرو برده و قسم یاد کرده که از پیمان دست بر ندارد.

شعر ازری در رثای حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها

شیخ ازْری گوید:

«از برای چه سبب بود که پاره جگر مصطفی را شب دفن نمودند و روی قبر او را با خاک یکسان کرده (أثرش را محو نمودند) که معلوم نشود؟»

گفتار پنجم: خلاصه گفتار در روز جمعه ۱۶ جُمادی الاولی ۱۳۹۱ هجریّه قمریّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيبينَ الطّاهِرين

وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعين مِنَ ا لْأَنَ إلَى قِيامِ يوْمِ الدّين

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قالَ اللهُ الحكيم فى كتابِه الكريم:

قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.

(بیست و سوّمین آیه، از سوره شوری: چهل و دوّمین سوره از قرآن کریم)

سابقاً در تفسیر این آیه مبارکه روایاتی از طریق شیعه و اهل سنّت گذشت، و ذکر شد که در کتب تفسیر و حدیث آنها روایات بسیاری در لزوم مودّت اهل بیت و پیروی از سیره آنها وارد شده

است.

روایت پیامبر در آثار محبّت آل محمّد علیهم السّلام به نقل از تفسیر «کشّاف»

زمخشری در تفسیر «کشّاف» از حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله وسلّم روایت میکند:

مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مَغْفُورًا لَهُ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ تَآئِبًا.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ مُؤْمِنًا مُسْتَكمِلَ الْإِيمَانِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ بَشَّرَهُ مَلَك الْمَوْتِ بِالْجَنَّةِ، ثُمَّ مُنْكرٌ وَ نَكيرٌ.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ يزَفُّ إِلَى الْجَنَّةِ كَمَا يزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَى بَيتِ زَوْجِهَا. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ فُتِحَ لَهُ فِى قَبْرِهِ بَابَانِ

إِلَى الْجَنَّةِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ جَعَلَ اللهُ قَبْرَهُ مَزَارَ مَلَئِكَةِ الرَّحْمَةِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ عَلَى السُّنَّةِ وَ الْجَمَاعَةِ.

أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ ءَالِ مُحَمَّدٍ جَآءَ يوْمَ الْقِيمَةِ مَكتُوبٌ بَينَ عَينَيهِ: ءَائِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ كافِرًا. أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلَى بُغْضِ ءَالِ مُحَمَّدٍ لَمْ يشُمَّ رَآئِحَةَ الْجَنَّةِ.[1]

---

[1] تفسير «كشّاف» ج ٤، ص ٢٢٠؛ و نيز در «روح البيان» ج ٨، ص ٣١٢ آورده است؛ و نيز در «تفسير منسوب به محيى الدّين عربى» ص ٤٣٣ اين حديث را از رسول خدا آورده است. و نيز أبوالفتوح رازى در تفسير خود، ج ١٠ (از طبع دوازده جلدى) ص ٥٧ ذكر كرده است.
و آية الله سيّد عبدالحسين شرف الدّين عاملى در «الفصول المهمّة» طبع پنجم، ص ٤٢ و ٤٣، با تخريج ثعلبى در تفسير كبير خود با إسنادش به جرير بن عبدالله بجلىّ روايت كرده است، و سپس گفته است: زمخشرى اين حديث را در تفسيرش در ضمن آيه: المودّة فى القربى از سوره شورى بطور إرسال مسلّم آورده است. و مؤلّفين در مناقب و فضائل گاهى مرسلًا و گاهى مسنداً روايت كرده‌اند.
و پس از آن گويد: " و أنتَ تعلمُ أنّ هذه المَنزلةَ السّامية إنّما ثَبتتْ لهم لأنّهم حُججُ الله البالغةُ، و مَناهلُ شرآئعِه السّآئغةِ، و أُمنآؤُه بعدَ النّبىّ صلّى اللهُ عليه وءاله علىَ وَحيه، و سُفرآؤُه فى أمره و نهيه. فالمُحبُّ لهم بسبب ذلک مُحبٌّ لِلّه و المُبغضُ لهم مُبغضٌ لِلّه. "
و مِن هُنا قال فيهم الفَرَزدَق:

مِن مَعشَرٍ حبُّهم دينٌ و بغضُهُمُ ** كفرٌ و قربُهُمُ مَنجًى و مُعتصَمُ

إنْ عُدَّ أهلُ التُّقَى كانوا أئمّتَهم ** أو قيلَ مَن

كلام سيّد شرف الدّين در منزلت اهل بيت عليهم السلام و نقل أشعار فرزدق دراين باره (ت)

خيرُ أهل الأرضِ قيل: هُمُ

[«و تو ميدانى كه اين مرتبه عظيم تنها به اين سبب براى آنها ثابت است كه آنان حجّتهاى بالغه خداوند، و محلّ ورود براى استفاده از زلال معارف، و أمينان بر وحى او بعد از پيامبر صلّى الله عليه وآله، و سفيران او در امر و نهيش هستند. پس به خاطر اين منزلت هر كه آنها را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر كه آنها را دشمن بدارد با خدا دشمنى نموده است.

و از اينجاست كه فرزدق در توصيفشان مى‌گويد: او (حضرت امام سجّاد عليه السّلام) از گروهى است كه محبّت به آنها دين و بغض آنها كفر است، و نزديكى و تقرّب به آنان موجب نجات و مصونيّت از آفات و بلاهاى زمينى و آسمانى است. هرگاه از اهل تقوى و طهارت سخنى به ميان آيد آنان عَلَمداران و پيشوايان آنها خواهند بود، و اگر گفته شود: بهترين افراد روى زمين چه كسانند؟ در جواب، آنان را معرّفى نموده و نشان ميدهند.»]

سيّد شرف الدّين در تعليقه در بيان معنى آل محمّد شرحى دارد و وصيّتى زيبا براى اولاد خود بيان كرده است. [ترجمه اين تعليقه در كتاب «امام شناسى» ج ١٣، ص ٤٤١، تعليقه ٣ آمده است.]

حضرت رسول اکرم میفرماید: «کسیکه بر محبّت آل محمّد بمیرد شهید مرده است. و آگاه باشید! کسیکه بر محبّت آل محمّد بمیرد، آمرزیده مرده است. و کسیکه بر محبّت آل محمّد بمیرد، با توبه مرده است. و کسیکه بر محبّت آل محمّد بمیرد با ایمان کامل مرده است. و کسیکه بر محبّت آل محمّد بمیرد، فرشته مرگ او را مژده به بهشت دهد، و دو سؤال کننده قبر: نکیر و منکر نیز او را بشارت به بهشت دهند.

و کسیکه بر محبّت آل محمّد بمیرد، او را بسوی بهشت می‌برند با نهایت سرور و کامیابی مانند آنکه عروس را با مسرّت به خانه شوهر برند. و کسیکه بر محبّت آل محمّد بمیرد، دو در از قبر او به بهشت گشوده می‌شود. و کسیکه بر محبّت آل محمّد بمیرد، خداوند مزار او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار میدهد. و کسیکه بر محبّت آل محمّد بمیرد، بر سنّت رسول خدا و بر جماعت اولیاء خدا مرده است.

و آگاه باشید! کسیکه بر عداوت آل محمّد

بمیرد، چون در روز رستاخیر وارد محشر گردد بین دو چشم او (در وسط پیشانی او) نوشته می‌شود: این شخص از رحمت خدا مأیوس است. و کسیکه بر عداوت آل محمّد بمیرد، کافر از دنیا رفته است. و کسیکه بر عداوت آل محمّد بمیرد، بوی بهشت به مشام او

نخواهد رسید.»

امام فخر رازی: مقصود از «آل»، أمیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام هستند

این حدیث را نیز امام فخر رازی در تفسیر خود از زمخشری نقل میکند و تأیید می‌نماید و سپس میگوید: مراد از آل محمّد حضرت علیّ بن أبی‌طالب و فاطمة الزّهراء و حسن و حسین هستند، و این معنی جای شکّ و تردید نیست و به أخبار متواتره ثابت شده است. و امّا غیر آنها از أقارب آن حضرت یا امّت که دعوت آن حضرت را قبول نموده‌اند، آنها را آل نمی‌توان گفت. و چون در صدق آل به آنها خلاف واقع شده است، بنابراین بطور حتم و یقین مقصود از آل همان چهار نفر: أمیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین خواهند بود.»[1] و پس از بیان این مطلب شروع به استدلال در وجوب مودّت آل محمّد میکند.

---

[1] «تفسیر فخر رازی» ج ۲۷، ص ۱٦٦

و این حدیث را نیز قُندوزی در «ینابیع المودّة» در آخر باب سوّم، از أبواسحق ثعلبی در تفسیرش با إسناد متّصل خود از قیس بن أبی‌حازم از جریر بن عبدالله بجلیّ از حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم روایت کرده است. و علاوه میگوید که: حموی در «فرآئد السّمطین» آورده و همچنین در «فصل الخطاب» و «روح البیان» آمده است.[1]

أشعار شافعی در منقبت أهل بیت علیهم السّلام و مودّت به ایشان

و راجع به وجوب محبّت اهل بیت به نص قرآن کریم، امام شافعی محمّد ابن إدریس گفته است:

«ای اهل بیت رسول خدا! محبّت شما از طرف خدا واجب و لازم شده و آنرا در قرآن کریم نازل فرموده است. برای عظمت و شخصیت شما

[1] «ینابیع المودّة» طبع نجف، ص ۲۹

همین بس که کسیکه بر شما در نمازهایش درود نفرستد و از إهداء صلوات در تشهّد خودداری کند، أبداً نمازش مورد قبول نخواهد بود.»

و نیز شافعی گفته است:

«اگر قلب من را مورد آزمایش و تماشا قرار دهند، در آن دو سطر نوشته خواهند یافت که بدون آنکه خطنویسی آنها را بنگارد، در دل من نقش بسته است؛ در یک طرفِ قلب، عدل و توحید، و در طرف دیگر محبّت اهل بیت رسول خدا نقش بسته است.»

طبق نظر شافعی، محبّت به اهل بیت از مسلّمیّات دین است

و از این أشعار به خوبی استفاده می‌شود که در نزد شافعی وجوب محبّت اهل‌بیت مانند وجوب اعتقاد به توحید و عدل از مسلّمیات است، و تدین به موالات اهل‌بیت در رتبه و درجه تدین به توحید و عدل، از اسُس و اصول شریعت غرّاء بشمار می‌رود؛ و کأنّه کسیکه محبّت به اهل بیت نداشته

باشد یک پایه دین و اعتقادات او خراب، و معلوم است که بِنا فقط با یک پایه دیگر برقرار نخواهد بود.

و نیز شافعی گوید:

یا راکبًا قِفْ بالمُحَصَّبِ

الفُراتِ الفآئِضِ

اظهار مودّت و محبّت شافعی نسب به اهل بیت علیهم السّلام (ت)

شافعی: اگر رافضی بودن در محبّت آل محمّد باشد پس همه گواهی دهند که من رافضی هستم

شافعی منظره کوچ نمودن مردم را از مشعر الحرام به منی هنگام صبح و سیل جمعیت را که از مشعر به منی حرکت می‌کنند، در نظر خود مجسّم نموده و میگوید: «ای سوار بر مرکب! در محلّ رمی جِمار در مِنی بایست و روی به جمعیت نموده به تمام أفراد چه آنانکه در مسجد خیف جا گرفته و چه آنانکه در

حال حرکتند، در آن وقت سحری که حاجیان مانند فرو ریختن موجهای رودخانه‌ای پر آب بسوی منی حرکت می‌کنند، بگو و به آنان این خبر را بده که: من از آن أفرادی هستم که محبّت و ولای آل محمّد رانمی‌شکنم.

اگر بنا بشود رافضی بودن در محبّت آل محمّد باشد؛ پس جنّ و انس گواهی دهند که من از رافضیان هستم.»

و نیز از شیخ شمس الدّین ابن العربی نقل شده است که به استناد به آیه مبارکه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ* سروده است:

میگوید: «من بر خلاف روش أفراد دور از حریم حقیقت، چنین یافتم که وِلاء و محبّت آل محمّد واجب بوده و مرا به خداوند نزدیک میکند. پیغمبر که او را خداوند به رسالت برای هدایت خلق برگزیده است، از مردم مزدی در إزای تبلیغ خود نخواست مگر محبّت و مودّت به ذوی القربی را.»

و أمّا درباره تفسیر ذیل آیه مبارکه: وَ مَنْ

يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً، در تفسير «كشّاف» و امام فخر وارد است كه: گرچه حسنه عامّ است و شامل هر كار خوبى ميگردد، ولكن به قرينه آنكه در دنبال ذكر مودّت آل محمّدذكر شده است، شامل مودّت آنها بطور تأكيد و تحقيق ميگردد.[1]

كلام امام حسن مجتبى عليه السّلام در مودّت أهل بيت عليهم السّلام

در «نظم دُرَر السِّمطين» چون خطبه حضرت امام حسن مجتبى عليه السّلام را در مسجد كوفه بعد از دفن حضرت أميرالمؤمنين عليه السّلام نقل ميكند، در پايان خطبه اين جملات را از آن حضرت مى‌آورد:

وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيتٍ الَّذينَ أَذْهَبَ اللهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا.

وَ أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيتٍ الَّذينَ كانَ جَبْرَئِيلُ عَلَيهِ السَّلا

---

[1] مقدّمه «ينابيع المودّة» طبع نجف، ص ٤، به نقل از «الصّواعق المحرقة» ص ١٦٨؛ [و نيز در كتاب «الغدير» ج ٢، ص ٣١٠ اين دو بيت را به نقل از «الصّواعق» از شيخ شمس الدّين بن العربى ذكر نموده است. ولى در كتاب «روح مجرّد» ص ٣٢٧ و ص ٤٤٥ آمده است كه مرحوم قاضى نورالله تسترى در «مجالس المؤمنين» مجلس ششم، ج ٢، ص ٢٨١ اين دو بيت را به محيى الدّين بن عربى مستند نموده است.]

مُ ينْزِلُ فِينَا وَ يصْعَدُ مِنْ عِنْدِنَا. وَ أَنَا مِنْ‌أَهْلِ بَيتٍ الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كلِّ مُسْلِمٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً. وَ اقْتِرَافُ الْحَسَنَةِ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيتِ.[1]

«من از اهل بیتی هستم که خداوند آنها را از هر پلیدی و آلودگی پاکیزه گردانید و به نهایت درجه پاکی و طهارت، پاک و منزّه فرمود. و من از اهل بیتی هستم که جبرائیل به ما نازل میشد و از نزد ما بالا میرفت. و من از اهل بیتی هستم که خداوند در کتاب مقدّسش محبّت و مودّت ما را واجب گردانیده است، آنجا که فرموده: بگو ای پیغمبر! من در مقابل تبلیغ دین خدا از شما أجری را طلب نمی‌کنم إلّا اینکه به أقربای من محبّت داشته باشید. و کسی که حسنه‌ای بجای آورد ما نیکی را درباره او افزون گردانیم. و منظور از اکتساب خیر و نیکی، همان مودّت ما اهل بیت است.»

این خطبه را ابن أبی الحدید نیز در «شرح نهج

---

[1] «نظم دُرر السِّمطین» ص ۱۴۸

البلاغة» ج ١٦، ص ٣٠ و همچنين قندوزى در «ينابيع المودّة» طبع نجف، ص ٨ و در تفسير «مجمع البيان» ج ٥، ص ٢٩ ذكر كرده‌اند. و صاحب «مجمع» اين خطبه را از حضرت امام حسن عليه السّلام به طريق صحيح روايت ميكند و نيز اضافه ميكند كه أبوحمزه ثُمالى و سُدّى،

اقتراف حسنه را به مودّت آل محمّد تفسیر کرده‌اند.

در تفاسیر آمده است که: واللَهُ غفورٌ شکورٌ لأهلِ وِلایتهم. «خداوند آمرزنده و شکرگذارنده است آن کسانی را که قبول ولایت آل محمّد نمایند.»

استدلالات زمخشری در تفسیر «کشّاف» بر وجوب مودّت اهل‌بیت علیهم السّلام

باری، زمخشری در تفسیر خود برای استدلال به وجوب مودّت اهل بیت از آیه کریمه به چند وجه استدلال میکند:

شکایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از حسد مردم

اوّل آنکه: از أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام روایت است که: قال: شَکوْتُ إلَی رَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ [وَءَالِهِ] وَسَلَّمَ حَسَدَ النَّاسِ لِی. فَقَالَ: أَمَا تَرْضَی أَنْ تَکونَ رَابِعَ أَرْبَعَةٍ؟! أَوَّلُ مَنْ یدْخُلُ الْجَنَّةَ أَنَا وَ أَنْتَ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ.[1]

---

[1] این حدیث را شیخ اسمعیل حقّی بروسوی نیز در «روح البیان» ج ۸، ص ۳۱۱ ذکر کرده است.

«حضرت میفرماید که: من نزد رسول خدا از حسدی که مردم به من می‌بردند شکوه نمودم. حضرت رسول الله فرمودند: آیا راضی نیستی که یکی از چهار نفر باشی؟! اوّلین کسانی که به بهشت میروند، من و تو و حسن و حسین هستیم.»

دوّم آنکه: حضرت رسول اللَه فرمودند: حُرِّمَتِ الْجَنَّةُ عَلَى مَنْ ظَلَمَ أَهْلَ بَيتِى وَ ءَاذَانِ فِى عِتْرَتِي. «بهشت حرام است بر کسی که بر اهل بیت من ظلم کند و مرا در عترت خودم آزار رساند.»

و سوّم: قول حضرت رسول خدا: مَنْ مَاتَ عَلَى حُبِّ ءَالِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيدًا. ـ تا آخر این روایت که ذکر شد.[1] مرحوم سید شرف الدّین فرماید: أحمد بن حنبل کما آنکه در

«الصّواعق المحرقة» نیز آمده است، از ابن عبّاس در تفسیر قوله تعالی: وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً روایت میکند که او گفته است: مراد مودّت آل محمّد است.

---

[1] تفسیر «کشّاف» ج ٤، ص ٢٢٠

و نیز ابن أبی‌حاتم کما آنکه در کتاب «الشّرف المُؤبَّد» آمده است، از ابن عبّاس نیز روایت میکند.

روایت أبوحمزه ثمالی در تفسیر آیه مودّت

و نیز از أبو حمزه ثمالی در تفسیرش از ابن عبّاس مروی است که: چون بعد از هجرت، اسلام استحکام یافت، أنصار گفتند: خدمت رسول خدا مشرّف شویم و به او عرض کنیم که از این به بعد، امور مهمّی برای شما پیش خواهد آمد، این أموال ما را بگیر و در مقاصد خود بکار بند. سپس خدمت آن حضرت مشرّف شدند و مطلب خود را معروض داشتند؛ آیه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ نازل شد.

حضرت فرمودند: تَوَدُّونَ قَرَابَتِی مِنْ بَعْدِی، فَخَرَجُوا مُسْلِمِينَ لِقَوْلِهِ. «به أقربای من بعد از رحلت من مودّت کنید. پس أنصار از نزد آن حضرت با کمال تسلیم و اطاعت خارج شدند.» و لکن منافقین گفتند: این مطلبی است که محمّد افترا بسته و به خدا نسبت داده است، او می‌خواهد به واسطه این تسلیم و مودّت، ما را بعد از خود در مقابل أقربایش ذلیل کند؛ این آیه نازل

شد: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً.[1] «بلکه میگویند: او بر خدا به دروغ افترا بسته است.»

و این حدیث رانیز ثعلبی و بَغَوی، همانطور که در «الصّواعق المحرقة» آمده است از ابن عبّاس روایت کرده‌اند.»

سپس میگوید: «خدا حسد را بکشد که چگونه صاحبش را در اندرون دوزخ می‌فرستد! ببین چگونه صحابه مخالفِ با اهل بیت از دین خدا خارج

[1] صدر آیه ٢٤، از سوره ٤٢: الشّوری

شدند، و به جهت حسد نمودن با اولیای خدا، پیغمبر خود را که صادق و امین است تکذیب نمودند، تا درباره نفاق آنها این آیه در قرآن مجید نازل شد، قرآنی که مسلمانان در هر شب و روز تلاوت می‌کنند.

اعتماد بی‌جا بر منقولات صدر اوّل صحابه، سبب نزول بلا بر مسلمین

و با همه این أحوال، همان تخمی که اهل نفاق پاشیدند، با روی کار آمدن قدرتمندان از بنی امیه، رشد نموده و نمو کرد تا به حدّی که مسلمانان از این آیه و معنای آن غافل شدند و امر ملتبس شد و شبهه در أذهان جای گرفت. و این بلای عجیب فقط به علّت اعتماد جمهور مسلمانان است بر طبقه صدر اوّل که آنها بنای خود را بر عدالت هر فرد از صحابه گذاردند، با آنکه در کتاب خدا از شؤون منافقین و انتظار آنها نسبت به مرگ رسول خدا همیشه آیاتی را تلاوت می‌کنند.

و این بلا به اندازه‌ای شدید شد که بطور کلّی غور نمودن و بحث کردن در أحوال آنها ممنوع شد. و باب تحقیق و بحث و ردّ و انتقاد چون بر روی

مسلمین بسته شد، از بحث در أحوالات آن صحابه منافق سکوت بعمل آوردند و بسیاری از حقائق را ضایع نمودند و طبق آراء باطله خود لباسی از حقیقت بر تن هر منافقی نمودند. و نیز بدین جهت در معنای آیه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى اختلاف کردند، با وجود این همه نصوصی که از رسول خدا بر مودّت عترت مطهّر آن حضرت وارد شده است و این أحادیث فراوانی که با صراحت تامّ، تمام امّت را امر به مودّت آنان می‌کند.»[1] تا اینجا کلام علّامه سید شرف الدّین به پایان رسید؛ و الحقّ بحثی لطیف و متقن بود.

روایتی در شأن نزول آیه مودّت

و محمّد بن یعقوب کلینی در «کافی» از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام روایت کرده است که:

قالَ عَلَيهِ السَّلامُ: مَا يقُولُ أَهْلُ الْبَصْرَةِ فِى هِذِهِ الْأَيةِ: قُل لَآأَسَلُكمْ

[1] «الفصول المهمّة» ص ۲۲۲ و ۲۲۳

عَلَيهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبىَ وَ مَن يقْتَرِفْ حَسَنَةً ـ الْأَيةَ؟ قِيلَ: إِنَّهُمْ يقُولُونَ لِأَقَارِبِ رَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ. قَالَ: كذَبُوا، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِينَا خَآصَّةً فِى أَهْلِ الْبَيتِ: فِى عَلىٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ، أَصْحَابِ الْكِسَآءِ.[1]

«حضرت فرمودند: اهل بصره در معنی این آیه چه می‌گویند؟ به آن حضرت پاسخ دادند که آنها میگویند: این آیه راجع به جمیع أقربای رسول خداست.

حضرت فرمودند: دروغ می‌گویند، این آیه درباره ما به تنهائی نازل شده است، این آیه درباره اهل بیت، اصحاب کساء: علیّ و فاطمه و حسن و حسین است.»

و در کتاب «محاسن» برقی از حضرت باقر علیه السّلام حدیث میکند: إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْأَيةِ. فَقَالَ: هِىَ وَاللَهِ فَرِيضَةٌ مِنَ اللَهِ عَلَى الْعِبَادِ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ

[1] تفسیر «صافی» ج ۲، ص ۵۱۳

وَءَالِهِ فِی أَهْلِ بَیتِهِ.[1]

«از حضرت راجع به آیه مودّت سؤال شد. حضرت فرمودند: سوگند به خدای که مودّت فریضه‌ای از فرائض خداست بر بندگانش، درباره محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم که نسبت به اهل بیت آن حضرت وارد شده است.»

مقصود از قربی فقط ائمّه طاهرین علیهم السّلام هستند

و نیز در کتاب «کافی» از حضرت باقر علیه السّلام روایت است که: إِنَّهُ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْأَیةِ. فَقَالَ: هُمُ الأَئِمَّةُ عَلَیهِمُ السَّلَامُ.

«از حضرت سؤال شد که ذوی القربی که در آیه: قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ ذکر شده است چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: مراد از ذوی القربی در این آیه فقط أئمّه علیهم السّلام هستند.»[2]

ملاحظه میشود که مفاد أخباری که درباره موضوع ذوی القربی و وجوب

---

[1] (۲ و ۳) همان مصدر

[2] (۲ و ۳) همان مصدر

مودّت آنها از طریق شیعه و سنّی وارد شده است، واحد است. شیعه هیچ ادّعائی درباره مودّت اهل بیت غیر از آنچه خود بزرگان عامّه در کتب خود آورده‌اند ننموده است؛ و این خود دلیل است بر آنکه وجوب مودّت آل محمّد بطور مسلّم و یقین از خود رسول الله به امّت توصیه شده است.

مصائب شدید وارده بر اهل بیت علیهم السّلام از سوی أعداء آل محمّد

ولی أعداء آل محمّد از روز اوّل بنا بر آزار آل محمّد گذاردند و تمام حقوق آنها را از ولایت کبری و خلافت رسول خدا از آنها گرفتند و حتّی آنها را از خمس و میراث رسول الله منع کردند و از هر جهت آنها را در فشارهای طاقت فرسا و آلام و مصائب کمر شکن قرار دادند.

و

جریان کشاندن أمیرالمؤمنین علیه السّلام به مسجد برای بیعت با خلیفه، و حالات و کلمات حضرت زهرا سلام الله علیها

ابن قُتَیبه دِینَوَری متوفّی ۲۷٦ هجری میگوید:

چون علی از آمدن برای بیعت خودداری کرد، قام عمرُ، فمَشیَ معهُ جماعةٌ حتّی أتَوا بابَ فاطمة، فَدَقُّوا البابَ، فلمّا سَمِعتْ أصواتَهم نادَت بأعلَی صوتِها: یا أبَتِ! یا رَسُولَ اللهِ، مَاذَا لَقِینَا بَعْدَكَ مِنِ ابْنِ الْخَطَّابِ و ابْنِ أَبِی قُحَافَةَ.[1] «در این هنگام عمر برخاست و با او جماعتی حرکت کردند تا به خانه فاطمه رسیدند.

در را کوفتند، چون حضرت فاطمه صدای آنان را از پشت در شنید، با صدائی هر چه بلندتر فریاد زد: ای پدر من! ای رسول خدا! چه بسیار مصائب وآزارهائی که بعد از تو از عمر بن الخطّاب و أبوبکر به ما رسید.»

و نیز میگوید: پس از آنکه از علی در مسجد نتوانستند بیعت بگیرند، فَلَحِقَ علیٌّ بِقَبْرِ رسولِ اللهَ صلّی اللهُ علَیه [و ءالِه] وسلّم یصیحُ و یبکی و ینادی: یابْنَ امِّ إنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَ کادُوا یقْتُلُونَنَی.[2] «علی خود را

---

[1] [«بگو به آن پدر مهربانی که در زیر خاکهای زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش میدهی و سخن مرا می‌شنوی، از هنگامیکه تو از دنیا رخت بربستی چنان مصیبتهائی بر من وارد شد که اگر بر روزهای روشن وارد میشد مانند شب ظلمانی تاریک میشدند.»]

[2] همان مصدر

به قبر رسول خدا رسانیده و خود را برروی قبر انداخت و فریاد می‌زد و گریه می‌کرد و با صدای بلند می‌گفت: ای رسول خدا! ای فرزند مادرم! امّت تو مرا حقیر و ضعیف شمردند و نزدیك بود که مرا بکشند.»

و نیز میگوید: أبوبکر، عمر را برای آوردن علی و أفراد دیگری که از بیعت امتناع نموده بودند، فرستاد.[1] آنها همه در خانه علی جمع بودند و از بیرون آمدن و بیعت نمودن إبا کردند.

اسامی متخلّفین از بیعت، و گوشه‌هائی از تاریخ سقیفه (ت)

[1] [آیة الله سیّد شرف الدّین عاملی در کتاب «الفصول المهمّة» ص ٤٥ تا ص ٤٧، در ذکر طائفه‌ای از اهل تأویل که تخلّف و امتناع از بیعت نمودند و این امر در نزد عامّه موجب قدح در عدالت آنها نمی‌شود، میفرماید:
هذا أبو ثابتٍ سعدُ بنُ عبادةَ العَقَبیّ البَدریّ سیّدُ الخزرج و نقیبُهم و جوادُ الأنصارِ و عظیمُهم، تخلَّفَ عن بیعة الخلیفتَین، و خرج مُغاضِبًا إلی الشّام فقُتِل غِیلةً بحوران سنةَ ١٥ للهجرة. و له کلامٌ یومَ السّقیفةِ و بعدَه نَلفِت الطّالبین له إلی کتابِ «الإمامة والسّیاسة» لابن قتیبة أو إلی «تاریخ الطّبری» أو «کامل ابن الأثیر» أو غیرِها من کُتُب السِّیَر و الأخبار، فإنّی لا أظُنّه یخلو مِن کتابٍ یشتملُ علی ذکر السّقیفةِ. و کلُّ مَن ذکر سعدًا مِن أهلِ التّراجِمِ ذکر تخلُّفَه عَن البیعةِ، و مع ذلک لم یرتابوا فی کونه مِن أفاضلِ المُسلمینَ و عُدولِ المؤمنین؛ و ما ذاک إلّالکونه مُتأوّلًا، فهو معذورٌ عندهم و إن کان مُخطئًا.
و هذا حُبابُ بن المُنذرِ بن الجَموحِ الأنصاریّ البَدریّ الاحُدیّ، تخلَّفَ عنِ البیعةِ أیضاً [ادامه در صفحه بعد]

[1]...

[2]...

---

[1] [ادامه تعليقه صفحه قبل] كما هو معلومٌ بحكمِ الضرورةِ مِن تاريخِ السَّلَف. فلم يقدَحْ ذلک فی عدالتِه و لا أنقَصَ مِن فضلِه. و هو القآئلُ: أنا جُذَيلُها المحكک، و عُذَيقها المرجَّب[1] أنا أبو شِبلٍ فی عَرينةِ الأسد، والله لَئِن شئتُم لَنُعيدَنّها جَذَعةً. و له كلامٌ ءاخرُ رأينا الإعراضَ عنه أولى. و لولا معذرةُ المتأوّلين ما كان أهلُ السّنّة ليقطَعوا بأنّ هذا الرجلَ من أفاضلِ أهلِ الجنّةِ، مع مكاشَفَته للخليفتَين بما هو مبسوطٌ فی كتُب الفريقَين.

و هذا أميرُالمؤمنينَ عليه السّلام و عمُّه العبّاسُ و بنوه و عتبةُ بن أبی‌لهب و سائرُ بنی هاشمٍ، و سلمانُ الفارسیُّ و أبوذرٍّ و المقدادُ و عمّارٌ و الزّبيرُ و خزيمةُ بنُ ثابتٍ و أبیُّ بنُ كعبٍ و فروةُ بنُ عمرِو بن وَدقةَ الأنصاریُّ و خالدُ بن سعيدِ بن العاصِ و البرآءُ بن عازبٍ، و نَفَرٌ غيرُهم، تخلَّفوا عن البَيعةِ أيضًا بحُكم ما تواتَرَ مِن الأخبارِ و اتّضحَ اتّضاحَ الشّمسِ فی رائعةِ النّهارِ. و قد نصّ الشيخانِ البخاریُّ و مسلمٌ فی صحيحَيهما [2] علی تخلّف علیٍّ عن البيعةِ حتّی لحِقت سيّدةُ النّسآءِ بأبيها صلّی اللهُ عليه و ءاله و سلّم و انصَرفت عنه وجوهُ النّاس. و صرّح بتخلّفِه المؤرّخون كابن جرير الطّبری فی موضعَين من أحداثِ السّنةِ الحاديةَ عشرةَ من تاريخِه المشهور، وابنِ عبد ربّه المالكیّ فی حديث السّقيفة من الجزء الثّانی من «العقد الفريد» [3] و ابنِ قتيبةَ فی أوآئل كتابه «الإمامة والسّياسة» و ابنِ الشّحنة حيث ذكر بيعةَ السّقيفةِ فی كتابه «روضة المناظر» [4] و أبی الفدآء حيث أتی علی ذكر أخبار أبی بكر و خلافتِه فی تاريخه الموسومِ ب «المختصر فی أخبار البشر» و نقله المسعوديُّ فی «مروج الذّهب» [5] عن عروةَ بنِ الزّبيرِ فی مقامِ الاعتذارِ عن أخيه عبدِالله إذ همّ بتحريق بيوتِ بنی هاشمٍ عليهم حين تخلّفوا عن بيعتِه، و رواه الشّهرستانیّ عن النّظّام عند ذكرِه للفرقة النّظّاميّة فی كتابه «الملل و النّحل»، و أورَدَه ابن أبی الحديد المُعتزلیُّ الحنفیُّ فی أوآئلِ الجزء السّادس من «شرح النّهج» (٦) و نقله العلامة فی «نهج الصّدق» عن كتاب «المحاسن» و «أنفاس الجواهر» و «غرر» ابن خزابة و غيرها من الكتبِ المعتبرةِ، و أفرَدَ أبو مخنفٍ لبيعة السّقيفة كتاباً علی حِدةٍ فيه تفصيلُ ما أجملناه من تخلّف علیٍّ عن البيعةِ و عدمِ إقراره لهم بالطّاعة.

اين أبو ثابت سعد بن عباده عَقبی بَدری است كه سيّد و نقيب قبيله خزرج و جواد و بخشنده أنصار و بزرگ آنان است. او از بيعت خليفه اوّل و دوّم سرباز زد و با خشم و غضب [ادامه در صفحه بعد]

[2] [ادامه تعليقه صفحه قبل] بسوی شام رفت و در سال پانزدهم از هجرت با فريب و خدعه در منطقه حوران به طور مرموز به قتل رسيد. او در روز

[1]...

سقیفه و بعد از آن، سخنانی ایراد کرد که ما طالبین آنرا به کتاب «الإمامة و السّیاسة» ابن قتیبه یا «تاریخ طبری» یا «کامل ابن أثیر» و یا غیر از اینها از کتب سیر و تواریخ ارجاع می‌دهیم، چرا که من گمان نمی‌کنم کتابی باشد که در آن ذکر سقیفه شده باشد و سخنان او در آنجا یافت نشود. و همه تذکره نویسانی که از سعد چیزی گفته‌اند جریان تخلّف او را از بیعت ذکر کرده‌اند؛ و با وجود همه اینها ایشان در اینکه او از أفاضل مسلمین و عدول مؤمنین بوده است شک نورزیده‌اند؛ و این نیست مگر از این جهت که او أهل تأویل بوده است، بنابر این او را معذور می‌دانند اگر چه خطا کار باشد.

و این حباب بن منذر بن جموح أنصاری بدری احدی است که او نیز از بیعت سر باز زد، چنانچه به حکم ضرورت از تاریخ گذشتگان معلوم است.

و این عدم بیعت ضرری به عدالت او و نقصی به فضل او وارد نساخت، اوست که میگوید: من نسبت به ایشان بمانند چوبه‌ای هستم که آنرا برای شتر گر نصب می‌کنند تا بوسیله آن خود را خارانده و آرامش پیدا کند (یعنی من کسی هستم که در مشکلات به من مراجعه می‌کنند و به رأی من عمل می‌کنند) و من شاخه بزرگ این نخل هستم، من پدر شیر بچّگان در بیشه زار شیران هستم، قسم به خدا تحقیقاً اگر بخواهید، دوباره آتش جنگ را شلعه ور میکنم.

و او سخن دیگری نیز دارد که دیدیم سزاوار است از آن إعراض کنیم. و اگر نبود معذور بودن اهل تأویل، اینطور نبود که اهل سنّت با قطع و یقین این مرد را از أفاضل بهشتیان بدانند مخصوصاً با وجود اینکه علناً با خلیفه اوّل و دوّم برخورد نمود، آنچنانکه در کتب فریقین (خاصّه و عامّه) بطور مبسوط آمده است.

و این أمیرالمؤمنین علیه السّلام و عموی او عبّاس و فرزندانش و عتبة بن أبی لهب و سائر بنی هاشم و سلمان فارسی و أبوذر و مقداد و عمّار و زبیر و خزیمة بن ثابت و ابیّ بن کعب و فروة بن عمرو بن ودقه أنصاری و خالد بن سعید بن عاص و براء بن عازب و دیگران هستند که همگی از بیعت تخلّف ورزیدند که خبر آن به طور متواتر به ما رسیده و مانند روشنی خورشید در بلندای روز واضح و آشکار است. و تحقیقاً شیخ بخاری و شیخ مسلم [ادامه در صفحه بعد]

[1] [ادامه تعلیقه صفحه قبل] در دو صحیح خود تصریح کرده‌اند به اینکه علی علیه السّلام از بیعت سرباز زد تا اینکه سیّده نساء به پدر خویش صلّی الله علیه و آله و سلّم ملحق گشت و قوم از علی روگرداندند.

تاریخ نویسان به تخلّف علی علیه السّلام از بیعت تصریح نموده‌اند؛ کسانی چون ابن جریر طبری در دو موضع از وقایع سال یازدهم از تاریخ مشهور خود، و ابن عبد ربّه مالکی در جزء دوّم از «العقد الفرید» در حدیث سقیفه، و ابن قتیبه در أوائل کتاب «الإمامة و السّیاسة»، و ابن شحنه در کتاب «روضة المناظر» آنجا که جریان بیعت سقیفه را ذکر کرده است، و أبی الفداء آنجا که در کتاب تاریخ خود به نام «المختصر فی أخبار البشر» به ذکر أخبار أبی‌بکر و خلافت او پرداخته است، و مسعودی در «مروج الذّهب» آنرا از عروة بن زبیر- در مقام اعتذار از برادرش عبد الله که به هنگام بیعت نکردن بنی‌هاشم با او، به آتش زدن خانه‌های ایشان همّت گماشته بود- نقل مینماید، و نیز شهرستانی در «الملل و النّحل» در ذکر فرقه نظّامیّه از نظّام نقل کرده است، و ابن أبی الحدید معتزلی حنفی نیز آنرا در اوائل جلد ششم «شرح نهج البلاغة» آورده است، و همچنین علّامه در کتاب «نهج الصّدق» از کتاب «المحاسن» و «أنفاس الجواهر» و «غرر» ابن خزابه و دیگر کتب معتبره نقل نموده است، و أبو مخنف شخصاً درباره بیعت سقیفه کتاب مستقلّی تألیف کرده و مشروح آنچه را که ما بطور خلاصه در مورد تخلّف علی علیه السّلام از بیعت و عدم پذیرش اطاعت از اهل سقیفه آوردیم بیان کرده است.»

(۱) - الجُذَیل" مصغّر جِذْل: عودٌ یُنصَب للجربآء لتَحتک به. و" العُذَیق" مصغّر عِذْق: قِنْو النّخلَةِ. و" المُرجَّب": المُبجَّل؛ والتّصغیر هنا للتّعظیم. (تعلیقه)

(۲) - راجِع أواخرَ باب غزوة خیبر، فی صفحة ۳٦، من الجزء الثّالث، من «صحیح البخاریّ» المطبوع فی مصر (سنة ۱۳۰۹) و فی هامشه تعلیقة السّندی؛ أو باب قول النّبیّ صلّی اللهُ علیه و ءاله و سلّم:" لانُورَّثُ ما تَرکنا فَهُوَ صَدَقَةٌ" من کتاب الجهاد و السّیر، من «صحیح مسلم» فی صفحة ۷۲، من الجزء الثّانی، طبع مصر (سنة ۱۳۲۷) تجد التّصریحَ بتخلّفه عن البیعة مسنداً إلی امّ المؤمنین عآئشة (رض). (تعلیقه)

(۳) - فی ص ۱۹۷، من النّسخة المطبوعة فی مصر (سنة ۱۳۰۵)؛ و فی هامشها «زهر الأداب». (تعلیقه)

(٤) - هذا الکتاب و «مروج الذّهب» مطبوعان فی الهامش من «کامل» ابن الأثیر. أما «مروج الذّهب» فمطبوع مع الخمس الأوّل من مجلّدات «الکامل»، و هذا الکتاب- أعنی تاریخ ابن الشّحنة- فی هامش المجلّد الأخیر المشتمل علی جزء ۱۱ و جزء ۱۲، و ما نقلناه عنه هنا موجود فی صفحة ۱۱۲ من الجزء الحادی عشر؛ فراجع. (تعلیقه)

(۵) - عرفت أن «مروج الذّهب» مطبوع فی هامش ابن الأثیر، و ما نقلناه الأن عنه موجود فی آخر صفحة ۲۵۹، من الجزء السّادس؛ فراجع. (تعلیقه)

(٦) - فی أوآئل الصّفحة الخامسة، من المجلّد الثّانی من الشّرح- طبع مصر. (تعلیقه)]

جريان آتش زدن خانه حضرت زهرا سلام الله عليها

فَدَعا بالحَطَب و قال: و الّذى نفسُ عمر بِيده لَتَخرُجُنَّ أو لأحْرُقَنَّها على مَن فيها. فقيل: يا أبا حَفص! إنّ فيها فاطمةَ! فقال: و إنْ! فخَرَجوا فبايعوا إلّاعليا فإنّه زعَمَ أنّه قال: حَلَفْتُ أنْ لَا أخْرُجَ وَ لَا أضَعَ ثَوْبِي عَلَى عَاتِقِى حتَّى أجْمَعَ الْقُرْءَانَ.

فوَقَفتْ فاطمةُ رضى اللَهُ عنها على بابِها، فقالتْ: لَاعَهْدَ لِي بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مَحْضَرٍ مِنْكمْ؛ تَرَكتُمْ رَسُولَ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ [وَءالِه] وَ سَلَّمَ جِنَازَةً بَينَ أَيدِينَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَكمْ بَينَكمْ، لَمْ تَسْتَأْمِرُونَا وَ لَمْ تَرُدُّوا لنَا حَقًّا.[1]

«در اين هنگام عمر هيزم طلبيد و گفت: سوگند به آن كسيكه نفس عمر در دست اوست، يا خارج شويد براى بيعت يا آنكه خانه را با هر كس در اوست آتش مى‌زنم! به عمر گفتند: اى عمر! آخر در اين خانه فاطمه است! گفت: اگر چه فاطمه هم باشد! و سپس همه را از منزل خارج كردند و از همه

[1] «الإمامة والسّياسة» ج ۱، ص ۱۲ و ۱۳

بیعت گرفتند، مگر از علی که نتوانستند از او بیعت بگیرند، چرا که او گفت: قسم خورده‌ام که از منزل بیرون نروم و لباس بر دوش نیفکنم تا آنکه قرآن را

جمع کنم.

در این حال فاطمه درب منزل ایستاد و گفت: من أبداً با مردمی برخورد نکرده‌ام که مانند شما اینطور حضورشان زشت و قبیح باشد؛ شما جنازه رسول خدا را روی دست ما گذاشتید، و رفتید و خودتان برای خود از پیش خود خلیفه تعیین کردید، و ما را به ولایت أمر خود نپذیرفتید و حقّ ما را به ما ردّ ننمودید.»

امتناع امیرالمؤمنین از بیعت و دفاع فاطمه زهرا از ایشان به نقل ابن ابی‌الحدید

ابن أبی الحدید میگوید: ثُمّ دخلَ عمر فقال لِعلیٍّ: قُم فبایعْ! فَتَلکأَ[1] و احْتبسَ[2]، فأخذ بیده فقال: قُمْ! فأبَیَ أن یقومَ، فحملَه و دفعَه کما دفعَ الزُّبیرَ حتّی أمسَکهما خالدٌ و ساقَهما عمر و مَن مَعه سوقًا عنیفًا، و اجتمعَ النّاسُ ینظُرون و امتَلأتْ شَوارِعُ المدینة بالرِّجال. و رأتْ فاطمةُ ما صنع عمرُ، فصَرختْ و وَلوَلتْ واجتَمع

---

[1] تَلَکأ عن الأمر: أبطأ و توقّف.

[2] احتبس فی الکلام: توقّف.

معها نسآءٌ كثيرٌ مِن الهاشميات و غيرِهنّ، فخرجتْ إلى باب حُجرتها و نادتْ: يا أَبَابَكرٍ! ما أَسْرَعَ ما أَغَرْتُمْ عَلَى أَهْلِ بَيتِ رَسُولِ اللهِ! وَ اللهِ لَا أُكلِّمُ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللهَ![1]

می گوید: «سپس عمر داخل خانه علی شد و گفت: ای علی برخیز و بیعت کن! علی خودداری کرد و امتناع ورزید. عمر دست او را گرفته کشید و گفت: برخیز! علی از برخاستن إبا کرد. عمر او را به شدّت از جای خود بلند کرده و با شتاب به بیرون رد کرد، همچنانکه زبیر را قبلًا با شتاب از جای خود بلند نموده و به بیرون رد کرده بود. خالد بن ولید، علی و زبیر را نگاهداشته و عمر و أفراد

[1] در «شرح نهج البلاغة» طبع دار إحياء الكتب العربية، ج ٢، ص ١٩، و نیز در ج ١، ص ١٢٤، این مطلب را آورده است.

دیگری که با آنها بودند علی و زبیر را به شدّت با کمال قهر و سختی به طرف مسجد سوق می‌دادند، و مردم همه جمع شده تماشا می‌کردند و کوچه‌های مدینه از مردم پُر شده بود.

چون فاطمه کردار عمر را نگریست، فریاد زد و وِلوله کرد و جماعت بسیاری از زنان هاشمیه و غیر هاشمیه با فاطمه اجتماع نمودند. فاطمه خارج شد و درِ حجره خود ایستاد و فریاد برآورد: ای أبابکر! چقدر زود از روی نخوت و حمیت جاهلی بر اهل بیت رسول خدا حسد ورزیدید! سوگند به خدا که من با عمر تکلم نخواهم کرد تا خدای خودم را ملاقات کنم!»

قصیده ازری در رثاء حضرت زهراء سلام الله علیها

چه خوب شیخ ازری سروده است:

تا آنکه میگوید:

تا آنکه میگوید:

تا آنکه میگوید:

كيف يزوى عنى تراثى عتيقٌ

تا آنکه میگوید:

تا آنکه میگوید:

تا آنکه میگوید:

ازری میگوید: «ای سعد! مرا سرزنش مکن در دشمنی گروهی که چون أحمد رسول خدا با آنها وفا نمود، آنها وفا ننمودند وحقّ او را ادا نکردند. آیا أحمد رسول خدا نفرمود: عترت من، اهل بیت من هستند، حقّ مرا درباره إحسان به آنها و ولیّ امر نمودن آنها حفظ کنید؟ در حیات رسول الله، با او در أمر خلافت نزاع کردند و در ممات به او خیانت نمودند. ای بدیها و ای زشتی‌ها! چقدر شما بدبختید، چقدر شما بد سرانجامید.

پیمانی که أحمد رسول خدا برای برادرش علی بسته بود شکستند و چه بسیار غم و غصه را که در کام دخترش بتول ریختند! با آنکه فاطمه یگانه

دستاویز إلهی بود که جز چنگ زننده به ریسمان ولایتِ او کسی نجات پیدا نخواهد نمود. خدا مزدی را سزاوار مقام رسالت ندید، جز محبّت و مودّت ذوی القربایش. من نمی‌دانم چه شد، وقتی که فاطمه را به فزِع در آوردند آن قوم ستمگری که با پدر او و شوهر او دشمنی داشتند، او با حسرت نزد أبوبکر و عمر رفت و از شدّت اندوه و غصّه گریه‌ای طولانی نمود، پس برای آنها خطبه خواند و حقّ را بیان نمود و شکایت اندوه و آزار خود را به خدا برد، بطوریکه نزدیک بود کوههای ساکنْ از گلایه و شکوای او به حرکت در آید.

ای گروه مردم! خدا را درباره حقّ ما منظور دارید، ما از بوستان حضرت أحدیت میوه رسیده آن باغیم. ای مردم! کدام دختر پیغمبری را سراغ دارید که پدرش او را از میراث خود محروم کرده باشد؟ پس چگونه أبوبکر (که مردی کهنه اندیشه است) با أحادیثی که از نزد خود آورده و به پدرم افترا بسته است مرا از إرث پدرم محروم کرده است؟

من نمی‌دانم آخر از روزی که شما پرستش نموده‌اید، چه چیز را پرستیده‌اید که شما را وادار

نموده که أبوبکر را ولیّ و صاحب اختیار آل پیغمبر قرار دهید؟! این لباس، ردائی است که خداوند غضب میکند کسی غیر از ما خاندان نبوّت و طهارت آنرا بر دوش افکند.

خدا میداند که حقّاً ما اهل بیتی هستیم که زشتی و پستی أبداً در خاندان ما سکنی نخواهد گزید.»

ازری در آخر قصیده خود میگوید: «آخر بگوئید چه سبب داشت که باید پاره جگر مصطفی مخفیانه دفن شود و سپس قبر او با خاک یکسان گشته (أثرش محو شده) مجهول بماند!؟ آری فاطمه از دنیا رفت، ولی تراکم موجهای غصّه و اندوه بر سینه او از تمام أفراد بشر بیشتر بود، بطوریکه هنوز در دهان روزگار از آتش‌های درونی فاطمه شعله بیرون میزند. فاطمه در میان خاک نرفت، بلکه در

حرم امن و امان الهی إقامت گزید و به رفیق أعلی پیوست. در جائی که دیده نظّاره مردم از دیدن آن کوتاه است. کدام طهارت و تقوائی می‌تواند خود را به اقامتگاه و منزل فاطمه برساند؟!»

گفتار ششم: خلاصه گفتار در روز جمعه ۲۳ جُمادی الاولی ۱۳۹۱ هجریّه قمریّه

أعوذُ بِاللَهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللَهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ صَلَّى اللَهُ عَلَى سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيبينَ الطّاهِرين

وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَى أَعْدآئِهِمْ أَجْمَعين مِنَ ا لْأَنَ إِلَى قِيامِ يوْمِ

الدّين

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلّابِاللَهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قالَ اللهُ الحكيمُ فى كتابه الكَريم:

قُل لَآأَسلُكمْ عَلَيهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبىَ وَ مَن

يقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُو فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَهَ غَفُورٌ شَكورٌ*

أَمْ يقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَهِ كذِبًا فَإِن يشَإِ اللَهُ يخْتِمْ عَلَى

قَلْبِك وَ يمْحُ اللَهُ الْبطِلَ وَ يحِقُّ الْحَقَّ بِكلِمتِهِ إِنَّهُو عَلِيمٌ

بِذَاتِ الصُّدُورِ* وَ هُوَ الَّذِى يقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ

يعْفُوا عَنِ السَّياتِ وَ يعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ* وَ يسْتَجِيبُ الَّذِينَ

ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحتِ وَ يزِيدُهُم مِن فَضْلِهِ وَ

الْكفِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ.

(آیات بیست و سوّم تا بیست و ششم، از سوره شوری: چهل ودوّمین سوره از قرآن کریم)

مصداق آیه مودّت، علیّ و فاطمه و حسن و حسین علیهم السّلام هستند

سابقاً روایات کثیری راجع به تفسیر آیه مبارکه مودّت از طریق شیعه و سنّی ذکر شد. و معلوم شد که هیچ شکّ و تردیدی نیست در آنکه مراد از قربی در این آیه مبارکه، فقط حضرت أمیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السّلام هستند.

شصت و چهار نفر از بزرگان عامّه آیه مودّت را بر وجوب مودّت اهل‌بیت تفسیر کرده‌اند

مرحوم قاضی شهید سید نور الله شوشتری میگوید: «جمهور از اهل تسنّن از «صحیح» بخاری و مسلم و از «مسند» أحمد بن حنبل و «تفسیر ثعلبی» از

ابن عبّاس روایت کرده‌اند که: چون آیه مودّت نازل شد، به حضرت رسول الله عرض نمودند: أقربای شما که مودّت آنان واجب است چه کسانند؟ فرمود: علیّ و فاطمه و دو پسر آنها.»[1]

و در تعلیقه‌ای که علّامه خبیر آیة الله مرعشی مدّ ظلّه بر آن مرقوم داشته‌اند، از پنجاه و پنج نفر از أعاظم و بزرگان محدّثین و مفسّرین و متکلّمین از اهل تسنّن نقل می‌کنند که آنها در کتابهای خود با إسناد خود، آیه مبارکه مودّت ذوی القربی را به حضرت أمیرالمؤمنین و فاطمه زهراء و حسنین علیهم السّلام منحصر دانسته‌اند. و آیه مبارکه را فقط بر وجوب مودّت آنان که به عنوان أجر رسالت است تفسیر نموده‌اند.[2]

و نیز در «ملحقات الإحقاق» مستدرک از علمائی را که سابقاً از آنها نقل نموده‌اند بیان نموده و آنها نیز بالغ بر شصت و چهار نفر میشوند.[3]

---

[1] «إحقاق الحقّ» طبع اسلامیّه، ج ۳، ص ۲

[2] همان مصدر، از ص ۲ تا ص ۱۸

[3] همان مصدر، ج ۹، از ص ۹۲ تا ص ۱۰۱

أشعار منقول از ابن صبّاغ مالکی و ابن جبیر در منقبت أهل بیت علیهم السّلام

ابن صبّاغ مالکی گوید: وَ لِلَّهِ دَرُّ الْقآئلِ إذْ قال:

«خداوند جزای گوینده را فراوان دهد، آنجا که گفته است:

ایشانند دستاویز محکم برای کسیکه بدان چنگ زند. محامد و محاسن آنها از جانب خدا بوسیله وحی بر رسول خدا نازل شده است؛ محاسنی از آنهادر سوره شوری (قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً)* ودر سوره هَل أتَی و در سوره

أحزاب وارد شده است که هر تدبّر کننده آنرا در می‌یابد. و ایشانند آل بیت مصطفی که محبّت آنان بر تمام أفراد مردم واجب و به حکم خدا ثابت و نوشته شده است.»

و شبلنجی گوید که: أبی الحسن بن جبیر سروده است:

میگوید: «من پیغمبر أکرم محمّد مصطفی را و پسر عمّش علیّ مرتضی و دو فرزندش و فاطمه زهرا را دوست میدارم. ایشان اهل بیتی هستند که از هر پلیدی منزّه و پاکیزه هستند و هرگونه آلودگی از ساحت قدس آنان دور است، و افق هدایت، از میان آنها ستارگان درخشانی را به طلوع آورده است. مُوالات ایشان بر هر مسلمانی واجب شمرده شده و محبّت ایشان پر بهاترین ذخیره برای آخرت است. و من عداوتِ أصحاب بزرگوار رسول أکرم را در دل

ندارم، چون می‌بینم عداوت آنها کفر شمرده شده است.»

صراط مستقیم، صراط محمّد و آل او علیهم السّلام است

روایت: «الصِّراطُ وِلایتنا أهل البیت»

ثعلبی در کتاب «الکشف و البیان» در تفسیر: اهْدِنَا الصِّرَ طَ المُسْتَقِیمَ آورده است که مسلم بن حیان گوید: از أبا بُرَیده شنیدم که می‌گفت: صِراطُ محمّدٍ و ءالِه.[1] «صراط مستقیم صراط محمّد و آل محمّد است.»

وحموینی در «فرآئد السّمطین» با إسناد خود از أصبغ بن نُباته از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت میکند که آن حضرت در تفسیر قول خدای متعال: وَ إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناکِبُونَ [2] فرموده‌اند: الصِّرَاطُ وِلَایتُنَا أَهْلَ البَیتِ.[3] «صراط، ولایت ما اهل‌بیت‌میباشد.»

---

[1] «الغدیر» ج ۲، ص ۳۱۱، به نقل از کتاب «نور الأبصار»

[2] آیه ٧٤، از سوره ۲۳: المؤمنون؛ [«تحقیقاً کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند ازصراط مستقیم منحرف شده‌اند.»]

[3] «الغدیر» ج ۲، ص ۳۱۱

و نیز حموینی در «فرآئد» از حضرت إمام جعفر صادق علیه السّلام روایت میکند که آن حضرت فرمودند: نَحْنُ خِيرَةُ اللهِ وَ نَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ.[1] «ما بندگان برگزیده خدائیم و ما راه روشن وواضحیم و ما صراط مستقیم هستیم.»

و در «ذخآئر العُقبی» وارد است که: أبوسعید با إسناد خود از رسول اللَه صلّی اللَه علیه و ءَاله و سلّم روایت کرده است که: قال: أَنَا و أَهْلُ بَيتِی شَجَرَةٌ فِی الْجَنَّةِ وَ أَغْصَانُهَا فِی الدُّنْيا، فَمَنْ تَمَسَّك بِنَا اتَّخَذَ إِلَی رَبِّهِ سَبِيلًا.[2] «رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمود: من و اهل بیت من درختی در بهشت هستیم و شاخه های این درخت در دنیاست؛ پس هر کس به ما چنگ زند و خود را به روش و سنّت ما در آورد، راهی بسوی خدای خود پیدا نموده است و آن راه را برای خود برگزیده و انتخاب نموده است.»

نقل جریان غدیر از زبان زید بن أرقم

---

[1] همان مصدر، ص ۳۱۲

[2] همان مصدر، ص ۳۱۲

علّامه مرعشی در تعلیقه «إحقاق الحقّ» آورده است که: علّامه ابن کثیر دمشقی متوفّی ٧٧٤، در تفسیر خود از امام أحمد حنبل از اسمعیل بن ابراهیم از أبی حیان التّیمی روایت میکند که او میگوید: یزید بن حیان گفت که: من و حصین بن مَیسَره و عمر بن مسلم برای ملاقات و زیارت زید بن أرقم رفتیم.

چون در محضر او نشستیم، حصین گفت: ای زید! تو خیر بسیاری برده‌ای، رسول خدا را دیده‌ای، أحادیثی از او شنیده‌ای، با او به غزوات رفته‌ای، و با او نماز خوانده‌ای، امیدواریم از آن أحادیثی که از رسول خدا شنیده‌ای برای ما بیان بنمائی!

زید بن أرقم گفت: ای برادرزاده من! سنّ من زیاد شده و پیری مرا دربرگرفته و از زمان من تا زمان رسول خدا بسیار گذشته و من بعض از آن چیزهائی که از رسول خدا حفظ کرده بودم، از خاطرم دور شده و دستخوش فراموشی قرار گرفته است. بنابراین آنچه را فعلًا برای شما بیان میکنم بپذیرید و آنچه را بیان نمی‌کنم توقّع نداشته باشید و مرا بدان تکلیف ننمائید.

سپس گفت: رسول خدا صلّی الله علیه [وآله] وسلّم در میان مکّه و مدینه در نزدیکی آبی که آنرا خمّ می‌گفتند، روزی به خطبه برخاست؛ حمد و ثنای خدا را بجای آورد و مردم را تذکّر داد و موعظه فرمود و سپس فرمود: أیها النّاس! ای گروه مردم! من بشری هستم و نزدیک است فرشته مرگ از جانب

خدا بسوی من آید و من دعوت حقّ را لبّیک گویم. من در میان شما دو چیز از خود به یادگار میگذارم، دو چیز بزرگ و سنگین: اوّل آنها کتاب خداست که در آن نور و هدایت است؛ پس به کتاب خدا تمسّک جوئید و او را برای خود راهنما اتّخاذ کنید. و بسیار مردم را ترغیب و تحریص بر کتاب خدا نمود.

تأویل آیه: «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسُولُونَ»، سؤال از ولایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام است

و سپس فرمود: و آن دیگری اهل بیت من هستند؛ من شما را توصیه میکنم که خدا را بیاد آورید درباره اهل بیت من ـ إلخ.[1] ابن حجر در «صواعق» گوید که: دیلمی حدیث کرده است از أبوسعید خُدریّ که پیغمبر فرمود: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ[2] عَنْ وِلَایةِ عَلیٍّ.[3]

و شاید همین معنی مراد واحدی باشد آنجا که گفته است: روایت شده است در قول خدای

---

[1] «إحقاق الحقّ» ج ۳، ص ۹

[2] آیه ٢٤، از سوره ۳۷: الصّآفّات

[3] [«و نگه دارید‌شان چرا که ایشان نسبت به ولایت علیّ علیه السّلام مورد سؤال هستند.»]

تعالی: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ، که مراد ولایت علیّ و أهل بیت است.[1]

آمین گفتن پیامبر به دعای أعرابی در لعنت بر کسانی که رسول خدا و أقربای او را دوست ندارند

از جابربن عبدالله انصاری روایت است که: مردی أعرابی خدمت رسول خدا مشرّف شد و عرض کرد که: اسلام را بر من عرضه کن. پیغمبر فرمودند که: شهادت دهی که خدائی جز خدای واحدِ لا شریک له نیست، و شهادت دهی که محمّد بنده او و فرستاده اوست. أعرابی گفت: در مقابل این اسلام آیا از من مزدی می‌طلبی؟ پیغمبر فرمود: نه، مگر محبّت به ذوی القربی. أعرابی گفت: آیا ذوی القربای خودم یا ذوی القربای شما؟ حضرت فرمودند: ذوی القربای من! أعرابی گفت: بیاور دستت را تا با تو در این معنی بیعت کنم.

بر کسی که تو را دوست نداشته باشد و أقربای

---

[1] «الغدیر» ج ۲، ص ۳۱۰

تو را دوست نداشته باشد لعنت خدا باد! حضرت رسول اللَه فرمودند: ءَامِين؛ يعنى خدايا دعاى اين أعرابى را مستجاب بنما.[1]

از ابن عبّاس مروى است كه: رسول خدا صلّى الله عليه و آله فرمودند:

لَوْ أَنَّ رَجُلًا صَفَنَ[2] بَينَ الرُّكنِ وَ الْمَقَامِ فَصَلَّى وَ صَامَ ثُمَّ لَقِىَ اللَهَ وَ هُوَ مُبْغِضٌ لِأَهْلِ بَيتِ مُحَمَّدٍ دَخَلَ النَّارَ.[3] «اگر مردى بين ركن و مقام به روى قدمهاى خود به نماز بايستد و روزه بگيرد، و سپس خدا را ملاقات كند در حالتى كه عداوت آل محمّد را در دل داشته باشد، به جهنّم خواهد رفت.»

اين حديث را حاكم در «مستدرک» نقل نموده و إسناد او را صحيح دانسته است و همچنين ذهبى در «تلخيص» آن را حديث صحيح دانسته است.

---

[1] همان مصدر، ص ۳۰۷؛ قال: أخرجه الحافظ الكنجى فى «الكفاية» ص ۳۱، من طريق الحافظ أبى نعيم عن محمّد بن أحمد بن مخلّد عن الحافظ ابن أبى شيبة بإسناده.

[2] صَفَنَ الرّجل: صفّ بَينَ قَدَمَيْه.

[3] الغدير ج ۲ ص ۳۰۱

روایت: «لایَنفَعُ عَبدًا عملُه إلّابمَعْرفةِ حَقّنا»

و نیز طبرانی در «أوسَط» از طریق أبی لیلی از حضرت سید الشّهداء علیه السّلام از جدّش رسول خدا روایت نموده است که: أَنَّهُ قَال: الْزَمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَیتِ فَإِنَّهُ مَنْ لَقِیَ اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ یوَدُّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا. وَ الَّذِی نَفْسِی بِیدِهِ لَا ینْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ حَقِّنَا.[1]

سبط شهید از جدّش رسول خدا علیهما السّلام روایت میکند که فرمود:

«مودّت و محبّت ما اهل بیت را محکم بگیرید، چون هر کس با مودّت ما خدای عزّوجلّ را ملاقات کند به سبب شفاعت ما داخل در بهشت خواهد شد. و قسم به آن خدائی که جان من در دست قدرت اوست، هیچ بنده‌ای از عمل نیک خود برخوردار نخواهد شد مگر آنکه به حقّ ما معرفت پیدا کند.»

---

[1] همان مصدر؛ وقال؛ ذکر هاذا الحدیث الهیثمی فی «المجمع» و ابن حجر فی «الصواعق» و محمد سلیمان محفوظ فی «اعجب ما رایت» والنبهانی فی «الشرف الموبد» و الحضرمی فی «رشفة الصادی»

و نیز حافظ سمّان در کتاب «أمالی» خود با إسناد خود از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله روایت کرده است که: لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَهَ سَبْعَةَ ءَالَافِ سَنَةٍ وَ هُوَ عُمْرُ الدُّنْیا ثُمَّ أَتَی اللَهَ عَزَّوَجَلَّ یبْغِضُ عَلِیَّ بْنَ أَبِیطَالِبٍ جَاحِدًا لِحَقِّهِ نَاکثًا لِوِلَایتِهِ لَأَتْعَسَ اللَهُ خَیرَهُ وَ جَدَعَ أَنْفَهُ.[1]

رسول خدا فرمود: «اگر بنده‌ای هفت هزار سال که به اندازه عمر دنیاست خدا را عبادت کند، سپس در نزد خدا حاضر شود در حالتی که با علیّ بن أبی‌طالب عداوت داشته باشد و حقّ او را تکذیب کند و ولایت او را بشکند، خداوند خیر و رحمت را از او قطع می‌کند و دماغ او را می‌بُرد. (کنایه از آنکه او را در نهایت مشکلات می‌اندازد بطوریکه هر چه برای خلاصی و نجات خود دست و پا زند سودی ندهد.)»[2]

عبادات و کارهای خیر بدون ولایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام هیچ ارزشی ندارد

و نیز خوارزمی در «مناقب» خود از حضرت

---

[1] همان مصدر؛ قال؛ و ذکر القرشی فی «شمس الاخبار».

[2] همان مصدر؛ قال: و ذکره القُرَشیّ فی «شمس الأخبار».

رسول اکرم صلّی اللَه علیه و آله روایت میکند که: أَنَّهُ قَالَ لِعَلِیٍّ: یا عَلِیُّ! لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَهَ عَزَّ وَ جَلَّ مِثْلَ مَا قَامَ نُوحٌ فِی قَوْمِهِ وَ کانَ لَهُ مِثْلُ أُحُدٍ ذَهَبًا فَأَنْفَقَهُ فِی سَبِیلِ اللَهِ وَ مُدَّ فِی عُمْرِهِ حَتَّی حَجَّ أَلْفَ عَامٍ عَلَی قَدَمَیهِ، ثُمَّ قُتِلَ بَینَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ مَظْلُومًا؛ ثُمَّ لَمْ یوَالِك یا عَلِیُّ! لَمْ یشُمَّ رَآئِحَةَ الْجَنَّةِ وَ لَمْ یدْخُلْهَا.[1]

حضرت رسول الله به علیّ بن أبی طالب علیهما الصّلوة و السّلام فرمودند: ای علی! چنانچه بنده‌ای از بندگان خدا به اندازه مدّت عمر نوح عمر کند و در تمام این مدّت به وظائف عبودیت مشغول باشد، همچنانکه حضرت نوح مشغول بود، و به اندازه کوه احد طلا داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند، و سپس عمرش دراز گردد بطوریکه هزار سال با قدمهای خود پیاده به حج برود، و سپس بین دو کوه صفا و مروه مظلوم کُشته شود، و با تمام این أحوال ولایت تو را نداشته باشد، بوئی از بهشت به

[1] «الغدیر» ج ۲، ص ۳۰۲؛ ثمّ قال بعد الثّانی: أخرجه الحافظ الکنجی بإسناده من طریق الحافظ أبی الفضل السّلامی، ثمّ قال: هذا حدیثٌ سندُه مشهورٌ عند أهل النّقل.

مشام او نخواهد رسید و در بهشت داخل نخواهد شد.»

مبغضین أمیرالمؤمنین علیه السلام هر چند نمازگزار و روزه‌دار هم باشند جهنّمی خواهند بود

و نیز خوارزمی از امّ سلمه روایت میکند که: رسول خدا صلّی اللَه‌علیه و آله فرمود: یا امَّ سَلَمَةَ! أتَعْرِفِینَهُ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، هذَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی‌طَالِبٍ!

قَالَ: صَدَقْتِ، سَجِيتُهُ سَجِيتِی و دَمُهُ دَمِی وَ هُوَ عَيبَةُ عِلْمِی. فَاسْمَعِی وَ اشْهَدِی: لَوْ أَنَّ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَهِ عَزَّ وَ جَلّ عَبَدَ اللَهَ أَلْفَ عَامٍ بَينَ الرُّكنِ وَ الْمَقَامِ ثُمَّ لَقِیَ اللَهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُبْغِضًا لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی‌طَالِبٍ و عِتْرَتِی، أَكبَّهُ اللَهُ تَعَالَی عَلَی مِنْخَرِهِ يوْمَ القِيمَةِ فِی نَارِ جَهَنَّمَ.[1]

از امّ سلمه روایت است که روزی که أمیرالمؤمنین علیه السّلام نزد حضرت رسول أکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بودند، حضرت رسول رو به من نموده گفتند: «ای امّ سلمه! آیا این را می‌شناسی؟ عرض کردم: بلی، این علیّ ابن أبی‌طالب است! حضرت فرمودند: راست گفتی، غرائز و صفات او غرائز و صفات من است و خون او خون من است و او گنجینه دانش و علوم من است.

بشنو و بر این امر گواه باش که: اگر بنده‌ای از بندگان خدا هزار سال بین رکن و مقام عبادت خدا کند و سپس خدا را با بغض علیّ بن أبی‌طالب و

---

[1] همان مصدر

عترت من ملاقات کند، خداوند تبارک و تعالی او را در روز قیامت به رو به آتش خواهد افکند.»

و ابن عساکر در «تاریخ» خود با إسناد خود از جابر بن عبداللَه انصاری از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم نقل میکند که آن حضرت فرمود: یا عَلِیُّ! لَوْ أَنَّ أُمَّتِی صَامُوا حَتَّی یکونُوا کالْحَنَایا وَ صَلُّوا حَتَّی یکونُوا کالأَوْتَارِ، ثُمَّ أَبْغَضُوك لَأَکبَّهُمُ اللَهُ فِی النَّارِ.[1]

روایت: «حُبُّ علیّ حسنةٌ لا تَضُرُّ مَعَهَا سیّئة» (ت)

---

[1] همان مصدر؛ ثمّ قال: وذکره الکنجی فی «الکفایة» و أخرجه الفقیه ابن المغازلی فی «المناقب» و نقله عنه القرشیّ فی «شمس الأخبار» و رواه شیخ الإسلام الحموینیّ فی «الفرآئد» فی الباب الأوّل.

[در «مناقب» خوارزمی (طبع نجف، فصل ٦، ص ٣٤ و ٣٥) با سند متّصل خود از أنس روایت کرده است که قال: "قَالَ رَسولُ الله صَلّی الله علَیه و ءَاله وسلّم: حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لا تَضر مَعَها سَیِّئَةٌ، وَ بُغْضُهُ سَیِّئَةٌ لَاتَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ." «رسول أکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: محبّت حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام حسنه‌ای است که با آن هیچ گناهی ضرر نمی‌رساند، و بغض آن حضرت سیّئه‌ای است که با آن هیچ حسنه‌ای نفع نمی‌بخشد.»

عین این عبارات را آقا جمال الدّین خونساری در «شرح غرر و درر آمُدی» ج ٢، ص ٤٨١، و أیضاً علّامه حلّی در «منهاج الکرامة» خطّ عبد الرّحیم، ص ٤١ از صاحب الفردوس در کتاب خود از معاذ از رسول أکرم صلّی الله علیه و آله روایت نموده است. (١)

میفرستد؟ همه گفتند: سبحان الله! کسی که خدا را لعن کند و دشنام دهد، (١) این روایت را حضرت علّامه آیة الله مؤلّف قدّس الله نفسه الزّکیّة در حاشیه صفحه آخر نسخه خطّی کتاب آورده‌اند که بالمناسبه در اینجا آورده شد.]

«ای علی! اگر امّت من آنقدر روزه بگیرند که از شدّت گرسنگی در ایام متمادی سینه و شکم آنها فرو رود و پشت آنها مانند منحنی به جلو خم شود، و آنقدر نماز بخوانند که از کثرت قیام و توجّه گوشت آنان آب شده و مانند ریسمان لاغر و باریک گردند، و در عین حال بُغض تو را در دل داشته باشند، خداوند آنان را به رو به آتش خواهد افکند.»

کلام ابن عبّاس در برابر دشمنان أمیرالمؤمنین علیه السّلام

و نیز أبوعبدالله ملّا در سیره خود از ابن عبّاس روایت میکند که: او روزی از جلو جماعتی عبور می‌کرد که آنها سبّ أمیرالمؤمنین می‌کردند، و این در زمانی بود که چشمان او کور شده بود[1]، پس به جلودار خود گفت: شنیدی این جماعت چه می‌گفتند؟ پاسخ داد: علی را دشنام میدادند. ابن عبّاس گفت: مرا بسوی آنان برگردان. جلودارْ ابن

---

[1] در «ینابیع المودّة» طبع اسلامبول، ص ۲٤۸، از میرسیّد علیّ بن شهاب همدانی نقل‌میکند که سعید بن جُبَیر گفت: من ابن عبّاس را بعد از آنکه از چشم نابینا بود از مسجد به منزل می‌بردم- و سپس تمام جریان فوق را بدون أشعار ذیل نقل میکند.

عبّاس را به سوی آنان برگردانید.

ابن عبّاس گفت: کدامیک از شما خداوند را دشنام میدهد و بر او لعن

مشرک است. ابن عبّاس گفت: کدامیک از شما رسول خدا را لعن و سبّ میکند؟ گفتند: سبحان الله! کسی که رسول خدا را لعن کند کافر است.

ابن عبّاس گفت: کدامیک از شما علیّ بن أبی‌طالب را لعن و سبّ میکند؟

گفتند: آری، این امری است که قابل وقوع است و واقع شده است.

ابن عبّاس گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که من از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که میفرمود: هر کس علی را دشنام دهد مرا دشنام داده است، و هر کس مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده است، و هر کس خدا را دشنام دهد خداوند او را بر بینی خود به آتش خواهد افکند.

گفتگوی ابن عبّاس با جلودارش درباره رفتار و هویّت دشمنان أهل بیت علیهم السّلام

سپس از آن جماعت روی گردانیده به حرکت افتاد و در آن حال به جلودار خود گفت: از آنها چه شنیدی در مقابل گفتارمن؟ جلودار گفت: آنها چیزی نگفتند. ابن عبّاس گفت: در هنگامی که من این حدیث را برای آنان می‌خواندم چهره آنها را چگونه

یافتی؟

جلودار گفت:

«چنان از گفتار تو پریشان شدند که مانند نگاه کردن آهوها و بزهای کوهی به ساطورهای قصّابان، با چشمهای سرخ و منقلب بسوی تو نگاه میکردند.»

ابن عبّاس گفت: پدرت فدای تو باد! دیگر بیان کن.

جلودار گفت:

«از شدّت دشمنی و غضب با چشمهای تنگ شده و نگاههای به پائین انداخته شده به سوی تو نگاه میکردند، مانند شخص ذلیلی که به عزیز و مقتدری، بازبونی و بیچارگی نگاه میکند.»

ابن عبّاس گفت: پدرت فدای تو باد! دیگر بیان کن.

جلودار گفت: من دیگر غیر از این چیزی بلد نیستم. ابن عبّاس گفت:

ولی در نزد من این جمله است:

«زنده‌های این جماعت، عار و ننگ برای مردگان خود هستند، و مردگانشان موجب رسوائی و بی‌آبروئی زندگانشان میباشند.»[1]

امّت و صحابه، روز اوّل رحلت پیامبر مزد آن حضرت را دادند!

باری، با تمام این سفارشات که از جانب رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم به عمل آمد، امّت و صحابه در روز اوّل رحلت آن حضرت مزد آن حضرت را که اجر رسالت بود دادند.[2] جنازه رسول خدا هنوز کفن و دفن نشده‌بود که در سقیفه بنی ساعده برای ربودن حکومت و ریاست بر مردم، بر سر هم کوفتند و سپس هجوم به خانه ولایت و طهارت آوردند.

جریان سقط شدن حضرت محسن سلام الله علیه، و علّت نیامدن أمیرالمؤمنین علیه السلام

---

[1] غابر: چیز گذشته و چیز باقیمانده، و از أضداد است.

[2] «الغدیر» ج ۲، ص ۲۹۹؛ ثمّ قال: و أخرجه محبّ الدّین الطّبری فی «الرّیاض» و الکنجی فی «الکفایة» و شیخ الإسلام الحموینیّ فی «الفرآئد» فی الباب السّادس و الخمسین و ابن صبّاغ المالکی فی «الفصول».

نظّام[1] میگوید: إنّ عُمرَ ضَرَبَ بَطنَ فاطمةَ علیها السّلامُ یومَ البَیعةِ

حتّی ألقَتِ المُحسنَ مِن بَطنِها. و کان یصیحُ: أَحرِقوها بمَن فِیها. و ما کانَ فی الدّارِ غیرُعلیٍّ و فاطمةَ و الحَسنِ و الحُسینِ.[2]

«در روزی که می‌خواستند أمیرالمؤمنین را برای بیعت به مسجد ببرند، عمر به شکم فاطمه زد، بطوری که جنین فاطمه: محسن سقط شد. و عمر فریاد میزد: این خانه را با هر کس که در آن هست آتش بزنید! در حالی که در خانه غیر از علیّ و فاطمه و حسن و حسین کس دیگری نبود.»

اشاره به برخی از مصائب حضرت زهرا سلام الله علیها

فاطمه سلام الله علیها با مصائب زیادی مواجه

---

[1] در «الفصول المهمّة» ص ۱۰۹، این داستان را از کتاب «کفایة الطالب فی مناقب علیّ بن أبی‌طالب» تألیف حافظ محمّد بن ریف محمّد گنجی شافعی نقل کرده است.

[2] «ملل و نِحل» شهرستانی، طبع اوّل- مصر، ج ۱، ص ۷۳

شد؛

از یک طرف، غصب مقام ولایت و خلافت اسلام از محور اصلی خود، که با نهایت رنج و الم از این مقام دفاع می‌نمود.

ابن قتیبه دینوری میگوید: و خرَجَ علیٌّ کرَّم اللَهُ وَجهَه یحمِلُ فَاطمةَبنتَ رَسولِ اللَه صلَّی اللَهُ علیه [وءَالِهِ] وسلّم علَی دآبَّةٍ لَیلًا فی مَجالسِ الأنصارِ تَسألُهُمُ النُّصرةَ، فکانوا یقولونَ: یا بِنتَ رسول اللَه! قد مضَتْ بَیعتُنا لِهذَا الرَّجُل، و لَو أنّ زوجَك و ابنَ عمِّك سَبَق إلینَا قبلَ أبی‌بکرٍ مَا عَدَلْنا بِهِ. فَیقولُ علیٌّ کرَّمَ اللَهُ وجهَه: أَفَکنْتُ أَدَعُ رَسُولَ اللَهِصلّی اللَهُ عَلیهِ [وءَالِهِ] وَسَلَّمَ فِی بَیتِهِ لَمْ أَدفِنْهُ وَ أَخْرُجُ أُنازِعُ النَّاسَ سُلْطَانَهُ؟ فَقالتْ فاطمةُ: مَا صَنَعَ أَبُوالْحَسَنِ إلَّامَا کان ینْبَغِی لَهُ، وَ لَقَدْ صَنَعُوا مَا اللَهُ حَسِیبُهُمْ وَ طَالِبُهُمْ.[1]

«و علی در شب، فاطمه دختر رسول خدا را سوار بر چارپا می‌نمود و به

[1] «الإمامة و السّیاسة» ج ۱، ص ۱۲

مجالس أنصار می‌برد و از آنها طلب یاری میکرد.

و آنها می‌گفتند: ای دختر رسول خدا! بیعت ما با أبوبکر کاری است که واقع شده است. اگر شوهر تو و پسر عموی تو علیّ بن أبی‌طالب قبل از بیعت ما با أبوبکر به ما رجوع میکرد حتماً ما با او بیعت می‌نمودیم و از او عدول به بیعت شخص دیگری نمی‌کردیم.

علی کرّم الله وجهَه میفرمود: آیا من چنین فردی بوده باشم که جنازه رسول خدا را دفن نکرده در خانه‌اش بگذارم و برای گرفتن حکومت او بیرون آمده مشغول جدال و نزاع گردم؟ و سپس فاطمه می‌فرمود: أبوالحسن آنچه عمل کرد همه سزاوار و شایسته بود، ولیکن آن دیگران که خلافت را ربودند، کردند آنچه کردند و خداوند خود حساب گیرنده و جزا دهنده آنها خواهد بود.»

و از طرف دیگر، جسارتها و اهانت های علنی و غصب فدک و سهمیه آن حضرت از خیبر و از حقوق ذوی القربی، و مخاصمات و مجادلاتی که آن بضعه رسول خدا با أبوبکر و عمر می‌نمود، دیگر

برای آن مطهّره با انضمام کسالتهای جسمی و سقط جنین، نیرو و قوّه‌ای باقی نگذارده بود، بالأخص با فقدان پدری مانند رسول خدا که سزاوار بود این امّت از او حمایت کنند و او را تنها نگذارند و به تعزیت و تسلیت او برخیزند.

ولی این امّت أجر رسالت را خوب در دست پیغمبر گذاردند و زهرای صدّیقه را تنها و با دل شکسته، در بستر بیماری انداختند، بطوریکه به روایت ابن قتیبه بیش از هفتاد و پنج روز[1] و به روایت ابن أبی الحدید بیش از هفتاد و دو روز[2] در دنیا بعد از پدر زیست نکرد.

حضرت زهرا علیها السّلام پاسخ سلام شیخین را نداد

آن قدر حضرت را آزار دادند که اجازه ورود أبوبکر و عمر را نداد، و پس

---

[1] «الإمامة و السّیاسة» ج ۱، ص ١٤

[2] «شرح نهج البلاغة» ابن أبی الحدید، ج ١٦، ص ٢١٤

از آنکه أمیرالمؤمنین را واسطه نمودند و برای ملاقات و عیادت فاطمه آمدند و سلام کردند، آن حضرت روی خود را برگردانیده و جواب سلام نفرمود، با آنکه جواب سلام هر مسلمانی واجب است؛ و لذا معلوم می‌شود که آن حضرت أبوبکر و عمر را مسلمان نمی‌شناخته است.

ابن قتیبه میگوید: پس از آنکه علی را به مسجد بردند و علی بیعت نکرد و دل شکسته به سر قبر پیغمبر رفت و گریه می‌کرد و صیحه می‌زد، فقال عُمر لأبی بکرٍ رضی اللَه عنهما: انْطلِقْ بنا إلی فاطمةَ فإنّا قد أغضَبناها. فانطَلَقا جَمیعًا فاستَاذَنا علَی فاطمةَ فلَم تَأذَن لَهُما، فَأَتَیا علیا فَکلَّماه فأدخلَهُما عَلیها، فلمّا قَعَدا عِندَها حوَّلَتْ وَجْهَها إلی الحَآئِطِ، فسَلَّما علیها، فلَم تَرُدَّ علَیهِما السّلامَ.[1]

«عمر به أبوبکر گفت: بیا برویم برای ملاقات فاطمه، زیرا که ما فاطمه را به غضب آوردیم. هر دو آمدند و از فاطمه إذن دخول خواستند، فاطمه إذن نداد. آنها نزد علی آمدند و با او در باره ملاقات فاطمه

[1] «الإمامة و السّیاسة» ج ۱، ص ۱۳

مذاکره کردند، أمیرالمؤمنین آن دو را به داخل خانه نزد فاطمه آورد. چون عمر و أبوبکر نزد فاطمه نشستند، فاطمه صورت خود را از آنها گردانیده، رو به دیوار نمود. آن دو نفر سلام کردند، فاطمه جواب سلام نگفت.»

مناشده حضرت زهرا سلام الله علیها با أبوبکر و عمر

سپس ابن قتیبه میگوید: پس از آنکه أبوبکر مشغول عذرخواهی شد که علّت آنکه من تو را از إرث محروم کردم آن بود که من از رسول خدا شنیدم که‌می‌گفت: لَانُورَثُ، مَا تَرَکنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ. «ما إرث نمی‌گذاریم و آنچه از ما بجای می‌ماند صدقه است.»

فَقالتْ: أَرَأَیتُکمَا إنْ حَدَّثْتُکمَا حَدِیثًا عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ

[وءَالِهِ] وَسَلَّمَ، تَعْرِفَانِهِ وَ تَفْعَلَانِ بِهِ؟ قَالَا: نَعَمْ. فَقَالَتْ: نَشَدْتُكمَا اللَهَ أَلَمْ تَسْمَعَا رَسُولَ اللَهِ يقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَایَ وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِی، فَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِی فَقَدْ أَحَبَّنِی، و مَنْ أَرْضَی فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِی، وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِی؟ قَالَا: نَعَمْ، سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ [وَءَالِهِ] وَسَلَّم.

قَالَتْ: فَإِنِّ أُشْهِدُ اللَهَ وَ مَلَئِكتَهُ أَنَّكمَا أَسْخَطْتُمَانِی وَ مَا أَرْضَيتُمَانِی، وَ لَئِنْ لَقِيتُ النَّبِیَّ لَأَشْكوَنَّكمَا إِلَيهِ ... وَاللَهِ لَأَدْعُوَنَّ اللَهَ عَلَيك فِی كلِّ صَلَوةٍ أُصَلِّيهَا.

«حضرت فاطمه به أبوبكر و عمر فرمود: اگر من از رسول خدا برای شما حدیثی نقل کنم، شما اعتراف می‌کنید و به مضمون آن تسلیم هستید؟ گفتند: بله. حضرت فاطمه فرمود: شما را به خدا سوگند میدهم که آیا شما از رسول خدا نشنیدید که میفرمود: رضای فاطمه از رضای من است و خشم فاطمه از خشم من است، کسی که دختر مرا دوست داشته باشد مرا دوست داشته است، و کسی که فاطمه دختر مرا راضی کند مرا راضی کرده است، و کسی که او را به غضب در آورد مرا به غضب در آورده

است؟ گفتند: بله، ما از رسول خدا صلّی الله علیه وآله وسلّم شنیدیم که این مطلب را میفرمود.

فاطمه فرمود: من خدا را و فرشتگان خدا را گواه می‌گیرم که شما دو نفر مرا به غضب درآوردید و مرا راضی نکردید. و اگر من پدرم رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما دو نفر را به سوی او خواهم برد ... قسم به خدا که من عقب هر نماز که بجا می‌آورم بر تو ای ابوبکر نفرین خواهم نمود.»

و سابقاً از «اسد الغابة» نقل کردیم که حضرت فاطمه وصیت فرمود که کسی بر آن حضرت وارد نشود، و لذا عائشه چون اجازه ملاقات خواست و

حتّی به پدر خود خلیفه وقت متوسّل شد، أسماء بنت عمیس او را راه نداد و گفت: فاطمه وصیت نموده، و لذا علیّ و أسماء او را غسل دادند.[1]

دفن حضرت فاطمه علیها السّلام در شب و عدم إخبار به مردم برای نماز و دفن ایشان

و نیز از «صحیح بخاری» نقل کردیم که فاطمه را علیّ در شب دفن نمود و خود بر او نماز گزارد و أبوبکر را خبر نکرد.[2]

و علیّ بن برهان الدّین حلبیّ شافعی میگوید: و قال الواقدیُّ: و ثَبتَ عِندنا أنّ علیا کرّم اللَهُ وجهَه دَفنَها رَضِی اللَهُ عنها لیلًا و صلّی علَیها و معَه العبّاسُ و الفَضلُ رضِی اللَهُ عنهم، و لَم یعلِموا بِها أحدًا.[3]

«واقدی گوید: در نزد ما به ثبوت رسیده است که علی کرّم الله وجهه فاطمه رضی الله عنها را شب دفن نمود و خود بر او نماز گذارد و با او عبّاس و فضل بن عبّاس رضی الله عنهم، بودند و هیچکس را

---

[1] همین کتاب، ص ۱۴۱ و ۱۴۲

[2] همین کتاب، ص ۱۴۱ و ۱۴۲

[3] «السّیرة الحلبیّة» طبع ۱۳۸۲ هجریّه، ص ۳۹۹

برای نماز و دفن فاطمه خبر نکردند.»

هفت صحابی‌ای که خلائق به برکت وجود آنها روزی می‌خورند

در رجال شیخ حرّ عاملی به نام «رسالةٌ فی معرفة الصّحابة» از کشّی نقل میکند با إسناد متّصل خود از زراره از أبی‌جعفر از پدرش از جدش از علیّ بن أبی‌طالب علیهم السّلام که: قالَ: ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِسَبْعَةٍ بِهِمْ تُرْزَقُونَ و بِهِمْ تُنْصَرُونَ وَ بِهِمْ تُمْطَرُونَ؛ مِنْهُمْ سَلْمَانُ و الْمِقْدَادُ وَ أَبُوذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَ حُذَيفَةُ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيهِمْ وَ أَنَا إمَامُهُمْ. وَ همُ الّذينَ صَلّوا علَى فاطمةَ.[1]

«أمیرالمؤمنین علیه السّلام میفرماید: هفت نفرند که بواسطه عظمت و جلالت و سعه روح آنها، زمین برای حمل نمودن آنها تنگی میکند و استعداد تحمّل آنها را ندارد، بواسطه فیض وجود آنهاست که

---

[1] «رسالةٌ فی معرفة الصّحابة» ص ٥٤، در أحوال حذیفة الیَمان؛ و در «رجال کشّی» نفر هفتم را ذکر ننموده، لذا شیخ حرّ هم ذکر نکرده است.
و در «اختصاص» شیخ مفید، ص ٥، با إسناد خود از زراره از أبی جعفر علیه السّلام روایت میکند که: "قال: قال أمیرُالمؤمنین علیه السّلام: خُلِقَتِ الأرضُ لِسَبعةٍ بِهِم تُرزَقون و بهم تُنصَرون و بهم تُمطَرون؛ مِنهم سلمانُ الفارسیُّ و المِقدادُ و أبوذرٍّ و عمّارٌ و حُذیفةُ. و کان أمیرُالمؤمنین علیٌّ بنُ أبی طالبٍ علیه السّلامُ یقولُ: و أنَا إمامُهُم. و همُ الّذین صَلّوا علی فاطمةَ صلواتُ اللهِ علیها".

روزی به شما میرسد و به مقاصد خود نائل میگردید و باران از آسمان می‌بارد؛ از ایشان است سلمان و مقداد و أبوذر و عمّار و حذیفه رحمة الله علیهم و من إمام آنها هستم. و ایشانند آن کسانی که بر فاطمه نماز گزاردند.»

گفتار هفتم: خلاصه گفتار در روز جمعه ۳۰ جُمادی الاولی ۱۳۹۱ هجریّه قمریّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيبينَ الطّاهِرين

وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعين مِنَ الْأَنَ إلَى قِيامِ يوْمِ الدّين

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قالَ اللهُ الحكيمُ فى كتابه الكَريم:

قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ.

(آیات بیست و سوّم تا بیست و ششم، از سوره شوری: چهل و دوّمین سوره از قرآن کریم)

سرّ تشدیدهای فراوان در بعضی از أحکام

در بعضی از أحکام شرعیه در قرآن مجید تشدیدهای فراوانی به عمل آمده است. با آنکه به ظاهر بعید به نظر میرسید که درباره این حکم این نوع از تشدید مورد لزوم باشد؛ ولی پس از رحلت رسول أکرم صلّی الله علیه و آله وسلّم که به علّت عمل ننمودن به آن حکم و رشد نمودن ریشه فساد، کم‌کم نتائج سوء و عواقب وخیمی عائد بر مسلمین شد، معلوم شد که آن اصرار و تأکید قرآن مجید درباره آن حکم و توعید به عواقب خطرناک و عذاب دردناک با

ألحان تشدید، همه و همه برای جلوگیری از آن نتائج شوم بوده است. گرچه در زمان خود رسول الله که آن حکم از جانب خدا نازل شد و آن تشدید فراوان در ابرام آن به عمل آمد، برای مسلمانان شاید مورد تعجّب و شگفت بود و آن اصرار فراوان در مورد امری حقیر بیجا به نظر می‌آمد، ولی با ملاحظه آثاری که بعداً مترتّب شد معلوم میشود که آن تأکیدات همه به موقع و بجا بوده است.

تأکید شخص حکیم بر امر کوچک، نشان دهنده وجود سرّی بزرگ در آن است

اگر متکلّم حکیم درباره امر کوچکی تأکید کند و سپس در تأکید خود مبالغه نماید و بر آن اصرار کند یا با کسی خطاب کند به خطابی که شأن آن مخاطب، خطاب به آن نباشد، معلوم میشود که در این امر کوچک، سرّی بزرگ نهفته شده که از نظر مخاطب و مکلّفِ به آن تکلیف مخفی بوده است. مثلًا اگر به یک نفر عالم پرهیزگار که عمری را در عبادت و زهد و انزوای از دنیا و جمع زخارف آن گذرانیده است، خطاب شود که: ای مرد! در معبر عام در مقابل دیدگان هزاران نفر جمعیت زنا نکن!

یا مثلًا به یک نفر شخص مؤدّب به آداب خطاب بشود که: در میان خیابانها نعره نکش و لخت مادرزاد حرکت مکن! معلوم میشود که در این عالِم شوائبی از هواجس نفسانی وجود دارد که أحیاناً چنانچه در صدد رفع آن بر نیاید، رفته رفته خدای ناکرده ممکنست به تدریج روزی برای او چنین عملی پیش آمد کند؛ و آن مرد حکیم دانشمند تیزبین در این مرد عالم، آثاری از بروز چنین صحنه‌ای را مشاهده نموده است. و یا در این شخص مؤدّب به آداب حسنه، بروزاتی مشهود گردیده که أحیاناً اگر در رفع آن نکوشد ممکن است آن تخم کوچک و غیر مرئی از فقدان عفّت و حیا کم‌کم رشد کرده و با تقویت محیط و عوامل خارجی روزی برسد که او در معبر عام بدون لباس و ساتر حرکت کند و عربده کشیدن را نیک بشمارد. لذا باید کلام آن ناصح تیزبین را که حکیم و خبیر است محترم بشمارند و اطاعت کنند تا برای آنان چنان وقایعی پیش آمد نکند.

در قرآن مجید چند مورد است که درباره آنان بسیار تأکید شده و اصرار و ابرام در آن به حدّ بسیار فراوانی وارد شده است که شاید برای مسلمانان آن زمان این اصرار و ابرام و این نحو تشدیدات درباره متخلّفین از آن حکم مورد شگفت بوده است. و ما برای نمونه چند مورد را بیان می‌کنیم:

رباخواری موجب تغییر هویّت انسانی می‌شود

اوّل: موضوع معاملات یا قرضهای ربوی است که در قرآن مجید با لسان بسیار عجیبی از وقوع آن نهی به عمل آمده است.

آنجا که میفرماید: الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبا لا يَقُومُونَ إِلَّا كَما يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطانُ مِنَ الْمَسِّ.[1] «کسانی که ربا می‌خورند از مکان خود بر نمی‌خیزند مگر مانند کسی که شیطان زده باشد.»

یعنی تمام صفات و کمالات انسانی را از دست میدهد و انسانیتش واژگون میگردد و از زمره انسانها خارج شده، بواسطه این عمل زشت، گوئی

[1] صدر آیه ۲۷۵، از سوره ۲: البقرة

تغییر ماهیت میدهد و در گروه شیاطین وارد میشود.

و سپس در ذیل آیه میفرماید: وَ مَنْ عادَ فَأُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ. «کسانی که بعد از نزول این آیه و حرمت ربا دست به ربا بزنند آنها یاران آتش بوده و در جهنّم بطور دوام زیست خواهند نمود.»

و سپس میفرماید: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.[1] «خداوند نتیجه ربا را نابود می‌سازد، (برکت و خیر و رحمت را از بین میبرد، و علاوه آن زیادی نیز دستخوش هلاك و نابودی واقع میشود) و إنفاقات و صدقات را اگرچه بصورت ظاهر موجب نقصان مال است لکن آنها را موجب‌زیادی مال و وفور نعمت و نزول خیر و رحمت قرار میدهد. اشخاصی که ربا می‌خورند آنان گناهکارند و خداوند أبداً شخص گنهکار و کفران نعمت کننده را دوست ندارد.»

و سپس میفرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِيَ مِنَ الرِّبا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * فإن لم تفعلوا

---

[1] آیه ۲۷۶، از سوره ۲: البقرة

فأذنوا بحرب من الله و رسوله.[1]

«ای کسانی که به خداوند ایمان آورده و به اسلام گرویده‌اید، از خدای خود بپرهیزید، و بعد از اینکه این آیه بر شما خوانده شد و حرمت ربا را دریافتید، آن قرضهای رَبَوی را که داده‌اید از تمام سودهایش صرف نظر کنید و از ربح آن اموال چشم بپوشید اگر شما ایمان آورده‌اید. و چنانچه به این فرمان گوش فرا ندهید پس بدانید که خود را برای جنگ با خدا و رسول خدا آماده کرده‌اید (یعنی خدا و رسول خدا به جنگ با رباخوار بر می‌خیزند و ربا خوار با این فعل شنیع خود با خدا و رسول خدا إعلام جنگ داده است).»

حکم أکید قرآن در مورد ربا در زمانی بود که معاملات ربوی امروزی متداول نبود

حکم حرمت ربا یکی از ملاحم و معجزات قرآن کریم است

ملاحظه میشود که در این آیات تا چه اندازه درباره ربا توبیخ به عمل آمده است، با آنکه در زمان

---

[1] آیه ۲۷۸ و صدر آیه ۲۷۹، از سوره ۲: البقرة

رسول خدا ربا بصورت بسیار ساده و در بین أفرادی خاص متداول بود. هنوز معاملات دقیق ربوی و ربای مرکّب و تأسیس بانکها که بر اساس ربا، نظامنامه و آئین نامه تنظیم می‌کنند و ثروت مردم ضعیف را به انواع تبلیغات میبرند در دنیا بوجود نیامده بود، و حتّی در آن روز نطفه این قسم از معاملات ربوی در دنیا بسته نشده بود که قرآن چنین حکمی سخت و غیر قابل عفو درباره این حکم بیان فرمود؛ و حقّاً میتوان این حکم را از ملاحم و معجزات قرآن نام برد که درباره ربا نازل فرموده است.

و این به جهت آن است که ربا مانند آتش هرجا واقع شود اطراف خود را میسوزاند و جای خود را توسعه میدهد و از افراد به اجتماع سرایت میکند، و طبعاً به پیروی از این معاملات ربوی مردم به دو طبقه ضعیف و ثروتمند جدا می‌شوند. یک طبقه دائماً به علّت قرضهای ربوی و عدم توان پرداخت آن از

هستی ساقط میگردند و به همین موازنه دائماً بر ثروت آن دسته از مُترَفین و تجاوزکاران افزوده میشود.

و به دنبال این اختلاف طبقاتی روحیه‌ها خراب میگردد، تخم کینه و حسد و بخل در دلها ریشه میدواند و گذشته از نزاعهای محلّی جنگها و نزاعهای بین المللی پیدا میشود که اساس انسانیت را بر باد میدهد و دنیا را خراب و بصورتی زشت و قبیح در می‌آورد.

اگر ریشه ربا را از بین ببرند ابداً این زیانهای جانی و مالی و روحی در طبقه مردم نمی‌ریزد و از أفراد به اجتماع سرایت نمی‌کند و دنیا بصورت آتش ظاهری و معنوی بر مردم، چهره مکروه خود را نشان نمی‌دهد.

لحن شدید روایات دالّه بر حرمت ربا

و این معنی از قرآن مجید شاید در آن روز مورد تعجّب بود. و نیز روایاتی که از رسول خدا و أئمّه أهل بیت علیهم الصّلوة و السّلام درباره ربا با لحن شدید وارد شده که یک درهم ربا خوردن از هفتاد مرتبه زنا کردن با مادر خود در خانه خدا

گناهش بیشتر است، مورد تعجّب واقع میشد.[1]

چند روایت به نقل از کتاب «العروة الوثقی»

(ت)

---

[1] از حضرت رسول أکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت است که آن حضرت به أمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: یا علیُّ! الرِّبا سَبعُونَ جُزْءاً أیسَرُها مِثلُ أن یَنکحَ الرَّجُلُ أُمَّه فِی بَیتِ الله الحَرامِ. «ای علی! ربا هفتاد مرتبه دارد، کوچکترین مرتبه آن مانند آنست که انسان با مادر خود در بیت الله الحرام زنا کند.»

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام وارد است که:" الرِّبا سَبعُونَ بَابًا أهْوَنُها عندَالله کالّذی یَنکحُ أُمَّه." «ربا هفتاد باب دارد که پست‌ترین آنها مانند آنست که شخصی با مادر خود نکاح کند.»

و نیز در روایت دیگر حضرت صادق علیه السّلام فرمودند:" دِرهمُ ربآءٍ أعظَمُ عِندَالله مِنْ سَبعینَ زَنْیَةً کلُّها بذاتِ مَحْرَمٍ فِی بَیتِ الله الحَرامِ." «گناه یک درهم از ربا در نزد خدا از هفتاد مرتبه زنا کردن با محرم در خانه خدا بزرگتر است.» («العُروة الوثقی» ج ۲، ص ۲)

ولی امروز که آن نطفه نبسته، کم کم بسته شده و بصورت جنین و طفلی نوزاد در آمده و سپس مراحل دیگری را از عمر خود در دنیای کنونی طی میکند، معلوم میشود که حقّاً قرآن مجید چه مطلب عالی و ارزنده‌ای را بیان نموده، و گناه ربا حقّاً از زنای با مادر در خانه خدا افزونتر است. و لذا دیده نمی‌شود که در قرآن مجید گناه بزرگترین عمل زشت مانند زنا و شرب خمر و قمار و ظلم و حتّی کشتن انسان بی‌گناه، به اندازه گناه ربا، عظیم و بزرگ شمرده شده باشد.

تأکید شدید قرآن کریم بر عدم مودّت و محبّت با کفّار

دوّم[1] از مواردی که درباره آن در قرآن مجید تأکیدات بسیار به عمل آمده است مودّت و محبّت ننمودن به کفّار است، خواه مشرکین و خواه یهود و نصاری. و در این باره تشدید به اندازه‌ای زیاد است که

---

[1] این مورد و نیز مورد اوّل، تفصیل و شرح مطلبی است که حضرت علّامه طباطبائی (مدّظلّه) در تفسیر «المیزان» ج ۲، ص ٤٣٣، و در ج ٥، ص ٣٧١ به طور اختصار ذکر فرموده‌اند.

شخصی را که با آنان رابطه مودّت و دوستی برقرار کند از زمره مؤمنین به کلّی خارج میکند.

لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ.[1]

خداوند خطاب به پیغمبر میفرماید: «ای پیغمبر! گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، نخواهی یافت که دوستی با دشمنان خدا بنمایند.»

و نیز میفرماید: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَ النَّصارى أَوْلِياءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.[2]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، طائفه یهود و نصاری را دوست خود

---

[1] صدر آیه ۲۲، از سوره ۵۸: المجادلة

[2] آیه ۵۱، از سوره ۵: المآئدة

مگیرید، آنها خود با خود دوست هستند. و هر کدام از شما که آنها را دوست خود بگیرد، از آنها خواهد بود. خداوند مردم ستمگر را که به اختیار خود راه انحراف را طیّ کنند، هدایت نخواهد نمود.»

و نیز میفرماید: وَ لَوْ کانُوا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبِیِّ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِیاءَ وَ لکِنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ فاسِقُونَ.[1]

«و اگر مسلمانان، ایمان به خدا و رسول خدا و قرآنِ نازل از جانب خدا به پیغمبرش داشته باشند، با یهود و نصاری طرح دوستی نخواهند ریخت، لکن بسیاری از ایشان (آنها که با آنان محبّت و مودّت می‌کنند) از جادّه مستقیم منحرفند.»

منطق اسلام، دوستی و ارتباط قلبی با کفّار را غلط میداند

ملاحظه میشود که در این آیات، أفرادی را که با مشرکین و یهود و نصاری روابط دوستی و صمیمیت برقرار می‌کنند، از زمره مؤمنین خارج میکند، و گویا مثل آنکه اسلام با مودّت با آنان جمع

---

[1] آیه ۸۱، از سوره ۵: المآئدة

نمی‌شود؛ و این نه از جهت آنست که قرآن نمی‌خواهد خیری به آنها برسد، بلکه از آن جهت است که مودّت و محبّت رفته رفته موجب آشنائی و انس میگردد و این مؤانست و مجالست کم‌کم موجب تأثیر أفکار و روحیات آنان در شخص مسلمان میشود.

دوستی با هر چیزی موجب شکل گرفتن روحیّات انسان براساس آن چیز می‌شود

و معلوم است که ریشه اسلام و ایمان همان عقیده پاک به خدا و ایمان راسخ به رسول خدا و روز معاد و أحکام و دستورات الهی است. و چون مسلمانی به علّت نزدیکی با آنان در عقیده پاک و ایمان او تزلزلی حاصل شود، از نقطه نظر معنی مسلمان نخواهد بود، گرچه به صورت ظاهر به آداب اسلامی مؤدّب باشد. و رفته رفته بواسطه محبّت و به دنباله افکار آنان، از اعمال و روش و سنّت و آئین آنها در امور زندگی و اجتماعی پیروی میشود تا به جائی که در

مسلمانِ قویّ الإراده، مجاهد فی سبیل الله، مسلمانِ نمازگزار و مُنفقِ در راه خدا، این صفات کم‌کم ضعیف میشود و بجای آنها ضعف و فتور و سستی در جمیع امور، باده گساری و قمار و انواع فحشاء و منکرات جای آنها می‌نشیند.

آری، در آن روز که قرآن مجید با این لحن تشدید آمیز مسلمین را از مؤانست و مودّت با کفّار بر حذر میداشت، شاید برای بسیاری از مردم مفاسد مودّت با آنان روشن نبود و این گونه تشدیدها را حمل بر مبالغه می‌نمودند؛ ولی امروز که سنن و آداب آنها در کشورها رواج یافته و به علت مراوده و رفت و آمدهای دوستانه و تعلّم از مکتبِ آنان، هر روز سوغاتی جدید از رذائل اخلاقی هدیه می‌آورند، مطلب برای عموم واضح گردیده است که چگونه یک اجتماع قویّ متین، نمازگزار، صاحب اراده و اختیار، کم‌کم به علّت همین مودّت به ضعف و زبونی دچار میشود، تمام کمالات روحی خود را از دست داده و به مرحله هلاکت سقوط میکند.

رسالت پیامبر أکرم صلی الله علیه و آله و سلم، امری حقیقی و عاری از تصنّع و محافظه کاری

سوّم: همین مسأله مورد بحث یعنی مودّت به ذوی القربی است. باید دانست که موضوع رسالت حضرت رسول أکرم صلّی اللَه علیه و آله یك امر معنوی و حقیقی، و عاری از شوائب تصنّع و محافظه کاری، وخارج از قراردادها و سنن مجعوله اجتماعی بوده است.

رسالت یعنی برانگیخته شدن آن حضرت بر اساس وحی الهی و اتّصال قلب آن حضرت به عوالم عالیه و اکتساب فیض قلبی از انوار قدسیه، و معرفت بر خدا و أسماء و صفات خدا، و معرفت بر نفس و طرق کمال نفس، و اطّلاع بر وساوس شیطان و راههای اغوای او از دریچه نفس أمّاره، و بالأخره اطّلاع بر اسرار آفرینش و اسرار مخفیه انسان از نقطه نظر باطن و ادراکات قلبی به توسط جبرائیل امین.

گرچه به تبع این انوار ملکوتی، عالم مُلک نیز روشن میگردد و هزاران

هزار حکم اجتماعی برای تکمیل نفوس بشر به میان می‌آید، ولی تمام اینها به تبع آن سرّ الهی و در شعاع آن کانون معرفت قرار میگیرد.

البتّه معلومست که این امر پس از رسول خدا فقط و فقط در اهل بیت بوده است و هیچکس غیر از آنها از معانی مخفیه و بواطن امور و اسرار قرآن مجید و راه تکمیل نفوس بشریه به عالم توحید و تأویلات کتاب آسمانی آگاه نبوده است، یا آنکه اگر برای بعضی آگاهی حاصل شده بوده، فی الجمله و در حدودی خاص بوده است.

ولی در وجود مقدّس امیرالمؤمنین علیه أفضل السّلام به نحو أعلی و أکمل بود. آن حضرت به منزله نفس رسول خدا بود و در ادراکات و معارف و اتّصال به عوالم غیبی، تالی تِلو آن حضرت و اوّلین شاگرد آن مکتب بوده است؛ و روی این زمینه حقیقت نبوّت و سرّ ولایت وجان و خلاصه اسرار بوده است.

أحادیثی که شیعه و سنّی مستفیضاً یا متواتراً از حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله روایت میکند که آن حضرت میفرماید: علی نفس من است،

علی بمنزله من است، من و علی هر دو از یک نور آفریده شده‌ایم، من و علی هر دو از یک درخت خلق شده‌ایم، علی برادر من است، و امثال این تعبیرات، همه حاکی از این معناست.

نبوّت برای استکمال نفوس بشری است و فقط ولایت اهل‌بیت توان ادامه این راه را دارد

داستان نبوّت رسول الله و نزول قرآن و أحکام اسلام و عظمت مسلمین در عصر رسول الله، مبنی بر یک سیستم اجتماعی نیست که فقط از دریچه ظاهر بدون توجّه به معنی و باطن امر، مورد بحث و گفتگو واقع شود، بلکه فقط متّکی بر اتّصال به عوالم غیب و صفای باطن و ادراک علوم قلبیه بر اساس طهارت و وصول به مقام عبودیت محضه بوده است.

و پس از رحلت رسول الله وقتی این معنی دوام پیدا میکند که شخصی مانند أمیرالمؤمنین به دنباله رسالت آن حضرت زمام امور را بدست بگیرد و

جامعه بشریت را در همان خطّه‌ای که پیغمبر سیر میداده است سیر بدهد؛ و الّا اگر دیگری که در این افق از طهارت قدم نگذارده است بخواهد زمامداری کند، او مردم را در راه رسول الله سیر نخواهد داد، بلکه در حدود ادراکات خود در راهی که خودش طیّ نموده و به نظر خود پسندیده آمده است سیر میدهد؛ و این راه با راه رسول الله بطور مسلّم اختلاف زاویه بسیاری خواهد داشت.

ارتباط قلبی با أهل بیت نزدیک ترین راه سعادت است

و آیه مبارکه قرآن: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى دلالت بر این معنی دارد. این آیه میخواهد از راه مودّتِ به ذوی القربی، بشر را در راه أمیرالمؤمنین و صدّیقه کبری و حسنین علیهم السّلام وارد کند. این آیه میخواهد مردم را با حقائق اسلام آشنا بنماید و بر سرّ نبوّت مطّلع سازد. این آیه میخواهد از اصل رسالت نتیجه حاصل شود واسلام ظاهری را که به شهادت شهادتین در بین مردم صورت گرفته، به درجه کمال بر اساس معرفت امام و وصول به درجه توحید برساند. این آیه میخواهد

راه تمام مردم را منحصر به اهل بیت رحمت کند و آنان را از این مَنهل سیراب گرداند. این آیه میخواهد مردم را در این صراط که نزدیکترین راه است بسوی سعادت مطلقه و کوتاه‌ترین مسیر است به هدف اصلی، رهبری نماید.

و حقّاً چقدر این معنی بزرگ و پر ارج است که مزد رسالت شمرده شده است. هیچ حکمی در قرآن مجید به اندازه این حکم، دارای این درجه از اعتبار نیست.

مسلمانی که بدون مودّت ائمّه طاهرین علیهم السلام باشد رابطه‌اش با نبوّت قطع می‌گردد

اگر مسلمانی به هریک از گناهان دست زند باز اصل و ریشه اسلام او باقیست، و روابط قلبیه او با نبوّت گسیخته و یکباره گسسته نشده است، ولی مسلمانی که بدون مودّت ائمّه طاهرین باشد و در راه و طریق آنها وارد نشود و از مزایای روحی و اخلاقی آنان بر اساس ولایت آنها استفاده نکند، رابطه‌اش با نبوّت مقطوع میگردد؛ چنین کسی اسلامش بلاعقب و نابسامان خواهد بود.

چنین أفرادی در زمان رسول الله بواسطه نورانیت و حرارت معنوی آن حضرت تا اندازه‌ای خود را در پرتو آن نور قرار داده و به آن منبع حرارت نزدیک کرده‌اند، ولی بعداً در محیط تاریک و سرد، فسرده شده و به حالت قهقری به جاهلیت دوران گذشته رجوع نموده‌اند.

وَ ما مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلى أَعْقابِكُمْ وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ.[1]

«و نیست محمّد مگر فرستاده خدا که قبل از او نیز فرستادگانی آمده و رفته‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به همان افکار دوران جاهلیت رجوع می‌کنید؟ کسی که به دو پاشنه پای خود از عقب به قهقری واژگون گردد به خود صدمه وارد آورده است و به خدا ضرری نرسانیده است، و خداوند سپاسگزاران را (که به جلو حرکت کنند و در راه و روش رسول الله سیر کنند) جزای نیک خواهد داد.»

---

[1] آیه ١٤٤، از سوره ٢: ءال عمران

سرّ تأکید زیاد پیامبر صلّی الله علیه وآله و سلّم بر مودّت اهل بیت علیهم السّلام

این آیه راجع به کسانی است که پس از رحلت رسول خدا به دنبال افکار نفسانی خود رفته و ندای «کَفانا کتابُ الله» را در داده و خود را نیازمند به خاندان علم و طهارت ندیدند و به دنباله مسیر نبوّت در طریق ولایت قدمی نگذاردند، و لذا در همان افکار جاهلی خود باقیمانده و در همان جا دفن شده‌اند.

باری، شاید نتیجه مودّت به اهل بیت که تا این درجه مورد اهمّیت قرار گرفته و مزد و پاداش نبوّت و زحمات طاقت فرسای نبیّ أکرم واقع شده است، در زمان خود رسول الله واضح نبوده، و چه بسا بسیاری در شگفت بوده‌اند که مودّت به اهل بیت چه حکمتی را در بردارد که در مقابل زحمات رسول الله قرار

گرفته است. و چه بسا در بسیاری از نوشتجات اهل تسنّن نیز ملاحظه میشود که آنها هنوز هم در این شگفت باقی بوده و نتوانسته‌اند مطلب را حل کنند.

ولی پیغمبر أکرم که پدر معنوی امّت است با وجوب مودّت ذوی القربی خواسته است امّت را در راه صفا و محبّت قرار دهد؛ چون با نور الهی که فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ[1] «ما پرده را از جلوی چشم تو برداشتیم و دیدگان تو امروز بسیار تیزبین شده است» حقائق امور و طهارت ائمّه طاهرین بر آن حضرت مکشوف بوده و با چشم دل تمام آنان را در راه و روش خود مشاهده می‌نموده است.

کلام محی الدّین بن العربی در تفسیر آیه مودّت

در تفسیر منسوب به محیی الدّین ابن العربی در ذیل آیه مودّت میگوید:

ثمره و نتیجه مودّت راجع به خود مردم است؛

---

[1] قسمتی از آیه ۲۲، از سوره ۵۰: ق

چون مودّت سبب نجات است، به علّت آنکه مودّت با اهل بیت موجب نزدیکی و تناسب با آنان در افق روحانیت است که بالنّتیجه مستلزم با اجتماع آنان در حشر خواهد بود، کما آنکه پیغمبر أکرم علیه الصّلوة و السّلام فرموده است: الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَ.

«انسان با محبوب خود معیت و همبستگی دارد.»

کسی که روحش نورانی باشد امکان ندارد اهل بیت را دوست نداشته باشد

بنابراین نتیجه مودّت با اهل بیت چون راجع به خود امّت است، در حقیقت أجری برای پیغمبر نخواهد بود. و ممکن نیست کسی که روح او تاریک و ظلمانی بوده و از مرتبه اهل بیت دور باشد آنها را واقعاً دوست داشته باشد، کما آنکه ممکن نیست که کسی روح او نورانی باشد و خدا را به حقّ المعرفه شناخته و دوست داشته و به مقام توحید نائل آمده باشد، ولیکن ائمّه اهل بیت را دوست نداشته باشد.

و سرّ این مطلب آنست که آنها اهل بیت نبوّت و معدن ولایت و فتوّت

هستند، آنها در عنایت اوّلیه حضرت باری تعالی، محبوب ذات اقدس او شده‌اند و در محلّ أعلی و حرم قدس به دست حضرت ذوالجلال تربیت یافته‌اند، پس دوست ندارد آنها را مگر کسی که خدا و رسول خدا را دوست داشته باشد، و خدا و رسول خدا نیز او را دوست داشته باشند.

و اگر به فرض ائمّه اهل بیت در بدایت امر که همان عالم مشیت الهی است محبوب ذات احدیت نبوده باشند، هیچگاه رسول خدا آنها را دوست نمی‌داشت؛ چون محبّت رسول خدا عین محبّت خداست در عالم تفصیل و کثرت، بعد از انکه عین محبّت خداست درعالم جمع و وحدت.

سپس میگوید: مراد از قُربی در آیه شریفه همان چهار نفری هستند که در حدیث نبوی ذکر شده است. چون از آن حضرت سؤال نمودند: یا رسول اللَه! أقربای شما که مودّت آنان بر ما واجب شده چه کسانند؟ فرمود: عَلِیٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الحَسَنُ وَ الحُسَینُ وَ أَبْنَآؤُهُمَا. «علیّ و فاطمه و حسنین و پسران آن دو.» ـ

انتهی کلام محیی الدّین.[1]

روحیّه رأفت و بزرگواری در موالیان ائمّه، و روحیّه خشونت در مخالفان آنهامشهود است

و شاید روی همین زمینه محبّت و خلوص و ارتباط معنوی با ارواح ائمّه طاهرین باشد که در شیعیان و مُوالیان آنها رأفت و عطوفت و سماحت بیشتر است، و در مخالفین آنها خشونت و قساوت بیشتر.

ابن أبی‌الحدید میگوید: و قد بَقیَ هذا الخُلُقُ متوارثًا مُتناقلًا فی مُحبّیه و أولیآئِهِ إلی الأَنَ، کَما بقِیَ الجَفآءُ و الخُشونةُ و الوُعُورَةُ فِی الجْانبِ الأَخَر. و مَنْ لَهُ أدْنیَ مَعرفةٍ بأخْلاقِ النَّاسِ و عَوآئِدِهم یعرِفُ ذلك.[2]

«و این خُلق کریم در بین محبّان و دوستان أمیرالمؤمنین تا بحال به نحو

---

[1] «تفسیر محیی الدّین» ج ۲، ص ٤٣٢

[2] «شرح نهج البلاغة» طبع مؤسّسه اسماعیلیان، ج ۱، ص ٢٦

توارث انتقال یافته است، همچنانکه جفاء و خشونت و سنگین دلی در طرف دیگر به نحو توارث منتقل شده است. و کسی که کوچکترین معرفتی به اخلاق مردم و نتیجه برخورد آنان با یکدیگر در ابراز صفات روحی داشته باشد، این مطلب را خوب دریافت می‌نماید.»

توصیه امام صادق علیه السّلام به دعوت جوانان اهل سنّت به ولایت أئمه علیهم السلام

بر همین اساس است که حضرت صادق علیه السّلام توصیه می‌کنند که جوانان اهل سنّت را به ولایت ما دعوت کنید؛ چون روح آنها هنوز به شقاوت سخت نشده و بیشتر مائل به حرکت بسوی خیر خواهند بود.

گفتار حضرت امام صادق علیه السّلام درباره تفسیر آیه مودّت

از محمّد بن یعقوب کلینی با إسناد متّصل خود از إسمعیل بن عبد الخالق روایت شده است که میگوید:

سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِاللَهِ عَلَيهِ السَّلَامُ يقُولُ لِأَبِي جَعْفَرٍ

الْأَحْوَلِ وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ: أَتَيتَ الْبَصْرَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ! فَقَالَ: كيفَ رَأَيتَ مُسَارَعَةَ النَّاسِ إِلَى هَذا الْأَمْرِ وَ دُخُولِهِم فِيهِ؟ فَقَالَ: وَاللَهِ إِنَّهُمْ لَقلِيلٌ وَ قَدْ فَعَلُوا وَ إِنَّ ذلِك لَقلِيلٌ! فَقَالَ: عَلَيك بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كلِّ خَيرٍ.

ثُمَّ قَالَ: مَا يقُولُ أَهْلُ الْبَصْرَةِ فِى هَذِهِ الْايةِ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى؟ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاك! إِنَّهُمْ يقُولُونَ: لِأَقَارِبِ رَسُولِ اللَهِ صلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ. فَقَالَ: كذَبُوا، إِنَّما نَزَلَتْ فِينَا خَآصَّةً؛ فِى أَهْلِ الْبَيتِ، فِى عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ، أَصْحَابِ الْكسَآءِ عَلَيهِمُ السَّلَامُ.[1]

«من در حضور حضرت امام جعفر صادق عليه السّلام بودم كه آن حضرت با أبوجعفر أحول تكلّم می‌نمود و من می‌شنيدم. آن حضرت به أبو جعفر فرمود: آيا به بصره رفتی؟ عرض كرد: آری! حضرت فرمود: سرعت

[1] تفسير «برهان» طبع سنگی، ج ۲، ص ۹۷۰؛ و از طبع بنياد بعثت، ج ٤، ص ۸۱۵

مردم بصره را در رجوع به ولایت اهل بیت چگونه یافتی؟ عرض کرد: سوگند به خدا که این دسته از مردم در بصره بسیار کم هستند؛ جمعی در ولایت اهل بیت داخل شده‌اند ولی بسیار کمند. حضرت فرمود: ای أبوجعفر! جوانان را به این امر دعوت کن، چون سرعت آنها در پیمودن راه خیر بیشتر است.

سپس فرمود: اهل بصره درباره آیه مودّة فی القربی چه میگویند؟ عرض کردم: فدایت شوم! آنها میگویند: مراد از فی القربی أقربای رسول الله است.

حضرت فرمود: دروغ می‌گویند، این آیه فقط درباره ما نازل شده است؛ این آیه درباره اهل بیت، درباره علیّ و فاطمه و حسن و حسین، اصحاب کساء علیهم السّلام وارد شده است.»

گفتار حضرت امام رضا علیه السّلام درباره آیه اصطفاء و آیه مودّت

و نیز ابن بابویه قمّی با إسناد متّصل خود از رَیان بن الصّلت روایت میکند که: چون مأمون حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام را به مَرو

آورد و در مجلس مأمون جماعت کثیری از علماءِ عراق مجتمع بودند، حضرت رضا علیه السّلام آیات اصطفاء را قرائت کردند، تا آنکه آیه ششم از مورد کلام خود را آیه مودّت فی القربی قرار داده و پس از شرح و تفصیلی فرمودند:

وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ فَرَضَ اللَهُ عَزَّوَجَلَّ مَوَدَّةَ قَرَابَتِهِ عَلَى أُمَّتِهِ وَ أَمَرَهُ أَنْ يجْعَلَ أَجْرَهُ فِيهِمْ لِيوَدُّوهُ فِى قَرَابَتِهِ لِمَعْرِفَةِ فَضْلِهِمُ الَّذِى أَوْجَبَ اللَهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُمْ، فَإِنَّ الْمَوَدَّةَ إِنَّمَا تكونُ عَلَى قَدْرِ مَعْرِفَةِ الْفَضْلِ.

فَلَمَّا أَوْجَبَ اللَهُ ذَلِك ثَقُلَ لِثِقْلِ وُجُوبِ الطَّاعَةِ فَأَخَذَ بِهَا قَوْمٌ أَخَذَ اللَهُ مِيثَاقَهُمْ عَلَى الْوَفَآءِ وَ عَانَدَ أَهْلُ الشِّقَاقِ وَ النِّفَاقِ وَ أَلْحَدُوا فِى ذَلِك فَصَرَفُوهُ عَنْ حَدِّهِ الَّذِى قَدْ حَدَّهُ اللَهُ، فَقَالُوا: الْقَرَابَةُ هُمُ الْعَرَبُ كلُّهَا وَ أَهْلُ دَعْوَتِهِ.

فَعَلَى أَىِّ الْحَالَينِ كانَ، فَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ الْمَوَدَّةَ هِىَ لِلْقَرَابَةِ فَأَقْرَبُهُمْ مِنَ النَّبِىِّ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ أَوْلَاهُمْ بِالْمَوَدَّةِ؛ كلَّمَا قَرُبَتِ الْقَرَابَةُ كانَتِ

الْمَوَدَّةُ عَلَى قَدْرِهَا. وَ مَا أَنْصَفُوا نَبِيَّ اللَهِ فِى حِياطَتِهِ وَ رَأْفَتِهِ وَ مَا مَنَّ اللَهُ بِهِ عَلَى أُمَّتِهِ بِمَا تَعْجَزُ الْأَ لْسُنُ عَنْ وَصْفِ الشُّكرِ عَلَيهِ أن يؤَدُّوهُ فِى قَرَابَتِهِ وَ ذُرِّيتِهِ وَ أنْ يجْعَلُوهُمْ فِيهِمْ بِمَنْزِلَةِ الْعَينِ مِنَ الرَّأْسِ حِفْظًا لِرَسُولِ اللَهِ صَلَّى اللَهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ وَ حُبًّا لَهُمْ.[1]

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: «و امّا در باره محمّد صلّی الله علیه و آله وسلّم، خداوند عزّوجل محبّت و مودّت اهل‌بیتش را بر امّتش واجب نمود، و خداوند به رسول خود امر نمود که اجر خود را در مودّت امّت به اهل‌بیتش قرار دهد، تا آنکه امّت بواسطه شناختن اهل‌بیت، آنها را دوست داشته و دائماً به نسبت مستقیم معرفت به آنها درجه حبّ و دوستی بالا رود؛ چون مودّت طبعاً به مقدار معرفت فضل و درجه آنها خواهد بود.

همینکه خداوند مودّت اهل بیت را در قرآن مجید واجب شمرد، بر گروهی این معنی سنگین آمد، چون اطاعت از اهل بیت برای آنان سنگین بود.

---

[1] تفسیر «برهان» طبع سنگی، ج ۲، ص ۹۷۱؛ و از طبع بنیاد بعثت، ج ٤، ص ۸۱۸

جماعتی از صحابه این امر را پذیرفتند، این جماعت کسانی بودند که عهد خدا را در وفای به آن نشکستند و وفادار بودند. ولی اهل نفاق و دشمنی، ولایت أئمّه را نپذیرفتند و آنرا از مجرای خود منحرف نمودند و از آن حدّی که خدا معین نموده بود برگردانیدند و گفتند که: مقصود از قُربی تمام قریش و جماعت عرب است، و مراد تمام أفرادی هستند که مسلمان شده و دعوت آن حضرت را پذیرفته‌اند؛ تمام آنها ذوی القربای حضرت رسول الله هستند.»

پس حضرت رضا میفرماید: «اگر به فرض این معنی هم صحیح باشد، لکن چون میدانیم که مودّت تابع قرابت است، بنابراین نزدیکترین افراد به رسول خدا سزاوارتر به مودّت خواهد بود، و هر چه قرابت بیشتر باشد به همان

میزان باید مودّت بیشتر باشد. لکن آنها با رسول خدا از در انصاف نیامدند و حقّ پیغمبر را درباره ذرّیه‌اش بجای نیاوردند؛ آن حقّی که خدای بر امّت رسول الله منّت گذارده و به عنوان مزد رسالت از آنها خواسته است، آن حقّی که زبانها از أدای شکرانه او عاجز است.

آنان این حق را أدا نکردند، در حالیکه سزاوار بود بعد از این خطاب إلهی اهل‌بیت رسول خدا را همچون چشمان خود حفظ نموده، آنان را از هر گزندی محفوظ بدارند، به جهت حفظ مقام رسول خدا و به جهت محبّت به رسول خدا.»

عجیب است که هنوز بعضی از اهل تسنّن از آن مرام خود دست بر نمی‌دارند، و برای منحرف نمودن امّت رسول خدا از اهل بیت عصمت بسیار پافشاری می‌کنند.

تفسیر سیّد قطب آیه مودّت را به مودّت عام نسبت به طائفه قریش

سید قطب میگوید: معنی آیه شریفه این است که: من از شما هیچ مزدی طلب نمی‌کنم الّا آنکه

مودّت من به أقربای خودم که قریش هستند مرا وادار به تبلیغ نموده است؛ چون تمام قبائل قریش با رسول الله علاقه خویشاوندی داشتند.

و سپس میگوید: این معنی در بسیاری از تعبیرات قرآنی در محلهای خود برای من ظهور میکند.

سپس میگوید: در اینجا نیز از «صحیح بخاری» روایتی وارد است که:

طاووس از ابن عبّاس روایت میکند که: چون از او از تفسیر آیه: إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى سؤال کردند، سعید بن جُبیر پاسخ داد که: مراد از نزدیکان آل محمّدند.

ابن عبّاس در جواب سعید گفت که: عجله نمودی در بیان معنی آیه، چون هیچ طائفه‌ای از قریش نیست مگر آنکه با پیغمبر رابطه خویشاوندی دارند؛ لکن مراد از آیه این نیست، بلکه مراد از آیه آنست که من از شما مزدی نمی‌خواهم مگر

آنکه رعایت قرابتی که بین من و شماست بنمائید.

و بنابراین معنی چنین میشود که: به جهت مراعات حقّ قرابت، مرا آزار نرسانید و حرف مرا گوش کنید و در مقابل هدایت من نرمی پیش گیرید؛ این فقط مزد من است، من مزد دیگری نمی‌خواهم.

سپس میگوید: تأویل ابن عبّاس گرچه از تفسیر ابن جبیر به حقیقت نزدیکتر است ولیکن من همیشه آن معنائی را که خود نمودم به واقع نزدیکتر می‌یابم.[1]

ردّ بر تفسیر سیّد قطب

ولیکن این کلام اصلًا صحیح نیست، زیرا:

اوّلًا: سابقاً ذکر کردیم که این معنی خلاف ظاهر است و به هیچ عنوان نمی‌توان بدون دلیل و قرینه قطعیه‌ای آن را پذیرفت.

ثانیاً: عجیب است که با این همه روایات مستفیضه که از اهل تسنّن در کتابهای خود راجع به مودّت اهل بیت چه در مقام تفسیر آیه و چه در غیر

---

[1] «فی ظلال القرءان» ج ۷، سورة الشّوری، ص ۳۱

آن نقل کردیم، ایشان فقط این روایت را انتخاب نموده و ذکر می‌کنند که مراد از فی القربی جمیع طوائف قریش‌اند نه خصوص اهل بیت.

و ثالثاً: این روایت ابن عبّاس معارض با روایات دیگری است که از او نقل شده و در آنها جدّاً ذوی القربی را منحصر به ائمّه اهل بیت شمرده است. و ما در طیّ بحثهای سابق از کتب و روایات اهل سنّت روایاتی را از ابن عبّاس در این زمینه نقل کردیم.[1]

مرحوم سید شرف الدّین میگوید: کسی که این قول را به ابن عبّاس نسبت داده و به روایت صحیح بخاری در ذیل تفسیر آیه مودّت اعتماد کرده،

---

[1] همین کتاب، ص ۸۵ و ص ۸۷

اشتباه کرده است. چون بخاری این حدیث را از محمّد بن بشّار و محمّد بن جعفر روایت کرده و هر دوی آنها به اجماع امامیه از روات ضعیفند، کما آنکه یحیی بن معین در کتاب «میزان الاعتدال» بر ضعف محمّد بن بشّار بلکه بر کذب او تصریح کرده است. چگونه ابن عبّاس چنین کلامی گفته، با آنکه أحادیث بسیاری از طرق صحیح در تفسیر قربی به علیّ و فاطمه و فرزندان آن دو وارد شده و نیز حَسَنه را به مودّت آنان تفسیر نموده‌اند؟[1]

به هر حال باید دانست که مظلومیت اهل بیت تا چه درجه‌ای است که بعد از هزار و سیصد سال که تفسیری نوشته میشود، باز بر همان مسلک بوده و حاضر نمی‌شوند قدمی در راه ولایت جلو گذارند.

أشعاری که آتش زدن درب خانه حضرت زهرا علیها السلام را از افتخارات خلیفه شمرده است

عجیب‌تر آنکه شاعری[2] شعر می‌گوید و با

---

[1] «الفصول المهمّة» ص ٢٢٤

[2] شاعر النّیل: حافظ ابراهیم.

کمال وقاحت داستان آتش زدن عمر درِ خانه صدّیقه کبری را از افتخارات او می‌شمرد، و دیگران نیز از او تمجید می‌کنند و دیوان او را تجدید طبع می‌نمایند.

میگوید:

«گفتاری که عمر به علی گفت، چه شنونده بزرگواری و چه گوینده عظیمی داشت. آنجا که گفت: خانه‌ات را آتش میزنم و أبداً به تو ترحّم و شفقت نمی‌کنم! خانه را آتش می‌زنم اگر بیعت ننمائی، خانه را با دختر مصطفی که در خانه هست

همه را آتش می‌زنم! این کلام بزرگی است که غیر از أبوحفص عُمر کسی دیگر جرأت بر زبان آوردنش را در مقابل سوار دلاور و محافظ قبیله عدنان نداشت.»

ببینید چگونه بر آثار سلف خود و پیشوای خود عُمر فخر میکند؛ آتش زدن خانه ولایت را که محلّ نزول وحی و مسکن سرّ رسول خدا و بضعه مصطفی بوده است، دلیل بر بزرگواری او میگیرد.

درست میگوید ابن أبی‌الحدید که آن خشونت و و عُورت مخالفان أمیرالمؤمنین در تابعین آنها مشهود است.

توجیه عروة بن زبیر فعل برادر خود را در جمع آوری هیزم برای آتش زدن بنی‌هاشم

جائی که عروة بن زبیر أفعال شنیع برادر خود عبدالله بن زبیر و جمع نمودن هیزم را برای آتش زدن جماعت بنی هاشم توجیه کند و آنرا مانند آتش‌زدن عمر خانه فاطمه را نیک بشمارد، از شاعر نیل چه توقّعی باید داشت؟

محصور نمودن عبد الله بن زبیر محمّد بن حنفیّه

و بنی هاشم را در شعب

مسعودی در «مُروج الذّهب»[1] نقل میکند و نیز ابن أبی الحدید در «شرح نهج البلاغة»[2] از او حکایت میکند که: چون جماعت بنی هاشم از بیعت با عبدالله بن زبیر امتناع نمودند، عبدالله بن زبیر، محمّد بن حنفیه و عبدالله ابن عبّاس را در جمله هفده نفری از بنی هاشم که از آن جمله آنها حسن مثنّی فرزند امام حسن مجتبی علیه السّلام بود، در شِعب مکّه که معروف به شِعب عارِم بود محصور کرد.

این شعب بسیار تنگ بود و جای فرار نداشت. سپس دستور داد انقدر هیزم در دهانه شعب گرد آوردند که هر آینه اگر یک شراره کوچکی از آتش به آن هیزمها میرسید فوراً تمام آن افراد را می‌سوزانید و به سرعت هلاک می‌نمود.

و از طرف دیگر فرزند محمّد بن حنفیه را که حسن نام داشت در زندان

---

[1] «مروج الذّهب» ج ۳، ص ۸۵ و ۸۶

[2] «شرح نهج البلاغة» طبع مؤسّسه اسماعیلیان ج ۲۰، ص ۱۲۳ و ص ۱۴۶

عارِم که بسیار وحشت‌زا و تاریک بود محبوس نموده و اراده کشتن او را داشت.[1]

و إعلان نموده بود که تا روز جمعه نگذشته است همه باید با من بیعت کنند، و الّا یا همه را گردن میزنم و یا همه را به آتش میسوزانم. اتّفاقاً قبل از اینکه روز جمعه برسد آهنگ سوزاندن آنها را نمود، در اینحال ابن مِسوَر بن مخرمة زُهری او را سوگند داد که تا روز جمعه صبر کند.

أبو عبد الله جدلی با لشکرش، محمّد بن حنفیّه و بنی هاشم را نجات داد

چون روز جمعه فرا رسید محمّد بن حنفیه آبی برای غسل طلب کرد و غُسل نمود و سپس حنوط کرد و لباس سفید پوشیده آماده کشته شدن و سوخته شدن با جمعیت بنی هاشم بود و هیچ تردیدی نداشت که در امروز باید همه جان بسپارند، که ناگاه أبو عبدالله جَدَلی با چهار هزار نفر لشکر از جانب مختار بن أبوعُبیده ثَقفی از کوفه به مکّه برای

---

[1] «مروج الذّهب» ج ۳، ص ۸۵

حمایت محمّد بن حنفیه و جماعت بنی هاشم وارد شدند.

چون به ذات عِرق رسیدند رئیس آنها أبو عبدالله جَدَلی گفت: این لشکر بسیار انبوه است و اگر چنین وارد مکّه شوند خوف دارم از اینکه زودتر خبرش به عبدالله بن زبیر برسد و قبل از اینکه ما برای نجات بنی هاشم به شعب عارِم برسیم سرعت کند و همه را آتش زند. لذا لشکر را در ذات عرق وقوف داد و خود را با هشتصد نفر سوار فوراً به مکّه رسانید. و عبدالله بن زبیر از این لشکر هیچ اطّلاعی حاصل ننموده بود که ناگهان علمهای فراوانی را با سپاهیان بر بالای سر خود دید. سواران یکسره به شعب عارم رفته محمّد بن حنفیه و تمام جماعت بنی هاشم را خلاص کردند.

در «شرح نهج البلاغة» وارد است که مسعودی میگوید: عروة بن زبیر از کار برادر خود عبدالله بن زبیر در حصر بنی هاشم در شعب و جمع نمودن هیزم

برای آتش زدن آنها اعتذار می‌جست و می‌گفت که: برادر من برای آنکه مسلمانان اختلاف نکنند و کلمه آنان متشتّت و متفرّق نگردد و همه را در طاعت و بیعت خود داخل کند، دست به چنین کاری زد؛ إقدام به اینکار برای وحدت کلمه مسلمین بود، همچنانکه عمر بن الخطّاب وقتی که بنی هاشم از بیعت با أبوبکر امتناع کردند هیزم حاضر کرد تا آنکه خانه را بر آنها آتش زند.[1]

گفتگوی حضرت زهرا سلام الله علیها و عمر در پشت درب خانه

از ابن عبد ربّه و أبوالفِداء نقل شده است که: وقتی که یاران أمیرالمؤمنین علیه الصّلوة و السّلام در خانه فاطمه برای یاری آن حضرت اجتماع کردند، بَعَثَ إلیهِم أبوبکرٍ عُمَرَ بنَ الخَطّاب لِیخْرِجَهُم مِن بَیتِ فاطمةَ، وَ قال لَهُ: إن أَبَوْا فَقاتِلْهُمْ! فأقبلَ بقَبَسٍ من نارٍ عَلَی أن یضرِمَ عَلَیهمُ الدَّار، فلَقِیتْهُم فاطمةُ فَقَالَتْ: یابنَ الخَطَّابِ! أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ قالَ: نَعَم! أو تَدْخُلوا فِی

---

[1] «شرح نهج البلاغة» ج ۲۰، ص ۱٤۷

مَا دَخَلَت فِيه الامّةُ.[1]

«أبوبكر عمر بن خطّاب را فرستاد تا آنكه آن جماعت را با أميرالمؤمنين از خانه فاطمه براى بيعت خارج كند، و به او گفت: اگر آنها از بيرون آمدن خودداری نمودند با آنان جنگ كن! عمر با شعله فروزانى از آتش كه در دست داشت، به خانه فاطمه روى آورد براى آنكه خانه را بر سر آنان آتش زند. فاطمه با او برخورد نموده گفت: اى پسر خطّاب! آمده اى خانه ما را آتش بزنى؟ عمر پاسخ داد كه: آرى آمده‌ام خانه تو را آتش بزنم! مگر اينكه شما هم مانند سائر مردم با أبوبكر بيعت كنيد.»

و از «كنز العمّال» نقل شده است كه عمر به فاطمه گفت: و ما أحدٌ أحَبُّ إلَى أبيك مِنك، وَ ما ذلك بِمانِعى إنِ اجْتَمَع هؤلآءِ النّفرُ عِندك أن أمرتُهُم

[1] «عبدالله بن سبا» طبع مصر، ص ٦٨

أن يحرِقوا عَلَيك البَابَ.[1]

«عمر به فاطمه گفت: با آنکه هیچ کس محبوبتر از تو در نزد رسول خدا نبود، لیکن این محبّت رسول خدا به تو مرا جلوگیری نمی‌کند از آنکه درِ خانه را بر تو آتش زنم، چون این جماعت بعنوان تحصّن به خانه تو پناهنده شده‌اند.»

اعتراف ابن أبی الحدید نسبت به خشم حضرت زهرا علیها السّلام بر آن دو نفر

عجیب است از ابن أبی الحدید که پس از آنکه بعض از این جریانات را نقل میکند و سپس اعتراف میکند که فاطمه در حال خشم و غضب از أبوبکر و عمر از دنیا رفت، میگوید: در نزد من گناه عمر و أبوبکر از گناهان صغیره بود.

او میگوید: والصَّحیحُ عندی أنَّها ماتَتْ و هی واجدةٌ عَلَی أبی‌بکرٍ و عُمرَ و أنَّها أَوصَت أن لَایصَلِّیا علَیها، و ذلك عِندَ أصحابِنَا مِنَ الأُمُورِ المَغفورةِ لَهما و کانَ الأوْلَی بهما إکرامَهَا و احْترامَ مَنزِلها.

---

[1] همان مصدر

تا آنکه میگوید: وَ اللَهُ وَلِیُّ المَغْفرةِ و العَفو، فإنّ هَذا لَو ثَبَتَ أنّه خَطَأٌ لَم یکن کبیرةً بَل کانَ مِن بابِ الصَّغآئِر الَّتی لَاتَقتَضِی التَّبرّیَ و لا تُوجِبُ زَوالَ التّوَلِّی.[1]

«در نزد من به صحّت پیوسته است که فاطمه با غم و غصّه و خشم نسبت به أبوبکر و عمر جان سپرد، و وصیت نمود که آن دو نفر بر او نماز نگذارند. ولی در نزد اصحاب ما اهل تسنّن کارهای أبوبکر و عمر مورد آمرزش است؛ گرچه بهتر بود که آنها فاطمه را إکرام می‌نمودند و احترام بیت و خانه او را نگاه میداشتند. و خدا صاحب آمرزش و مغفرت است. پس اگر فرضاً ثابت شود که کارهای أبوبکر و عمر خطا بوده، لکن گناه کبیره نبوده است؛ بلکه گناه صغیره

[1] «شرح نهج البلاغة» ج ٦، ص ٥٠

بوده است که ایجاب تبرّی نسبت به آنان نمی‌کند و موجب زوال تولّی و دوستی آنان نمی‌گردد.»

ارتکاب جرائمی به مقدار یک هزارم آزار و اذیّت‌هائی که نسبت به حضرت زهرا سلام الله علیها روا داشتند گناه کبیره است

ما نفهمیدیم بنابراین گناه کبیره یعنی چه؟! با این همه روایات متواتری که خودِ آنها در فضل فاطمه و حبّ فاطمه، از رسول خدا روایت کرده‌اند و خود شهادت داده‌اند که غضب فاطمه موجب آتش و دخول در جهنّم است، خانه دختر رسول خدا و بضعه مصطفی که حریم امن و امان است را در حالیکه أمیرالمؤمنین و جماعت بنی هاشم و اصحاب بزرگوار رسول خدا مانند سلمان و مقداد و أبوذرّ و عمّار یاسر و حذیفة بن الیمان و عبّاس بن عبدالمطّلب و غیر آنها در آنجا به عنوان حریم و پناهگاه متحصّن شده‌اند، آتش زنند و درب خانه را باز نموده در خانه بریزند و متحصّنین را با وضع اسف باری در میان أنظار مردم مدینه در کوچه‌ها و شوارع به مسجد برند، و فاطمه جنین خود را سقط

کند و با ولوله و صیحه با جماعتی از نساءِ بنی هاشم و غیر آنها به مسجد برود و از متحصّنین و شوهرش علیّ بن أبی‌طالب وصیّ رسول خدا دفاع کند و صدایش در مسجد به گریه طولانی بلند شود؛ اینها گناه کبیره نیست؟! و موجب زوال دوستی با شیخین و موجب تبرّی و تنفّر از آنان نخواهد شد؟! اگر اینها گناه صغیره است پس گناه کبیره یعنی چه؟!

آنها از آزار و اذیت چیزی فرو گذار نکردند تا ما آن درجه از اذیت را گناه کبیره بدانیم؛ وَ سَیعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنقَلَبٍ ینقَلِبُونَ.[1] و حال آنکه اهانت به کفش پای آن طاهره مطهّره گناه کبیره است، و ارتکاب جرائمی به مقدار یك هزارم از جرائم آنها موجب خلود در آتش و موجب تبرّی و زوال تولّی خواهد بود.

گفتار هشتم: خلاصه گفتار در روز جمعه

---

[1] ذیل آیه ۲۲۷، از سوره ۲٦: الشّعرآء؛ [«و آنان که ظلم نمودند به زودی خواهند دانست‌که به چه جایگاهی بازگشت خواهند نمود.»]

۷ جُمادی الثّانیة ۱۳۹۱ هجریّه قمریّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم

وَ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيدِنا مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّيبينَ الطّاهِرين

وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى أعْدآئِهِمْ أجْمَعين مِنَ ا لْأَنَ إلَى قِيامِ يوْمِ الدّين

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّابِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيم

قالَ اللهُ الحكيمُ فى كتابه الكَريم:

قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلى قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ وَ يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْكافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ.

(آيات بيست وسوّم تا بيست و ششم، از سوره شورى: چهل و دوّمين سوره از قرآن كريم)

شأن نزول آيه مودّت به نقل از كتاب «قرب الإسناد»

در كتاب «قُرب الإسناد» عبدالله بن جعفر حِميرى با إسناد خود از حضرت جعفر بن محمّد از پدرانش عليهم السّلام حديث ميكند كه:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الآيةُ عَلَى رَسُولِ اللهُ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَ ءَالِهِ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى، قَامَ رَسُولُ اللهِ صَلّى اللهُ عَلَيهِ وَءَالِهِ فَقَالَ: أَيهَا النَّاسُ! إنَّ اللهَ تَبَارَك وَتَعَالَى قَدْ فَرَضَ لِي عَلَيكمْ فَرْضًا فَهَلْ أَنتُمْ مُؤَدُّوهُ؟ قَالَ: فَلَمْ يجِبْهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَانْصَرَفَ. فَلَمَّا كانَ مِنَ الْغَدِ

قَامَ فِيهِمْ فَقَالَ مِثلَ ذَلِك ثُمَّ قَامَ عَنْهُمْ.

ثُمَّ قَالَ ذَلِك فِى الْيوْمِ الثَّالِثِ فَلَمْ يتكلَّمْ أَحَدٌ، فَقالَ: أَيهَا النَّاسُ! إِنَّهُ لَيسَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَافِضَّةٍ وَ لَامَطْعَمٍ وَ لَامَشْرَبٍ. قَالُوا: فَأَلْقِهِ إِذًا! قَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَك وَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَىَّ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى. قَالُوا: أَمَّا هَذِهِ فَنَعَمْ.

فَقَال أَبُو عَبْدِاللهِ عَلَيهِ السَّلَامُ: فَوَاللهِ مَا وَفَى بِهَا إِلَّا سَبْعَةُ نَفَرٍ:

سلمانُ و أَبُوذَرٍّ وَ عَمَّارٌ وَالْمِقْدَادُ بنُ الْأَسْوَدِ الْكنْدِىُّ و جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ الْأَنْصَارِىُّ، وَ مَوْلًى لِرَسُولِ اللهِ يقَالُ لَهُ الثَّبيتُ، وَ زَيدُ بْنُ أَرْقَمَ.[1]

«چون آیه مودّت نازل شد حضرت رسول الله ایستادند و گفتند: ای مردم! خداوند برای من چیزی را بر شما واجب کرده است، آیا شما آنرا أدا می‌کنید؟ هیچکس پاسخ آن حضرت را نداد و حضرت برگشتند. چون فردا شد حضرت عین مطلب دیروز

[1] تفسیر «برهان» طبع سنگی، ج ۲، ص ۹۷۲؛ و از طبع بنیاد بعثت، ج ٤، ص ۸۲۰؛ و تفسیر «صافی» ج ۲، ص ۵۱۲

را به مردم اظهار کردند و برگشتند.

و چون روز سوّم آمد حضرت باز مطلب دو روز پیشین را تکرار کردند، هیچکس جواب آن حضرت را نداد؛ پس حضرت فرمودند: ای مردم! چیزی را که خدا از شما خواسته است طلا و نقره و خوراکی و آشامیدنی نیست. گفتند: بنابراین برای ما بیان کن! حضرت فرمود: خداوند تبارک و تعالی بر من نازل فرموده است که: بگو من از شما در مقابل رسالت خود مزدی نمی‌خواهم مگر آنکه با اهل بیت من مودّت کنید. گفتند: بلی این امر خدا را اجرا خواهیم کرد.

جز هفت نفر یاران خاصّ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، دیگران به آیه مودّت عمل نکردند

سپس حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: سوگند به خدای که به این پیمان وفا ننمودند، مگر هفت نفر: سلمان، أبوذر، عمّار، مقداد بن أسود کندی،

جابر بن عبدالله أنصاری، و غلامی از رسول خدا که او را «ثبیت» می گفتند، و زید بن أرقم.»

و نیز از کتاب «مَحاسن» احمد بن محمّد بن خالد برقی با إسناد خود از عبدالله بن عَجْلان روایت است که او میگوید: سَأَلتُ أبا جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلامُ عَنْ قَولِ اللهِ عَزّ وَ جَلَّ: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى، قَالَ: هُمُ الْأَئِمَّةُ الَّذِينَ لَايأْكلُونَ الصَّدَقَةَ وَ لَاتَحِلُّ لَهُمْ.[1]

«از معنی آیه مودّت از حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام پرسش کردم، در جواب گفتند: مراد از این آیه فقط أئمّه اهل بیت هستند، آن کسانی که صدقه نمی‌خورند و خداوند بر آنان صدقه را حرام فرموده است.»

حسن و قبح أفعال براساس تناسب آن با سعادت انسان سنجیده می شود

سپس خداوند میفرماید: وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً

[1] تفسیر «برهان» ج ۲، ص ۹۷۲

نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ.[1] مراد از اقتراف همان اکتساب است و مراد از حسنه فعلی است که در نزد خدا مورد پسند بوده و بر آن ثواب میدهد. و معلومست که حُسن فعل عبارت از تناسب آن فعل با سعادت انسان و هدف غائی او، و در مقابل، سوء فعل عبارت است از عدم تناسب آن فعل با کمال انسان و ضدّیت آن فعل با وصول به مقصد.

و به همین مناسبت در أخبار ائمّه علیهم السّلام حسنه به ولایت تفسیر شده است؛ چون معنی ولایت، هر قول و فعل و خُلق و علم و شهود و حالی است که در راه مقصود و رسیدن به کمال مطلوب که همان مقام توحید و فنای

[1] [«هر کس کار نیکوئی انجام دهد و حسنه‌ای کسب نماید، برای او در آن عمل نیکش‌می‌افزائیم. همانا خداوند آمرزنده و پاداش دهنده است.»]

عبد از جمیع مراتب نفس و بقای او به بقای حقّ است واقع گردد. و بنابراین چون ولایت ائمّه طاهرین موجب حصول این معنی است، یعنی سیر از ذروه بهیمیت به اوج انسانیت و وصول به افق توحید و ادراک معارف الهیه، لذا محبّت و مودّت و تسلیم محض در برابر فرمان آنها را به ولایت که همان ولایت خداست فعلًا و قولًا و اعتقاداً تفسیر کرده‌اند.

معنای حسنه و سیّئه

و لذا میتوان روی این معنی، حسن و قبح یا حسنه و سیئه یا شقاوت و سعادت را اندازه‌گیری کرد. حسنه عبارت است از هر فعلی که انسان را به مقصود نزدیک کند، و سیئه عبارت است از هر قول یا فعل یا شهود یا حالی که انسان را از مقصد واقعی و مطلوب حقیقی دور گرداند.

و سابقاً بیان کردیم که حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام در خطبه‌ای که در مسجد کوفه بعد از شهادت حضرت أمیرالمؤمنین علیه السّلام ایراد کردند، فرمودند: مراد از اقتراف حسنه مودّت

ما اهل بیت است.

و نیز از زمخشری و فخر رازی نقل کردیم که آنها گفته‌اند: چون این آیه بلافاصله بعد از آیه مودّت آمده است، بنابراین حسنه بطور أعلی و أکمل شامل مودّت اهل بیت خواهد شد.[1]

مراد از اقتراف حسنه مودّت اهل بیت است

و مراد از ازدیاد حُسن، ترقّی و تعالی در راه ولایت و تقویت ایمان و کشف حجب ظلمانی و نورانی است که هر چه مودّت بیشتر گردد، بالملازمه اثرش که همان انشراح صدر و سعه وجود و ادراک معارف است بیشتر خواهد شد. و حصول این آثار شخص را در مرحله عالی‌تری از محبّت و مودّت وارد میکند؛ چون محبّت تابع معرفت است. و این محبّت عالی‌تر در شخص، ایجاد آثار شدیدتری می‌نماید؛ سینه او را گشاده‌تر، قلب او را روشن تر نموده، از هستی

---

[1] همین کتاب، ص ۱۵۶

خود بیشتر خارج نموده و به هستی حق بیشتر متحقّق میکند. و پیدایش این آثاردر انسان موجب پدید آمدن محبّت زیادتری از درجات محبّتهای سابقه میگردد.

تلازم معرفت و محبّت با یکدیگر و تقویت هر یک دیگری را

و بطور کلّی هر درجه از محبّت در انسان ایجاد اثری خاص نموده، و هر مرتبه از حصول این آثار در انسان محبّت زیادتری ایجاد میکند. و دائماً محبّت و معرفت روی یکدیگر اثر نموده محبّت و ادراک معارف و حقائق هر یک مؤید و مقوّی دیگری خواهند بود. این موجب تکامل آن و آن موجب زیادتی این خواهد شد، تا اینکه انسان را از تمام مراتب خودپسندی و هوای نفس و استکبار و شخصیت طلبی و اتّکاء به نفس و سایر صفات محدوده مقیده خارج کرده، به خدا دوستی و خدا پرستی و اتّکاء به خدا و فنای از جمیع مراتب هستی و اندکاک در حقّ و جلوات و صفات و أسماءِ حُسنای او وارد میکند. و این درجه کامل از ولایت

است که حصول آن مترتّب بر حصول درجات و مراتب مادون آن خواهد بود.

حصول کمال جز با ارتباط قلبی با أرواح طاهر معصومین علیهم السّلام ممکن نیست

و خلاصه آنکه حصول کمالات نفسانی متوقّف بر طیّ راه محبّت و فنای در محبوب است. و این به پیروی از نفوس مطهّره و طاهره و اتّصال روحی با ارواح آنان حاصل خواهد شد؛ و همین است سرّ لزوم ولایت اهل بیت طاهرین.

روایت امّ سلمه در جمع شدن اهل‌بیت با رسول خدا صلوات الله علیهم در زیر کساء

رَوَى الثّعلَبىُّ فِى تَفسير هذِهِ الأَيةِ عَن أُمِّ سَلَمةَ عَن رسولِ اللَهِ صلَّى اللَهُ عَلَيهِ و ءَالِهِ أَنَّهُ قَالَ لفاطمةَ عليها السّلام: ائْتِينِى بِزَوجِك وَ ابْنَيك! فَأَتَتْ بِهِمْ فَأَلْقَى عَلَيهِمْ كسَآءً ثُمَّ رَفَعَ يدَهُ عَلَيهِمْ، فَقَالَ: اللَهُمَّ هَؤُلَآءِ ءَالُ مُحَمَّدٍ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِك وَ بَرَكاتِك عَلَى ءَالِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّك حَمِيدٌ مَجِيدٌ. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَرَفَعْتُ الكسَآءَ لِأَدْخُلَ

بَينَهُمْ، فَاجْتَذَبَهُ و قَالَ: إِنَّك لَعَلَى خَيرٍ.[1] «ثعلبی در تفسیر خود از امّ سلمه از رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله

روایت میکند که: آن حضرت به فاطمه علیها سلام الله فرمودند: شوهرت و دو پسرت را بیاور! فاطمه آنها را حاضر کرد، پس حضرت به روی آنان کسائی انداختند و سپس دستهای خود را به آسمان بلند نموده گفتند: بار پروردگارا این جماعت آل محمّدند، پس درودهای خود و برکات خود را بر آل محمّد بفرست، زیرا که تو ستوده و بزرگواری.

امّ سلمه میگوید: من کساء را برداشتم که خود را از زمره اهل بیت و داخل انها نموده باشم، حضرت کساء را کشیدند و گفتند: تو در راه خیر هستی (ولی جای تو اینجا نیست).»

در ادامه آیات میفرماید: أم یقولون افتری علی اللَه کذبا فإن یشإ اللَه یختم علی قلبك و یمح اللَه الباطل و یحق الحق بکلمته إنه علیم بذات الصدور.[2]

---

[1] تفسیر «برهان» ج ۲، ص ۹۷۳

[2] [«آیا میگویند به خدا افتراء بسته است؟! اگر خداوند بخواهد بر قلب تو مُهر میزند و وحی را منقطع میسازد. خداوند باطل را محو و نابود میکند و حق را به وسیله کلمات خود ثابت و پابرجا میدارد؛ او به اسرار دلها

متخلّف از دستور مودّت أهل‌بیت متخلّف از رسالت پیامبر است

نزول آیه مودّت که در حقیقت ارجاع امّت به اهل بیت رسالت بود، آن هم با آن تعبیر بسیار قوی که اجر رسالت قرار داده شده و متخلّف از آن ناقض عهد رسول خدا و امتناع کننده از ادای مزد آن حضرت بشمار آمده، برای بسیاری از منافقین و سنگین دلان ناگوار بود.

آن أفرادی که از آراء شخصیه و أهواء نفسیه تنازل نمی‌نمودند و از ابراز سلیقه و رأی در مقابل رسول خدا و فرمان خدا خودداری نمی‌کردند و در بسیاری از امور متوقّع بودند که رسول خدا از رأی آنان پیروی کند و از سلیقه و روش آنان‌تبعیت بنماید، هیچگاه نمی‌توانستند خود را حاضر کنند که بعد از رحلت آن حضرت مطیع و منقاد جانشین آن حضرت گردند و آراء و افکار خود را مُندکّ در

داناست.»]

رأی و امر آن وصیّ و خلیفه بنمایند و تسلیم وی گردند، و در امور خود بدو مراجعه کنند و او را حامی خود و حَلّال مشاکل قرار داده، از هر گزند و رنجی بدو پناه برند.

نسبت افتراء بر خدا به پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، توسّط بعضی از منافقین

اعتراض منافقین امّت به دستور مودّت أهل بیت علیهم السّلام

بنابراین بدنبال نزول آیه مودّت گفتند که: محمّد به خدا افترا بسته و از نزد خود وجوب مودّت اهل بیتش را بر ما تحمیل می‌نماید.

در «کافی» از حضرت أبی جعفر علیه السّلام در ضمن تفسیر آیه: وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً، روایت است که آن حضرت میفرمایند:

فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ عِنْدَ ذَلِك بَعْضُهُم لِبَعْضٍ: أَمَا يكفِى مُحَمَّدًا أَنْ يكونَ قَهَرَنَا عِشْرِينَ سَنَةً حَتَّى يرِيدَ أَنْ يحْمِلَ أَهْلَ بَيتِهِ عَلَى رِقَابِنَا. وَ لَئِنْ قُتِلَ مُحَمَّدٌ أَوْ مَاتَ

لَنَنْزِعَنَّهَا مِنْ أَهْلِ بَيتِهِ لَانُعِيدُهَا فِيهِمْ أَبَدًا.[1]

«منافقین گفتند که: آیا برای محمّد کافی نبود که مدّت بیست سال خود او بر ما حکومت کرد و ما را مقهور اراده و تسلیم اوامر خود نمود، تا آنکه حالا می‌خواهد اهل بیت خود را برگردنهای ما سوار کند و ما را مطیع و مُنقاد آنها گرداند. اگر محمّد کشته شود یا بمیرد، ما ولایت را از اهل بیت او بیرون می‌آوریم و أبداً به آن خاندان دیگر نخواهیم سپرد.»

در اینحال خداوند پیغمبرش را از سرّ درونی و نجوای مخفیانه آنها مطّلع کرد که آنها میگویند: محمّد به خدا افترای دروغ بسته است. ای محمّد! این آیه از طرف خدا نازل شده است که بر مردم تلاوت کنی و فضائل و مناقب اهل بیت را بیان کنی و مردم را به محبّت و مودّت آنان دعوت کنی. این از طرف تو نیست، این بدست تو نیست. اگر خدا می‌خواست مُهر بر قلب تو میزد تا آنکه دیگر وحی بر تو نازل نشود و انوار ملکوتی را مشاهده ننمائی و از درون، اتّصال به عالم غیب‌و کلام جبرائیل امین

---

[1] «تفسیر برهان» ج ۲، ص ۹۷۰

پیدا ننمائی. اگر خدا می‌خواست قلب تو را از ادراک حقائق

و زبان تو را از فضائل اهل بیت می‌بست و راه وحی را به روی تو مسدود می‌نمود تا دیگر از لزوم محبّت و مودّت آنها دم نزنی، لکن خدا چنین خواسته است.

امّا بدان که خداوند باطل را محو و نابود میکند، و جَوَلان آنرا تبدیل به سکون، و حرارت آن را تبدیل به سردی و فسردگی می‌نماید، و حق را تثبیت می‌نماید و او را زنده و بادوام و مؤثّر قرار میدهد. دشمنان اهل بیت را از بین می‌برد. و کلمات الهی را که وجود مقدّس و ذوات مطهّره معصومینند إلی الأبد زنده و با ارزش و با اثر قرار میدهد.[1]

روایت امام باقر علیه السّلام در تفسیر آیه: «فَإِن يَشَإِ اللَهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِکَ»

در «کافی» از حضرت باقر علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند: يقولُ: لَوْ شِئْتُ حَبَسْتُ عَنْك الْوَحْىَ فَلَمْ تَكلَّمْ بِفَضْلِ أَهْلِ بَيتِك وَ لَابِمَوَدَّتِهِمْ وَ قَدْ قَالَ اللَهُ تَعَالَى: «وَ يمْحُ اللَهُ الْبطِلَ وَ يحِقُّ

[1] تفسیر «برهان» طبع سنگی، ج ۲، ص ۹۷۱؛ و از طبع بنیاد بعثت، ج ٤، ص ۸۱۷

الْحَقَّ بِكلِمتِهِ» يقُولُ: يحِقُّ لِأَهْلِ بَيتِك الْوِلَايةَ. ﴿إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ﴾ يقُولُ:

بِمَا أَلقَوْهُ فِی صُدُورِهِمْ مِنَ الْعَدَاوَةِ لِأَهْلِ بَيتِك وَ الظُّلْمِ بَعْدَك.[1]

«خداوند به پیغمبر خطاب فرمود: اگر می‌خواستم وحی را از تو بر میداشتم تا دیگر در فضیلت اهل بیتت سخن نگوئی و از مودّت آنها دم نزنی، و خدا میفرماید که: خدا باطل را محو و نابود میکند و حق را به کلمات خود ثابت و پا برجا میدارد؛ یعنی برای اهل بیت تو ولایت را تثبیت میکند. و میفرماید: خداوند به رازهای نهفته و اسرار دلها داناست؛ یعنی به آنچه دشمنان اهل بیت از کینه و حسد در سینه‌های خود مخفی نموده و ستم هائی که بعد از تو به اهل بیت طاهرین تو وارد می‌آورند علیم و آگاه است.»

روایت امام باقر علیه السّلام درباره شأن نزول آیه مودّت

---

[1] تفسیر «صافی» ج ۲، ص ٥١٤

و قمّی نیز در تفسیر خود از حضرت باقر علیه السّلام حدیث میکند که: أنصار مدینه خدمت رسول خدا مشرّف شدند و گفتند که: ما مسلمانان را مأوی

دادیم و نصرت نمودیم، حال مقداری از اموال ما را قبول بنما و در حوادثی که برای شما پیش آمد میکند خرج کن. خداوند آیه مودّت را نازل نمود: ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً﴾ یعْنِی عَلَی النُّبُوَّةِ، ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى﴾ أَیْ فِی أَهْلِ بَیتِهِ.

سپس حضرت باقر فرمودند: آیا هیچ ندیده‌ای که شخصی رفیقی دارد و آن رفیق در دل خود نسبت به اهل خانه این شخص نیت سوئی دارد و لذا دل آن شخص در تشویش است. خداوند عزّوجلّ خواسته است که در نفس رسول خود صلّی الله علیه و آله هیچ ناراحتی از طرف امّتش نسبت به اهل بیت نباشد، بنابراین مودّت ذوی القربی را واجب نموده است. بنابراین اگر امّت به این آیه عمل کنند به حکم واجبی عمل نموده‌اند و اگر ترک کنند حکم واجبی را ترک نموده‌اند.

چون پیغمبر آیه مودّت را بر صحابه قرائت کردند، از نزد رسول خدا برخاستند و بعضی به یکدیگر می‌گفتند که: ما اموال خود را به آن حضرت عرضه داشتیم قبول نکرد و گفت که: باید بعد از من

برای دفاع از اهل بیت من کارزار کنید، و جمعی گفتند: ایجاب مودّت از ناحیه خدا نیست، بلکه رسول خدا از پیش خود گفته و به خدا نسبت داده است، و انکار کردند.

خداوند ولایت أهل بیت علیهم السّلام را در دل مُوالیان آنها تثبیت میکند

و سپس آیه: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى نازل شد، و خداوند وعده داد که: يمْحُ اللَهُ الْبطِلَ وَ يحِقُّ الْحَقَّ بِكلِمتِهِ يعْنِى بِالْأَئِمَّةِ وَ الْقَآئِمِ مِنْ ءَالِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَهِ عَلَيهِمْ.[1] «خداوند باطل را هلاك می‌سازد و حق را در دل موالیان و شیعیان به کلمات خود که ائمّه طاهرین و حضرت قائم آل محمّد علیهم السّلام‌اند تثبیت میکند و برقرار میدارد.» و در روایتی که ابن بابویه از حضرت رضا علیه السّلام در مجلس مأمون

روایت امام رضا علیه السّلام درباره اعتراض منافقین به آیه مودّت

نقل میکند که حضرت آیات اصطفاء را که دوازده

---

[1] تفسیر «صافی» ج ۲، ص ٥١٤؛ و تفسیر «برهان» ج ۲، ص ۹۷۲

فقره است قرائت کردند، در آنجا حضرت روایتی را از آباء خود از حضرت سید الشّهداء علیهم السّلام روایت میکند که: مهاجرین و أنصار خدمت رسول اللَه آمدند و عرضه داشتند: هَذِهِ أَمْوَالُنَا وَ دِمَآؤُنَا فَاحْكمْ فِيهَا مَأجُورًا، أَعْطِ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيرِ حَرَجٍ. گفتند: «این اموال ما و این جانهای ما همه متعلّق به توست. به هر کس که می‌خواهی از این اموال ببخش، و خونهای ما را به هر راه که می‌خواهی بریز.» در این حال آیه مودّت نازل شد.

چون صحابه از خدمتش برخاستند، منافقین گفتند: علّت آنکه پیغمبر اموال ما را نپذیرفت برای آن بود که اهل بیت خود را بر ما مسلّط گرداند و ما را بر مودّت و اطاعت آنها تحریض و ترغیب کند، این حکم را او از جانب خدا نیاورده بلکه خود به دروغ به خدا نسبت داده است؛ آیه نازل شد: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً. پیغمبر آنها را طلب فرمود و این آیه افتراء را بر آنها قرائت فرمود.

فَبَكوْا وَ اشْتَدَّ بُكآؤُهُمْ فَأَنْزَلَ اللَهُ عَزَّوَجَلَّ: وَ هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئاتِ وَ يَعْلَمُ

ما تَفْعَلُونَ.[1] «همه گریه کردند و گریه آنها شدید شد. در این حال خداوند این آیه را فرستاد که: پروردگار، آن خدائی است که توبه را از بندگان خود قبول میکند و از گناهان در میگذرد. و به هر کار که دست زنید او دانا و آگاه است.»

کسانی که حکم مودّت اهل‌بیت را قبول کنند، دعایشان مستجاب و حاجاتشان برآورده می‌شود

و در تفسیر «صافی» نیز این روایت را از «عیون أخبار الرّضا» از سید الشّهداء علیه السّلام روایت کرده است.[2] و سپس خداوند در ادامه آیات میفرماید: وَ یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ الْکافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ.[3]

یعنی خداوند مژده داد که آن کسانی که این حکم را قبول نموده و مودّت اهل بیت را به جان

---

[1] تفسیر «برهان» ج ۲، ص ۹۷۱

[2] تفسیر «صافی» ج ۲، ص ۵۱۵

[3] [«و خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، می‌پذیرد و قبول می‌نماید، و از فضل و رحمت خود بر ایشان می‌افزاید، و برای کافران عذابی سخت و دردناک خواهد بود.»]

پذیرفته‌اند، آنهائی هستند که ایمان واقعی به خدا آورده و با عمل صالح و پیروی از دستورات خدا و تبعیت از مقام ولایتِ اهل بیت دائماً خداوند از فضل و رحمتش به آنها إفاضه نموده و بیشتر از استحقاق آنها آنان را از جام محبّت و ولایت اهل بیت سرشار نموده است. خداوند آنها را قبول درگاه خود فرموده و به ندای آنان و ایمان آنان پاسخ مثبت داده، دعای آنها را مستجاب و حوائج آنها را بر می‌آورد. لکن آنها که روی حق را می‌پوشانند و با وجود این تصریحات حاضر بر تبعیت نیستند، عذاب آنها بسیار سخت و دردناک خواهد بود.

در «مجمع البیان» ذیل این آیه شریفه از ابن عبّاس نقل میکند که: پیغمبر به دنبال آن جماعت فرستاد و به آنها بشارت داد، و قال: وَ یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا. «و فرمود: خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند پاسخ مثبت می‌دهد.» و هُمُ الَّذِینَ سَلَّمُوا لِقَوْلِهِ.[1] «و ایشان آن افرادی هستند که تسلیم او شده‌اند و گفتار او را

[1] «مجمع‌البیان» ج ۵، ص ۲۹

پذیرفته‌اند.»

و نیز در «مجمع البیان» از حضرت رسول اللَه روایت است که آن حضرت درباره گفتار خداوند: وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، فرمودند: الشَّفَاعَةُ لِمَنْ وَجَبَ لَهُ النَّارُ مِمَّنْ أَحْسَنَ إِلَیهِمْ فِی الدُّنْیا.[1] «مراد شفاعت کردنِ کسانی است که به

این مؤمنین إحسان نموده باشند، گرچه آتش برای آنان حتم و واجب باشد.»

آیه مودّت و سه آیه بعد آن درباره أهل بیت علیهم السّلام نازل شده است

روایاتی که از ائمّه اهل بیت وارد شده صریح است در آنکه این چهار آیه یعنی آیه مودّت و سه آیه بعد درباره اهل بیت نازل شده است. و ما بعضی از آنها را در تفسیر این آیات مبارکات از حضرت رسول أکرم و أمیرالمؤمنین و حضرت امام حسن و امام حسین و حضرت سجّاد و امام محمّد باقر و امام جعفر صادق و حضرت علیّ بن موسی الرّضا علیهم

---

[1] همان مصدر، ص ۳۰

صلوات الله و سلامه أجمعین در طیّ بحثهای متوالی بیان کردیم.

و علاوه از ائمّه اهل سنّت مانند «تفسیر ثعلبی» و «بَغَوی» و «کشّاف» و «فخر رازی» و «محیی الدّین بن عربی»، و از کتب دیگری مانند «الصّواعق المحرقة» که از طبرانی و بزار نقل نموده بود، و مانند «مستدرک» حاکم و «مسند» احمد حنبل و «صحیح» بخاری و مسلم، روایات زیادی در تفسیر آیه مبارکه مودّت نقل نمودیم؛ بطوریکه بطور قطع و یقین معلوم شد که مراد از قربی، آل محمّد صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین هستند که حضرت أحدیت به عنوان شریف ترین فرضیه بر امّت آن حضرت، یعنی به عنوان أداء اجر رسالت، مودّت آنان را فرض و واجب نموده است.

مودّت اهل بیت علیهم السلام بر اساس طهارت تمام مراتب وجودی و سعه روحی آنهاست

و این منزل عالی و مقام سامی که خداوند به آنها عنایت فرموده است صرفاً بر اساس طهارت تمام مراتب وجودی آنها و سعه روح و اسرار الهی است

که در آنها به ودیعت نهاده شده، و روی این زمینه خلفاء حضرت ختمی مرتبت قرار گرفته‌اند. آنان خلفای خدا در روی زمین، و اولیای او در بسط و قبض، و حجج بالغه و امناء رسول أکرم و سفراء وحی در امر و نهی او هستند که بر اساس این معنی، دوستدار آنان دوستدار خدا و مبغض آنان نیز مبغض خدا خواهد بود.

أشعار فرزدق در محبّت اهل بیت علیهم السّلام

فرزدق شاعر گوید:

«آنان از گروهی هستند که محبّت به آنها دین و بغض به آنان کفر است، و نزدیکی و تقرّب به آنان موجب نجات و مصونیت از آفات و بلاهای زمینی و آسمانی است. هر گاه از اهل تقوی و طهارت سخنی به میان آید آنان علمداران و پیشوایان آنها خواهند بود، و اگر گفته شود: بهترین أفراد روی زمین چه کسانند؟ در جواب، آنان را معرّفی نموده و نشان میدهند.»

تلاش معاندین برای پوشاندن فضائل اهل بیت علیهم السّلام

ولیکن معاندین اهل بیت تا آنجا که توانستهاند خواستهاند نور آنها را خاموش و فضائل آنان را مستور دارند. و با هر حربه و بیانی روایات وارده از رسول خدا راجع به مناقب آنان را تحریف، و آیات قرآنیه که درباره آنان نازل شده است را بر خلاف آن تأویل و تفسیر بنمایند.

غافل از آنکه: إِنَّ اللَهَ بلِغُ أَمْرِهِ،[1] و دیگر آنکه: وَ اللَهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ،[2] و دیگر آنکه: يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ.[3]

«خداوند به امر خود میرسد و عقب نمی‌ماند». «و خداوند بر امر خود غالب می‌آید و شکست نمی‌خورد». «آنها میخواهند با زبانهای خود و دهانهای خود نور خدا را خاموش کنند، لکن خداوند نور خود را به همه جا خواهد

---

[1] «الفصول المهمّة» ص ۲۲۰

[2] قسمتی از آیه ۳، از سوره ٦٥: الطّلاق

[3] قسمتی از آیه ۲۱، از سوره ۱۲: یوسف

رسانید و به سر حدّ کمال و تمام خواهد برد، گرچه بر کافران ناگوار و ناپسند باشد.»

مثلًا ملاحظه نمودید که بعضی آیه را این قسم معنی کرده بودند که:

ای پیغمبر! بگو من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم مگر آنکه روی عنوان خویشاوندی که من با شما دارم مراعات مودّت و صله مرا بنمائید.

جواب إشکالات مخالفین نسبت به آیه مودّت، با توجّه به روایات وارده

و ما پیش از آنکه در روایات وارده در این موضوع بحث کنیم پاسخ آن را بیان کردیم، لکن فعلًا که روایات وارده در تفسیر آیه مبارکه را از طریق شیعه و سنّی مفصّلًا ذکر نمودیم پاسخ آن بسیار روشن‌تر خواهد بود؛ زیرا:

اوّلًا: گفته میشود که: آیه مودّت در مدینه نازل شده است، همانطور که از «تفسیر ثعلبی» و «بغوی» و غیر آنها نقل کردیم، و مشرکین قریش که أرحام رسول اللَه بودند در مدینه نبودند، تا آنکه پیغمبر بفرمایند: حال که ایمان نمی‌آورید مراعات قرابت و خویشی را نموده،

مرا آزار نرسانید و به من مهربانی کنید.

و ثانیاً: سبب نزول این آیه، همانطور که سابقاً ذکر شد، آن بود که أنصار اموال خود را به رسول خدا عرضه داشتند، یا بر بنی‌هاشم مفاخرت می‌نمودند و خداوند این آیه را فرستاد که: رسول خدا محتاج به اموال شما نیست، شما با ذوی القربای آن حضرت مودّت کنید؛ بنابراین خطاب به أنصار یا أنصار و مهاجرین بوده است؛ نه به کفّار قریش.

خطاب آیه مودّت به مهاجرین و انصار از مسلمین است نه به کفّار

و ثالثاً: اصولًا خطاب به مشرکین قریش غلط است، زیرا قبیح است از شخص حکیم که از کسی که برای او کاری نکرده است مزد طلب نماید. و طلب کردن مزد رسالت از مشرکینی که ایمان نیاورده‌اند بلکه در انکار و تکذیب پیغمبر حدّ أعلی و مبالغه را إعمال نموده‌اند صحیح نیست. مزد خواستن نسبت به کسانی صحیح است که ایمان آورده و از مزایای اسلام و ایمانِ به آن حضرت

بهره‌مند شده باشند، آنگاه به آنها گفته میشود که: مزد بدهید، و مزدْ مودّت به ذوی القربی است.

و رابعاً: این گفتار، مخالف با نصوص کثیری است که درباره شأن نزول این آیه وارد شده است که درباره حضرت علیّ بن أبی‌طالب و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السّلام میباشد. و ما در طیّ بحثهای سابق این نصوص را ذکر کردیم.

عکرمه مردی حدیث‌ساز و کذّاب و دشمن اهل بیت علیهم السّلام بود

و خامساً: این قول، گفتار عِکرِمه است که گروهی از عمّال بنی امیه و حدیث سازانِ آنها از دشمنان اهل بیت، از او پیروی کرده‌اند. در دشمنی و عداوت عِکرِمه و مُقاتِل بن سلیمان نسبت به اهل بیت و بغض و عداوت آنها به أمیرالمؤمنین، برای هیچ کس جای تردید نیست؛ زیرا عکرمه از خوارج و از طائفه حَروریه و أباضیه است که به مصر مسافرت کرد و از آنجا به بلاد مغرب رفت و آنها را به عداوت أمیرالمؤمنین

دعوت کرد. جماعت خوارج که در مغرب زمین نشو و نما یافتند همه از تبلیغات سوء عکرمه بوده است. علاوه مردی کذّاب و حدیث ساز و تارك صلوة و مائل به غنا بوده است. أحادیثی را از پیش خود ساخته و به عبداللَه بن عبّاس و به عبداللَه بن مسعود نسبت داده است که بر همین اساس علیّ بن عبداللَه بن عبّاس و علیّ بن عبداللَه بن مسعود، به علّت دروغهائی که به پدران آنها نسبت داده است، او را تنبیه و تعزیر نمودند.

و همچنین بسیاری دیگر از فضائح او و فضائح مقاتل را مرحوم سید شرف الدّین از کتاب «میزان الاعتدال» ذهبی نقل کرده است.[1]

و امّا خبری که در «صحیح بخاری» وارد است و این قول را به ابن عبّاس نسبت داده است، آن خبر از طریق محمّد بن بشّار از محمّد بن جعفر وارد شده

[1] «الفصول المهمّة» ص ۲۰۹ تا ص ۲۱۱

است، و تمام جماعت امامیه بر ضعف این دو نفر راوی اتّفاق دارند، بلکه همانطور که در «میزان الاعتدال» وارد شده است یحیی بن معین بر ضعف محمّد ابن بشّار تصریح نموده و فلّاس او را دروغگو شمرده است.

به هرحال از ابن عبّاس در تفسیر آیه مودّت، غیر از تفسیر به ذوی القربی و اهل بیت رسول خدا حدیث صحیحی نقل نشده، و آنچه با أسناد صحیح از او رسیده است ذوی القربی را به علیّ بن أبی‌طالب و فاطمه و دو فرزند آنها تفسیر نموده، و حسنه را در آیه شریفه به مودّت آنان تفسیر کرده است.[1]

دو اعتراض دیگر نسبت به آیه مودّت؛ اعتراض اوّل و پاسخ آن

بعضی از اهل تسنّن راجع به آیه مودّت دو اعتراض دیگر کرده‌اند:

اوّل آنکه: اگر مراد از قربی اهل بیت رسول اللَه باشد، باید بگوید: إلّا المَودّةَ لِلقُربیَ، یا آنکه بگوید: إلّامودّةَ القُربیَ؛ یعنی مودّت ذوی القربای من یا مودّت

[1] «الفصول المهمّة» ص ٢٢٤

متعلّقه به ذوی القربای من. ولیکن در آیه، إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وارد شده است؛ یعنی مودّت درباره نزدیکی و خویشاوندی.

پاسخ این اشکال را ما در اوائل بحث داده و از زمخشری در «کشّاف» که استاد بلاغت است نقل کردیم که لفظ «فی» به معنی ظرفیت است،[1] و از نقطه نظر بلاغت و ادبیت حاوی معنائی شامخ است که أبداً لفظ لامِ اختصاص یا اضافه مودّت به قربی آن معنی را نمی‌رساند.

إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى میرساند که آن نفوس قدسیه ظروف برای محبّت هستند و آنها موضع و موقع محبّت و مودّت باید بوده باشند، و امّت باید محبّت خود را در آنها متمکّن نمایند و آنها را مکان و محلّ محبّت خود گیرند. و الحقّ زمخشری در اینجا نکته دقیق و بسیار لطیفی را بیان کرده است که تضلّع و

[1] همین کتاب، ص ۹۶

قدرت او را در علم بلاغت میرساند.

اعتراض دوّم: آیه مودّت شامل حسنین علیهما السّلام نمی‌شود؛ و پاسخ آن

اعتراض دوّم آنکه: این آیه در سوره شوری است و سوره شوری در مکّه معظّمه نازل شده است و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السّلام در مدینه منوّره متولّد شده‌اند؛ و ممکن نیست که مقصود از این آیه مودّت آنها باشند.[1]

پاسخ آنکه: این آیه و سه آیه بعد از این آیه قطعاً در مدینه نازل شده است. أخبار متظافره‌ای را که سابقاً از طریق اهل بیت نقل نمودیم و نیز از «مجمع البیان» از ابن عبّاس و قَتاده و از أبوحمزه ثُمالی و از تفسیر ثعلبی و بَغَوی مفصّلًا ذکر کردیم، بطور یقین و قطع میرساند که در مدینه نازل شده است.

بالأخصّ آن أخبار کثیره با طرق مختلفه که شأن نزول این آیه را تشرّف أنصار به حضور رسول الله و عرضه نمودن اموال خود را بدان حضرت بیان

---

[1] «الفصول المهمّة» ص ٢٢٦

میکند، شاهد و گواه صادق است بر مدنی بودن این آیه؛ برای آنکه مخاطبین به این آیه أنصار، یا أنصار و مهاجرین بوده‌اند، و در مکّه معظّمه قبل از هجرت از أنصار کسی نبوده است.

قرار گرفتن آیه مودّت در سوره شوری که مکّی است منافاتی با مدنی بودن آیه ندارد

و منافات ندارد که سوره شوری در مکّه نازل شده باشد، ولی این چهار آیه که در مدینه نازل شده است در بین آیات سوره شوری قرار گرفته باشد؛ چون ترتیب جمع‌آوری و تدوین قرآن مجید مسلّماً بر ترتیب نزول آیات نیست، و در این مساله بین شیعه و سنّی خلافی نیست. چه بسیار از سوره‌های مکّی که در آنها آیاتی که در مدینه نازل شده است قرار دارد و چه بسیار از سوره‌های مدنی که در آنها آیات مکّی موجود است.

اغلب سوره‌های اواخر قرآن مجید مکّی است و اغلب سوره‌های اوائل قرآن مدنی است. بنابراین اگر بنا بود جمع و ترتیب قرآن به ترتیب نزول باشد،

باید سوره‌های آخر قرآن در اوّل قرار داده شود و سوره علق که اوّلین سوره‌ای است که بر رسول الله نازل شده در اوّل قرآن قرار گیرد، و سوره برائت که بنا بر نقل بخاری از سلیمان بن حرب از شعبه، و بنا به روایت مسلم از بِندار از غُندَر از شعبه، آخرین سوره نازله بر رسول خدا بوده است، در آخر قرآن قرار گیرد؛ یا آنکه سوره مائده که به روایت اهل بیت آخرین سوره نازله بر رسول أکرم است در آخر قرآن قرار گیرد.

و اگر کسی بخواهد حقیقت این موضوع را دریابد، به بحث در اوائل سور از تفسیرهای «مجمع البیان» و «تفسیر طبری» و «رازی» و «کشّاف»، یا به اوائل سور از قسمت تفسیر کتاب «إرشاد السّاری فی شرح صحیح البخاری» مراجعه کند تا بداند که در این معنی هیچ جای خلاف و تردیدی بین بزرگان گذشته و متأخّرین نیست.

و بناءً علی هذا با ملاحظه آنکه آیات مدنی در بعضی از سوره‌های مکّی واقع شده است و بالعکس، و اینکه توصیف سوره‌ها به مکّی بودن یا مدنی بودن تابع أغلب آنهاست نه همگی آیات آنها، چه بُعدی

دارد که سوره شوری سوره مکّی باشد ولی چهار آیه که در مدینه منوّره بر رسول الله راجع به مودّت اهل بیت نازل شده است در بین آیات مکّیه قرار داده شده باشد.

و بعد از اینگونه وضوح به چه علّت معترضین می‌توانند این أخبار متظافره بلکه متواتره‌ای را که درباره تفسیر این آیه به مودّت اهل بیت از رسول خدا روایت شده است، ردّ کنند و به مجرّد آنکه سوره شوری مکّی است، این آیه را از اهل بیت منصرف گردانند؟ و چه کسی به آنها وحی کرده است که این سوره مانند أغلب سوره‌های مکّیه نیست که توصیف به مکّی بودن به اعتبار أغلب آیات آن باشد؟

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ ما تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدى.[1]

«اینها أفرادی هستند که با وجود آنکه از جانب خدا إتمام حجّت شده و راه هدایت به آنها گوشزد شده است، از خیالات باطله و هواهای نفس

[1] قسمتی از آیه ۲۳، از سوره ۵۳: النّجم

امّاره خود دست بر نمی‌دارند و تنها از آن پیروی می‌کنند.»

علاوه بر این، بر فرض آنکه از تمام این مطالب صرف نظر کنیم و بر فرض آنکه بگوئیم آیه مودّت در مکّه نازل شده باشد، چه مانعی دارد که این آیه مبارکه شامل حسنین علیهماا لسّلام بگردد، گرچه آنها بعداً در مدینه متولّد گردند؛ چون مودّت به ذوی القربی اختصاصی به خصوص آن أفرادی که در زمان نزول آیه حیات داشته باشند ندارد، بلکه هر کس دارای این عنوان باشد آیه شامل او میگردد.

مطالب قرآن کلّی است و بر همه مصادیق خود به تدریج منطبق میگردد

بنابراین مصداق آیه مودّت در زمان رسول خدا در مکّه، أمیرالمؤمنین و فاطمه زهراء بوده‌اند و در مدینه منوّره حسنین علیهما السّلام نیز مصداق آیه قرار گرفته و سپس هر یک از ائمّه إثنا عشر علیهم السّلام مصداق برای این عنوان قرار می‌گیرند. و کسی که به لسان قرآن آشنا باشد میداند که مطالب قرآن کلّی است، و به تدریج هر مصداقی از آن کلّی در خارج متحقّق گردد، آن کلّی بر او منطبق خواهد

شد. پیغمبر خدا در مکّه مکرّمه وجوب مودّت ذوی القربی را بر امّت از طرف خدا قرائت کرده است، چه ذوی القربای موجود و چه ذوی القربائی که بعداً بوجود بیایند.

مثل آنکه فرمود: يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ.[1] «خداوند به شما وصیت میکند درباره اولاد خود که چنانچه از دنیا رفتید هر پسر دو برابر سهمیه دختر بردارد.» این وصیت اختصاص به أفراد آن زمان نسبت به خصوص پسرها و دخترهای موجود در وقت نزول آیه ندارد، بلکه تا روز قیامت شامل هر دسته از أفراد نسبت به پسرها و دخترهائی که بعد از نزول آیه بلکه قرنها بعد متولّد میشوند خواهد شد.

بنابراین چه فرقی است بین این آیه و آیه مودّت که هر دو به یک منوال و به یک سیاق هر جا موضوع خود را یافتند بر آن منطبق گردند؟

إخبار غیبی رسول أکرم صلّی الله علیه وآله

[1] صدر آیه ١١، از سوره ٤: النّسآء

وسلّم بر مکّی بودن آیه مودّت

و امّا روایاتی که از رسول خدا نقل شد که آن حضرت مودّت فی القربی را به مودّت حسنین علیهما السّلام تفسیر نموده‌اند، ممکن است که این بیان رسول خدا بعد از تولّد آنها در مدینه بوده است، یا آنکه آن حضرت در مکّه قبل از تولّد آنها آیه را به مودّت آنها تفسیر کرده و از روی علم غیبی که از علائم نبوّت آن حضرت بوده است، حضرت إخبار به تولّد آنها در مدینه و سپس ایجاب مودّت آنان نموده است.

برخی از إخبارات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم از جریانات بعد از خود

چه بسیار إخباراتی که رسول خدا از علم غیب خود دادند و از جریانات و حوادث بعدی، امّت را مطّلع نمودند که آنها بعداً مو به مو واقع شد.

مانند آنکه فرمودند: خلفای من دوازده نفرند.

یا آنکه از حادثه جنگ جمل و سگهای حوأب خبر دادند.

و یا آنکه از قتل عمّار بن یاسر و اینکه او را گروه ستمگر شهید می‌کنند خبر دادند.

یا آنکه خبر دادند از ناکثین و قاسطین و مارقین؛ آن سه دسته‌ای که بعد ازرسول خدا بر أمیرالمؤمنین خروج کرده، یک دسته پیمان شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند، و یک دسته از حق منحرف شده و به عنوان ستم و بیداد جنگ صفّین را بپا داشتند، و یک دسته مانند تیری که از کمان رها شود از دین خارج شده و به عنوان گروه خوارج جنگ نهروان را تشکیل دادند.[1]

یا إخبارات آن حضرت راجع به حِقد و حسد و کینه‌های بعضی که با أمیرالمؤمنین داشتند و فرمودند بعد از موت من ظاهر خواهد شد.

و إخبار به آنکه أشقی الآخرین، علیّ بن أبی‌طالب سید الوصیین علیه السّلام را با ضرب شمشیر می‌کشد و ضربت بر سرش میزند و محاسن

---

[1] «شرح نهج البلاغة» ابن أبی‌الحدید، طبع بیروت، ج ۱، ص ۲۰۱، قَولُه عَلیه السّلام: سَتُقاتِلُ بَعْدی النّاکثینَ وَ القاسِطینَ وَ المارِقینَ. و هَذا الخبرُ من دلآئل نبوّته صلوات الله علیه لأنّه إخبارٌ صریحٌ بالغَیب لا یحتمل التَّمْویهَ و التَّدْلیسَ.- إلی ءاخِرِ ما ذکره. [«گفتار آن حضرت- که بر او سلام باد-: پس از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی نمود. و این خبر از نشانه‌های نبوّت آن حضرت صلوات الله علیه است؛ زیرا إخباری صریح از غیب است که در آن احتمال حیله و تدلیس وجود ندارد.- تا آخر آنچه را که ذکر نموده است.»]

سفیدش به خون سرش رنگین میشود.

و إخبار از حال دخترش و جگر گوشه‌اش که بعد از رحلتِ او اوّلین کسی است که به آن حضرت ملحق میشود.

و إخبار از شدائد و مصائب حضرت امام حسن علیه السّلام و زهر خوردن آن حضرت.

و إخبار از مصائب سید الشّهداء علیه السّلام در زمین کربلا و از بلا و قتل و إسارت و عطش که به اهل بیتش میرسد.

و إخبار از حکّام جور که بعد از آن حضرت بر مردم حکومت می‌کنند.

و إخبار از قبائح بنی امیه و بنی مروان که مدّت هزار ماه بر مردم حکومت می‌کنند.

و إخبار از روی کارآمدن بنی عبّاس و سلطنت آنها، و از فتنه نجد و طلوع قَرْن شیطان.

و صدها خبر غیبی دیگر که حضرت رسول الله دادند و بعداً مانند صبح

روشن همه آنها یک به یک واقع شد.

بنابراین آن خداوندی که به علم ازلی خود حقائق این امور و این حوادث را بر رسول خود روشن نموده و از آنها پرده برداشته است، در علم او قصور و کوتاهی نبوده از اینکه به تولّد حسنین علیهما السّلام در مدینه نیز عالم بوده و به رسول خود خبر دهد و مودّت آنان را بر امّت خود در مکّه واجب گردانیده باشد و بواسطه مقام و منزلت آنها این امر خطیر را بر امّت فرض و حتم نموده باشد؛ کما آنکه به علّت شرف و منزلت رسول الله بود که خدا به آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سائر پیمبران و مرسلین خبر ظهور آن حضرت را داده و جلالت قدر و عظمت شأن آن نبیّ مکرّم را به آنها الهام نمود، تا آنکه آنها به این پیامبر عظیم الشّأن ایمان آورند و در مقام فضل و شرف او خاضع و خاشع گردند.[1]

اشکالات عامّه در أدلّه ولایت أمیرالمؤمنین علیه السّلام ناشی از عناد در برابر حق است

[1] «الفصول المهمّة» ص ۲۲۵ تا ص ۲۲۹

باری، با این أخبار متواتری که راجع به وجوب مودّت علیّ بن أبی‌طالب و فاطمه و حسنین علیهم السّلام رسیده و با أخبار متواتری که راجع به عترت وارد شده و آنرا یکی از دو ثقل عظیم معرّفی کرده است، این اشکالات جز انکار حقّ و اصرار بر جهل و ابراز سوء نیت و خُبث سریرت چیزی نیست.

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ.[1]

«و اگر با تو در این امر بعد از آنکه از طرف خدا حقّ واضح و آشکارا شد، محاجّه و مخاصمه نمودند، پای مباهله را به میان آور و بگو: بیائید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنهای خود را و زنهای شما را و نفسهای خود

[1] آیه ٦١، از سوره ٣: ءَال عمران

را و نفسهای شما را و سپس دست به دعا برداریم و لعنت خدا را بر جماعت دروغگویان قرار دهیم.»

برای کسیکه حاضر به تلقّی حقّ نباشد استدلال و منطق فائده‌ای ندارد

آری اینجاست که دیگر نوبت مباهله میرسد، چون منطق و سخن حقّ و استدلال و بینه برای کسی مفید و مؤثّر است که حاضر برای تلقّی و قبول حقّ و ادراک واقع باشد، امّا برای گروهی که هر چه بر آنان حقّ بیشتر روشن گردد بر اصرار خود و انکار خود بیشتر می‌افزایند، چه سودی خواهد داشت.

کیفیّت مباهله ای که امام صادق علیه السّلام دستور داده‌اند

از محمّد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از أبومسروق روایت است که: او میگوید: خدمت امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کردم: ما با مردم مباحثه می‌کنیم و قول خدا: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ را شاهد می‌آوریم، در جواب میگویند: این آیه راجع به امرای سَرایا است.

و برای آنان از قول خدا: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ

رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ شاهد می‌آوریم، میگویند: این آیه راجع به مؤمنین است.

برای آنها از قول خدا: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى شاهد می‌آوریم، میگویند: این آیه راجع به أقربای مسلمانان است.

و هر چه در خاطر داریم از قبیل این آیات بیان می‌کنیم، برای همه آنها توجیه و تأویلی نموده و آنها را از خاندان اهل بیت بر میگردانند.

حضرت فرمودند: در این هنگام آنها را به مباهله دعوت کن. عرض کردم: چه کنم؟

فرمود: أَصْلِحْ نَفْسَك ثَلَاثًا، وَ أَظُنُّهُ قَالَ: وَ صُمْ وَاغْتَسِلْ. وَ ابْرُزْ أَنْتَ وَ هُوَ إِلَى الْجَبَّانِ فَشَبِّك أَصَابِعَك مِنْ يدِك الْيمْنَى فِى أَصَابِعِهِ، ثُمَّ أَنْصِفْهُ وَ ابْدَأْ بِنَفْسِك وَ قُلِ: اللَهُمَّ رَبَّ السَّموَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرَضِينَ السَّبْعِ عَالِمَ الغَيبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، إِنْ كانَ أَبُو مَسْرُوقٍ جَحَدَ حَقًّا وَ ادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَآءِ وَ عَذَابًا أَلِيمًا.

ثُمَّ رُدَّ الدَّعْوَةَ عَلَيهِ فَقُلْ: وَ إذَا كانَ فُلَانٌ جَحَدَ حَقًّا وَ ادَّعَى بَاطِلًا فَأَنْزِلْ عَلَيهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَآءِ وَ عَذَابًا أَلِيمًا.

قَالَ لِي: فإنَّك لَاتَلْبَثُ أَنْ تَرَى ذَلِك، فَوَاللَهِ مَا وَجَدْتُ خَلْقًا يجِيبُنِى إلَيهِ.[1]

«مدّت سه روز نفس خود را اصلاح کن، و گمان می‌کنم که آن حضرت فرمود: و روزه هم بگیر و سپس غسل کن. و تو و آن کسی که انکار میکند بسوی صحرا حرکت کنید و در نقطه‌ای معلوم و مشخّص که هر دوی شما ظاهر باشید قرار گیرید. در این حال انگشتان دست راست خود را مانند شبکه از یکدیگر باز کن و در انگشتان باز شده دست راست او فرو ببر.

سپس با او از درِ انصاف وارد شو و نفرین را از خودت شروع کن و بگو: بار پروردگارا! ای کسی که تو آفریننده و پرورش دهنده آسمانهای هفتگانه و آفریدگار و پروردگار زمین‌های هفتگانه هستی، بر

---

[1] تفسیر «برهان» ج ۲، ص ۹۷۰

آشکارا و پنهان اطّلاع داری، بخشاینده به رحمت عامّ خود و بخشاینده به رحمت خاصّ خود میباشی؛ اگر أبو مسروق (که خود آن شخص است) حقّی را انکار میکند و باطلی را ادّعا می‌نماید، از آسمان فوراً صاعقه و آتشی بفرست یا عذابی دردناک که او رافرا گیرد.

و سپس نفرین را بر او قرار داده و بگو: و اگر فلان کس (شخصی که با او برای مباهله به صحرا رفته است) حقّی را انکار میکند و باطلی را ادّعا می‌نماید، فوراً صاعقه و آتشی بفرست یا عذابی دردناک که او را فرا گیرد.

حضرت فرمود: ای أبو مسروق! اگر چنین کاری انجام دهی، در آنجا درنگ تو به طول نمی‌انجامد تا آنکه نتیجه خواهی یافت و دعای خود را

مستجاب خواهی دید. سوگند به خدا که تا به حال من کسی را نیافتم که جرأت کند و بتواند خود را با من برای چنین مباهله‌ای حاضر کند.»

آری، در بعض اوقات که طرف مقابل حاضر برای هیچ قِسم شنیدن سخن حق نیست و به خوبی خود حق را دریافته لکن حاضر برای تسلیم و تبعیت نیست، و می‌خواهد به هر وسیله‌ای که بتواند فرار کند و شانه خود را از تحمّل بار حقّ خالی کند و حرف خود را که بر اساس خیالات باطله، نفس امّاره برای او زینت داده است به کرسی بنشاند؛ چاره‌ای جز مباهله نیست.

برخی از منکرین ولایت أئمّه علیهم السّلام آیه مودّت را منسوخ میدانند

عجیب است که از بعضی از منکرین ولایت ائمّه طاهرین نقل شده است که گفته‌اند: آیه مودّت منسوخ است به آیه‌ای که در سوره سبأ نازل شده است:

قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ.[1]

و این گفتار بسیار غریب است؛ چون همه و همه قبول دارند که وجوب مودّت به هر معنائی که گرفته شود تا قیامت باقی است و این از أحکام ضروریه اسلام است، و در این حال نسخ چه معنائی دارد؟

عدم تنافی میان آیه: «مَا سَأَلْتُكُم مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» و آیه مودّت

علاوه آنکه اصلًا بین این دو آیه تنافی نیست تا آنکه اوّلی منسوخ به آیه دوّم باشد؛ چون آیه مودّت میگوید: بگو من در ازاء رسالت هیچ مزدی نمی‌خواهم مگر مودّت به ذوی القربی را. و آیه وارده در سوره سبأ میگوید: آن اجری که من از شما خواستم و در سوره شوری به عنوان مزد رسالت، مودّت اهل بیت را بر شما واجب نمودم، منافعش عائد بر شما خواهد بود و سودش به شما خواهد رسید.

چون آنها حجّتهای بالغه خدا هستند در میان

---

[1] صدر آیه ٤٧، از سوره ٣٤: سبأ

شما، و نعمت‌های تامّ و

تمامی هستند که خداوند شما را بدانها متنعّم نموده است. آنها امان خدا در روی زمین هستند و در حُکم باب حِطّه در بنی اسرائیل که موجب مغفرت گناهان بوده است می‌باشند. مثال آنها مثال کشتی نوح است که سوارِ بر آن گرفتار غرقه نخواهد شد. مَثَل آنها مانند قرآن کریم است که موجب رشد و ترقّی شما خواهد بود.

بنابراین، نتائج مودّت به آنها راجع به خود شما خواهد بود. بنابراین چگونه آیه دوّم را می‌توان ناسخ آیه اوّل گرفت؟ آیه دوّم ناظر به آیه اوّل و مثبت آن است، و مبین انکه آن اجری که خواستم، نفعش هم عائد به خود شماست.

و اگر ناسخ بگیریم معنایش این میشود که از این به بعد من مزد نمی‌خواهم و مودّت به اهل بیت من ننمائید. و این معنی منافات با مفهوم آیه دوّم دارد که اجری و مزدی را ثابت قرار داده، لکن او را راجع به امّت می‌نماید.

به هر حال هر کس این دو آیه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى و قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ را در مقابل خود گذارد، أبداً بین مدلول

آن دو تنافی نمی‌بیند، بلکه آیه دوّم را مؤکِّد و مشوّق مفهوم آیه اوّل می‌یابد.

معنای آیه مودّت و آیه: «مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» از تفسیر «بیان السّعادة»

و چقدر خوب و لطیف بیان کرده است در تفسیر «بیان السّعادة» در ذیل آیه مودّت، آنجا که میگوید:

الاستِثناءُ مُتّصِلٌ وَ المَودَّةُ فی القُربیَ و إن کانَتْ نافِعَةً لَهُم وَ تَکمِیلًا لِنُفُوسِهِم و لکن بِاستِکمالِهِم ینْتَفِعُ النبیُّ صلّی اللَهُ علیه و ءَاله لِکونِهِم أجزآءً لَهُ وَ سَعَةً لِوُجُودِه. فَقَولُه تَعالی: قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ، إشارةٌ إلی کلَا الانتِفاعَین حیثُ جَعَلَه أجرًا لَهُ مِن حَیثُ انتِفاعِهِ بِمَودَّتِهِم لاسْتِکمالِهِم بِها وَ سَعَتِه صَلّی اللَه علَیهِ وءالِه بِاستِکمالِهِم.[1]

«استثناء در آیه مبارکه متّصل است؛ چونکه مودّت به ذوی القربی گرچه فائده‌اش راجع به امّت است و موجب کمال نفوس آنان خواهد شد، لیکن

[1] تفسیر «بیان السّعادة» ج ۲، ص ۲۰٤

بواسطه کمال آنان، بهره و فائده به حضرت رسول الله نیز میرسد؛ چون امّت أجزاء وجود آن پیغمبر أکرمند و همه در سعه وجود آن حضرت مجتمعند، کأنّه رسول الله به تنهائی محیط و مسیطر بر تمام افراد امّت بوده و نفعی که به آنها برسد به رسول الله رسیده است.

بنابراین آیه مبارکه: قُلْ ما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ اشاره به هر دو معناست؛ از طرفی اجر و مزد برای رسول خدا ثابت میکند، چون بهرمند شدن امّت از مودّت ذوی القربی نتیجه‌اش در عالم معنی و سعه روحی آن حضرت به آن وجود مقدّس راجع میگردد، و از طرفی چون خود امّت از این امر بهره می‌برند و موجب استکمال نفوس آنان میگردد، بنابراین منافعش عائد به آنان خواهد بود.»

تأویل‌های علماء عامّه در آیه مودّت برای توجیه کارهایی است که خلفاء نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السّلام روا داشته‌اند

به هر حال معلومست که این درجه از اصرار بعضی از اهل تسنّن برای منصرف نمودن اذهان عامّه از معنی مودّت ذوی القربی، و توجیه و تأویلی که در

آیه شریفه می‌نمایند، فقط برای سر و صورت دادن به بی‌مهری‌هائی است که أسلاف آنها روا داشتند. و با این تکلّفات و تعسّفات عجیب می‌خواهند وجوب مودّت به ذوی القربی را انکار کنند، تا انحرافات پیشوایان خود را لاأقل تا اندازه‌ای ترمیم نموده و أفعال آنها را حمل بر صحّت و اجتهاد مایند؛ غافل ازآنکه وجوب مودّت، گذشته از آیه مودّت و أخبار متواتری که در وقایع مختلفه از رسول الله وارد شده است، از أحکام مسلّمه و ضروریات اسلام است. و این دست و پا زدن‌ها و تمحّلاتی که مرتکب میشوند نمی‌تواند چهره حق را بپوشاند.

حقیقت اسلام، تنها روح پیامبر و أقوال و أفعال اوست؛ نه سنن برخی از صحابه

و اگر انسان، با انصاف در کارهای صحابه نظر کند و کردار آنها را با کتاب خدا و سنّت رسول خدا بسنجد و خوب را از زشت تشخیص داده بر فکر خود

سرپوش نگذارد، بسیار شایسته‌تر است از آنکه کورکورانه افعال آنها را حمل بر صحّت نموده و به مجرّد آنکه اسم صحابی رسول خدا بر آنان واقع شده است آنها را معصوم و خالی از گناه بداند.

در صورت اوّل، اسلام حقیقی با چهره واقعیِ خود بر انسان تجلّی میکند؛ زیرا اسلام تنها روح پیغمبر و أقوال و أفعال وی و وحی منزل از جانب خدا بسوی اوست، نه آنکه اسلام عبارت از مجموعه کتاب خدا و سنّت رسول الله به ضمیمه سنن و آداب خلفای بعدی بوده باشد.

تبعیّت از آراء و افکار برخی از صحابه هیچ مزیّت و حجّیّتی ندارد

ولیکن در صورت دوّم، اسلام حقیقی در زیر افق پندارهای ظلمانی و تاریک مخفی شده، مجموعه‌ای از افکار و آراء جمعی به نام صحابه برنامه زندگی انسان قرار می‌گیرد. و معلومست که تبعیت از این افکار و آراء هیچ مزیتی فی حدّ نفسه از تبعیت افکار و آراء بت پرستان و ستاره پرستان یا گاو پرستان ندارد، زیرا وقتی حاکم در امور مادّی و معنوی انسان از خدا و رسول خدا تجاوز نمود، چه

فرق میکند که صحابه رسول خدا باشند یا رؤسای مشرکین و بت پرستان؟!

گریستن رسول خدا صلّی الله علیه وآله بر مصائب أهل بیت علیهم السّلام

از أمیرالمؤمنین علیه السّلام روایت است که فرمود: بَینَا أَنَا وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ عِنْدَ رَسُولِ اللَهِ صَلَّی اللَهُ عَلَیهِ وَءَالِهِ وَسَلَّمَ إِذِ الْتَفَتَ إِلَیَّ فَبَکی. فَقُلْتُ: مَا یبْکیك یا رَسُولَ اللَهِ؟ قَالَ: أَبْکی مِنْ ضَرْبَتِك عَلَی الْقَرْنِ و لَطْمِ فَاطِمَةَ خَدِّهَا وَ طَعْنِ الحَسَنِ فِی فَخِذِهِ وَ السَّمِّ الَّذِی یسْقَاهُ وَ قَتْلِ الْحُسَینِ.[1]

«در وقتی که من و فاطمه و حسن و حسین نزد رسول خدا بودیم حضرت نگاهی به من کرد و گریست. عرض کردم: یا رسول الله! موجب گریه شما

[1] «مناقب» ابن شهرآشوب، طبع سُربی، ج ۱، ص ۳۸۳

چیست؟ فرمود: از ضربتی که بر فرق سر تو وارد می‌شود، و از سیلی‌ای که به چهره فاطمه می‌خورد، و از زخم و جراحتی که بر ران حسن وارد میشود و از سمّی که او می‌آشامد، و از کشته شدن حسین.»

در این روایت از کیفیت سیلی خوردن فاطمه چیزی بیان نشده کما آنکه از کیفیت ضربت خوردن أمیرالمؤمنین یا شکافته شدن ران حضرت مجتبی و سمّ نوشیدن آن حضرت و کشته شدن حضرت سید الشّهدا چیزی بیان نشده است.

ولی در روایتی که از «دلآئل الإمامة» نقل شده است چنین وارد است که:

جریان آتش زدن درب خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها

چون فرستاده أبوبکر از نزد أمیرالمؤمنین علیه السّلام برگشت و گفت که علی از آمدن و بیعت نمودن امتناع می‌ورزد، عمر اصرار نمود که أبوبکر قُنفُذ ـ که غلام أبوبکر بوده و از أولاد بنی کعب بن عدیّ و از طُلقای مکّه بود ـ را برای احضار أمیرالمؤمنین بفرستد. أبوبکر قُنفذ را با جماعتی به خانه فاطمه برای احضار أمیرالمؤمنین فرستاد.

چون اجازه دخول به منزل را به آنها ندادند، آن جماعت بازگشتند و فقط قُنفذ درب خانه ایستاد و مراجعت ننمود. چون عمر از آن جماعت شنید که أمیرالمؤمنین علیه السّلام اذن دخول نداده‌اند خشمناک شد و با جماعتی به خانه فاطمه با کمال شدّت روی آورد و دستور داد مقداری هیزم درِ خانه انباشتند، و سپس خودش به صدای بلند فریاد برآورد بطوریکه أمیرالمؤمنین و فاطمه بشنوند: ای علی! برای بیعت خارج شو و گرنه خانه را به رویت آتش می‌زنم!

فاطمه فریاد براورد: ای عمر! تو را با ما چکار؟! عمر گفت: نمی‌رویم تا آنکه خانه را به روی ما باز کنید. و چون دید کسی درِ خانه را باز نکرد در خانه را آتش زد. فاطمه زهرا در پشت درِ مشتعل او را از ورود به خانه منع میکرد. عمر با لگد محکم به در کوفت بطوریکه در باز شد و فاطمه به دیوار چسبید. عمر از

روی مقنعه سیلی بر صورت فاطمه زد بطوریکه گوشواره از گوش حضرت به زمین افتاد، و با تازیانه بر دست آن حضرت زد. فاطمه فریاد کرد: وَا أَبَتَاه! و با صدای بلند گریه کرد.

عمر میگوید: چون ناله فاطمه را شنیدم نزدیك بود که قلب من نرم گردد و دست بردارم؛ لیکن چون کید محمّد و سیراب شدن علی از خون بزرگان عرب از خاطرم گذشت، فاطمه را مجدّداً به دیوار فشار دادم. فاطمه ناله کرد: وَا أَبَتَاهْ! هَکذَا یفْعَلُ بِحَبِیبَتِك؟ وَ اسْتَغَاثَتْ بِفِضَّةَ خَادِمَتِها وَ قَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ مَا فِی بَطْنِی مِنَ الْحَمْلِ.[1] «ای پدرجان! آیا اینطور با حبیبه تو رفتار می‌کنند؟ و فضّه خادمه خود را صدا کرد و گفت: هر آینه جنینی که در شکم داشتم کشته شد.»

علّت معاف شدن قنفذ از پرداخت جریمه در زمان خلافت عمر

و آنچه از «کتاب سُلَیم بن قیس هلالی» ظاهر

---

[1] «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۱؛ و از طبع حروفی، ج ۳۰، ص ۲۹٤، به‌نقل از جلد دوّم کتاب «دلآئل الإمامة»

است آنستکه خودِ قنفذ نیز تازیانه بر دست آن حضرت زده است.

سُلیم میگوید: چون مختار بن أبی الصّعق أبیاتی را از شعر به عمر نوشت و در آن خیانتهای عمّال و حکّام او را در بیت المال گوشزد نمود، عمر به عنوان تنبیه و غرامت نصف حقوق عمّال خود را در آن سال قطع کرد، ولیکن از قنفذ عَدَویّ چیزی کم ننمود و همان بیست هزار درهمی که سهم او بود به او داد.

از قنفذ هیچ کم ننمود، نه ده هزار درهم و نه نصف نصف آن که پنجهزار درهم باشد، در صورتی که از أبوهریره که عامل او در بحرین بود و حقوق او بیست و چهار هزار درهم بود مبلغ دوازده هزار درهم کم کرد.

سلیم میگوید: من أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام را ملاقات

کردم و از علّت این امر سؤال کردم. حضرت فرمود: آیا می‌دانی چرا عمر سهمیه قنفذ را کاملًا پرداخت کرد و از او چیزی کم نکرد؟ عرض کردم: نه، نمی‌دانم. حضرت فرمود: به علّت آنکه چون خواستند به خانه فاطمه بریزند و مرا به مسجد ببرند، چون فاطمه جلو آمد و از ورود عمر و آن جماعت جلوگیری کرد، قنفذ همان کسی بود که فاطمه را با تازیانه زد و اثر آن تازیانه تا وقتی که فاطمه رحلت نمود مانند دُمْلُج (بازوبند) در روی بازوی او باقیمانده بود.[1]

أبان از سلیم نیز روایت میکند که او میگوید: من در مسجد رسول خدا با جماعتی که حلقه وار نشسته بودند برخورد کردم، در این جماعت همه هاشمی بودند غیر از سلمان و أبوذر و مقداد و محمّد بن أبی‌بکر و عمر بن أبی‌سَلمه و قیس بن سعد بن عباده. در این حال عبّاس بن عبدالمطّلب از أمیرالمؤمنین علیه السّلام سؤال کرد که: نظریه شما

---

[1] «بحار الأنوار» از طبع کمپانی، ج ۸، ص ۲۳۳؛ و از طبع حروفی، ج ۳۰، ص ۳۰۳، به نقل از «کتاب سُلیم بن قیس هلالی»؛ و «کتاب سلیم بن قیس» ص ۱۳٤

راجع به جریمه ننمودن قنفذ چیست؟ عمر همه عمّال خود را جریمه نموده ولی قنفذ را از جریمه کردن عفو نموده است!؟

حضرت نگاهی به اطراف خود کردند سپس اشک در چشمان آن حضرت حلقه زد و فرمودند: آن به شکرانه ضربتی بوده که قنفذ با تازیانه به فاطمه زد. فاطمه از دنیا رفت، و روی بازوی او از اثر آن تازیانه مانند بازوبند متورّم بود.[1]

تازیانه زدن عمر زنان را در جریان مرگ زینب دختر رسول خدا صلّی الله علیه و آله

شاید برای بعضی باور کردن تازیانه یا سیلی زدن عمر به دختر رسول خدا مشکل باشد، ولی از مطالعه در حالات و کیفیات زندگی او به دست می‌آید که بسیار مرد غلیظ القلب و سنگین دلی بوده و در حالت خشم هیچ چیز غضب او

[1] همان مصدر

را فرو نمی‌نشانیده است، مگر آنکه انتقام خود را از طرف بگیرد.

عمر در زمان رسول خدا در مقابل دیدگان رسول خدا هنگام تشییع جنازه دختر رسول خدا بر سر زنان بنی هاشم که سوگواری میکردند تازیانه زد. رسول خدا او را از این عمل منع کردند و گفتند: آرام بگیر! گریه کردن بر مرده ناشی از رحمت است و منافات با رضا ندارد.

مرحوم امینی قدّس سرّه از «مُسند» احمد حنبل و «مستدرك» حاکم با إسناد صحیح و «تلخیص المستدرك» و «مسند» ابوداود طیالسی و «استیعاب»، نقل میکند از ابن عباس که: قال:

لَمَّا ماتَتْ زَینبُ[1] بنتُ رسولِ اللَهِ صَلّی اللَهُ علیه [وءالِه] وسلّم قَالَ رَسولُ اللَه صَلّی اللَهُ علَیه [وءَاله] وسلّم: أَلْحِقُوها بِسَلَفِنَا الْخَیرِ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ. فَبَکتِ النّسآءُ فجَعَل عُمرُ یضْرِبُهنّ بِسَوطِهِ. فأَخَذَ رَسولُ اللَهِ صَلّی اللَه علَیه [وءَاله] وسلّم یدَهُ وَ قَال: مَهْلًا یا عُمَرُ!

---

[1] زینب دختر رسول خدا سنه هشتم از هجرت وفات نمود، و رسول خدا در فوت او به‌شدّت محزون شدند.

دَعْهُنَّ يبْكينَ. وَ إياكنَّ وَ نَعِيقَ الشَّيطَانِ. ـ إلى أن قَالَ: و قَعَدَ رَسولُ اللَه عَلَى شَفيرِ القَبر و فاطمةُ إلى جَنبه تَبكى فَجَعَلَ النّبىُّ صَلّى اللَهُ علَيه [وءَاله] وسلّم يمسَحُ عَينَ فاطمةَ بِثَوبِهِ رَحمةً لها.[1]

ابن عبّاس میگوید: «چون زینب دختر رسول خدا از دنیا رفت، حضرت فرمودند: جنازه او را به بقیع ببرید و در نزد قبر سلف صالح ما عثمان بن مظعون دفن بنمائید. زنها همه گریه میکردند، پس عمر با تازیانه خود شروع به زدن آنها کرد. رسول خدا دست او را گرفته و گفتند: ای عمر! آرام بگیر، بگذار گریه کنند.

[1] «الغدیر» ج ٦، ص ١٥٩

و آنچه مضرّ است بر شما زنها همانا صیحه زدن و فریاد کشیدن و زبان را به شکایت و گلایه از خدا گشودن می‌باشد. (ولی گریه کردن عیب ندارد.)

تا آنکه میگوید: چون زینب را در بقیع دفن کردند رسول خدا بر لب قبر نشست و فاطمه نیز در کنار پدر گریه میکرد و رسول خدا اشکهای فاطمه را با لباس خود از روی مهربانی و شفقت پاک میکردند.»

سنگدلی خلیفه در مرگ رقیّه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جلوگیری حضرت از رفتار او

و از بیهقی در «السّنن الکبری» از ابن عبّاس روایت است که: أنّه قالَ:

بَکتِ النِّسآءُ عَلَی رُقَیَةَ بِنتِ رسولِ اللهِ رَضِیَ اللهُ عَنهَا فَجَعَل عُمرُ رَضِیَ اللهُ عَنه ینْهَاهُنَّ، فَقَالَ رَسولُ اللهِ صَلّی اللهَ علَیه [وءَالِه] وسلّم: مَهْ! یا عُمَرُ!

قالَ: ثُمّ قالَ: إیاکنَّ وَ نَعِیقَ الشَّیطَانِ فَإنَّه مَهْمَا یکنْ مِنَ الْعَینِ وَ الْقَلْبِ فَمِنَ الرَّحْمَةِ، وَ مَا یکونُ مِنَ اللِسَانِ وَ الْیدِ فَمِنَ الشَّیطَانِ.

قالَ: وَ جَعَلَت فاطمةُ رضِیَ اللَهُ عَنها تَبکی عَلی شَفِیر قَبرِ رُقیةَ فجَعَلَ رَسولُ اللَهِ صَلّی اللَهُ علَیه [وءَالِه] وسلّم یمْسَحُ الدُّمُوعَ عَلَی وَجْهِها بِالْید، أو قالَ: بِالثَّوب.[1]

«ابن عبّاس میگوید: چون رقیه[2] دختر رسول خدا از دنیا رفت زنان بر او گریه کردند، پس عمر مشغول شد به منع کردن زنان از گریه و سوگواری.

حضرت رسول الله فرمودند: دست بردار ای عمر!

---

[1] همان مصدر

[و آیة الله سیّد شرف الدّین عاملی در کتاب «الفصول المهمّة» ص ٧٦ روایت میکند که: " ما أخرجَهُ الإمامُ أحمدُ مِن حدیثِ ابن عبّاسٍ (فِی صفحةِ ٣٣٥ من الجزءِ الأوّل مِن مُسندِه) من جُملَةِ حدیثٍ ذُکرَ فیهِ مَوتُ رُقَیّةَ بنتِ رَسولِ الله صلّی اللهُ عَلیهِ و ءالِه وسَلّم و بُکآءِ النّسآءِ عَلیها قالَ: فجَعَلَ عمرُ یَضرِبُهنَّ بسَوطِه فقالَ النّبیُّ: دَعْهُنَّ یَبْکینَ. وَ قَعَدَ عَلَی شَفیرِ القَبْرِ وَ فاطِمَةُ إلَی جَنْبِهِ تَبْکی. قالَ: فَجَعَلَ النَّبیُّ یَمْسَحُ عَیْنَ فاطِمَةَ بِثَوْبِهِ رَحْمَةً لَها"- انتهی.

«امام أحمد از ابن عبّاس در ضمن حدیثی که در آن جریان فوت رقیّه دختر رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و گریه نمودن زنان بر او ذکر شده است، نقل نموده است که: عمر شروع به زدن زنان با تازیانه خود نمود، پس نبیّ أکرم فرمود: زنان را به حال خود واگذار تا گریه نمایند. آنگاه پیامبر بر لبه قبر نشست و فاطمه در کنار آن حضرت میگریست. راوی گوید: نبیّ أکرم از روی رحمت و عطوفت چشم فاطمه را با لباس خویش پاک میفرمود.»]

[2] رقیّه دختر رسول خدا و در حباله نکاح عثمان بن عفّان بود، و بنا به نقل تواریخ در اثرفشارها و کتک های عثمان از دنیا رحلت نمود.

سپس فرمودند: شما زنها از صیحه و فریاد بیجا و سخنان ناروا خودداری کنید. آن سوزش که در دل پیدا میشود و آن اشکی که از چشم میریزد همه رحمت است، و آن گفتار بیجا و سخن ناروائی که بر زبان جاری میشود و آن سیلی که دست بر صورت و بر بدن میزند از شیطان است.

ابن عبّاس میگوید: فاطمه بر کنار قبر خواهر خود رقیه میگریست و حضرت رسول خدا اشکهای او را با دست خود (یا با لباس خود) از روی او پاک میکرد.»

نهی خلیفه از گریه کردن بر سر جنازه

و نسائی و ابن ماجه از أبوهریره روایت میکند که: أنّه قال: مَاتَ میتٌ فی ءَالِ رسولِ اللَهِ صَلّی اللَهُ علَیه [وءَالِه] وسلّم فَاجتَمَعَ النِّسَآءُ یبکینَ علَیه، فقَامَ عُمرُ ینْهَاهُنَّ وَ یطْرُدُهُنّ. فقالَ رسولُ اللَهِ صلّی اللَه علیه [وءَالِه] وسلّم: دَعْهُنَّ یا عُمَرُ! فَإنَّ الْعَینَ دامِعَةٌ وَ الْقَلْبَ مُصَابٌ وَ الْعَهْدَ قَرِیبٌ.[1]

---

[1] «الغدیر» ج ٦، ص ١٦٠

[و آیة الله سیّد شرف الدّین عاملی در کتاب «الفصول المهمّة» ص ٧٦ و ٧٧

«أبو هریره میگوید: شخصی از آل رسول خدا از دنیا رفت، زنها بر جنازه او جمع شدند و گریه میکردند، عمر برخاست و آنها را از گریه کردن نهی میکرد و آنها را از جنازه دور می‌نمود. حضرت رسول الله فرمودند: ای عمر! بگذار زنها را به حال خود تا گریه کنند. اشک از دیدگان بدون اختیار میریزد و بر دل مصیبت وارد شده است و این زنها تازه با این جان سپرده بوده و از زمان انس و گفتگوی آنها با او دیری نپائیده است.»

عمر که در مقابل رسول خدای صاحب شریعت و نبیّ مرسل إلهی، بدون کسب تکلیف و سؤال و بدون پرسش مسأله، اینطور تجرّی نموده و تازیانه بر سرِ زنان بنی‌هاشم و أقوام و أرحام رسول

روایت می‌کند که:
و أخرجَ أحمدُ أیضًا مِن حدیثِ أبی هُرَیرَة (فی صفحة ۳۳۳ من الجزء الثّانی مِن مُسندِه) حدیثًا جآءَ فیه أنّهُ: مَرَّ علَی رَسول الله جَنازةٌ مَعَها بَواک فنَهرَهُنَّ عمرُ فَقالَ لَهُ رَسولُ اللهِ صلّی اللهُ عَلیهِ و ءالِه و سَلّم: دَعْهُنَّ فَإنَّ النَّفْسَ مُصابَةٌ وَ العَیْنَ دامِعَةٌ.
«و نیز أحمد از حدیث أبوهریره روایتی را نقل میکند که در ضمن آن آمده است جنازه‌ای از برابر پیامبر عبور نمود که زنانی به همراه آن میگریستند، عمر آنان را منع نمود؛ ولی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: آنان را به حال خود واگذار! چرا که نفسْ مصیبت دیده و چشم گریان است.»]

خدا که عزیز خود را از دست داده‌اند و بر جنازه‌اش حاضر شده‌اند میزند، تا به حدّی که رسول خدا او را منع نموده و امر به آرامش و منع از این عمل نمودند، او که از رسول خدا شرم نکرده و دست خود را در چنین موقع خطیری برای زدن زنان داغدیده بدون جرم دراز میکند، و گریه را که طبق کلام رسول خدا علامت رحمت است دلیل بر شکایت گرفته با نهایت سنگدلی بستگان و أرحام دختران رسول خدا را میزند و زنان را مورد آزار قرار میدهد؛ چه مانعِ او میشود که بعد از رسول خدا برای رسیدن به مقصود خود و سرکوبی متخلفین از بیعت و برای تسلیم نمودن أمیرالمؤمنین علیه السّلام که طبق تواریخ و أخبار از مدّتها کینه آن حضرت را در دل می‌پروریده است، درِ خانه را آتش زند و شعله از در بالا گیرد و فاطمه سلام الله علیها بضعه رسول خدا را لطمه زند و با تازیانه بر دستهای او بنوازد و او

را در میان در و دیوار عالماً و عامداً بفشرد تا آنکه جنین خود را سقط کند.

فضیحت کار به درجه‌ای بود که برای هیچکس مخفی نشد، و آلام و مصائب حضرت صدّیقه و مظلومیت او و جنایات أبوبکر و عمر را همه فهمیدند و هر چه دیگر خواستند پنهان کنند نشد و کار از کار گذشته بود.

پشیمانی ابوبکر در هنگام مرگ از تعرّض به خانه فاطمه زهرا علیها السّلام

أبوبکر در وقت مردن می‌گفت که: ای کاش سه کاری که انجام دادم آنها را انجام نداده بودم؛ فأمّا الثَّلاثُ الّتی فَعَلتُها و وَدِدتُ أنّ تَرَکتُها فَوَدِدْتُ أنّ لم أکن فَتَّشْتُ بیتَ فاطمةَ، و ذَکرَ فِی ذلِك کلامًا کثیرًا.[1] و بعبارت دیگر: فَوَدِدْتُ أنّ لَمْ أَکشِفْ بیتَ فاطِمةَ عَنْ شَیْءٍ وَ إن کانُوا قَدْ غَلَقوهُ عَلی الحَرْبِ.[2] و بعبارت دیگر: و إن اغْلِقَ عَلَی الْحَرْبِ.[3]

---

[1] «مروج الذّهب» ج ۲، ص ۳۰۸

[2] «الغدیر» ج ۷، ص ۱۷۰

[3] «المعجم الکبیر» طبرانی، طبع دار إحیاء التّراث العربی- بیروت، ج ۱، ص

یکی دیگر از مواردی که ابوبکر از انجام آن پشیمان بود (ت)

٦٢؛ و در «الإمامة و السّیاسة» ج ١، ص ١٨ وارد است که: فَلَیتَنی ترکتُ بیتَ علیٍّ و إن کان أعلَنَ عَلَیَّ الحربَ. و در «العقد الفرید» طبع ثانی، ج ٤، ص ٢٦٨ وارد است که: فوددتُ أنّی لم أکشف بیتَ فاطمةَ عن شیءٍ و إن کانوا أغلقوه علی الحرب.

و یکی از چیزهائی که أبوبکر بر آن اسف می‌خورد سوزاندن و إحراق فجاءه سلمی است. در «کامل التّواریخ» جزری آورده است که: أیاس بن عبد یالیل سلمی به نزد أبوبکر آمد و سلاح خواست تا با اهل رِدّه جنگ کند، أبوبکر به او سلاح داد و او را به مأموریّتی گماشت. او بر خلاف امر أبوبکر آن سلاح را در جنگ با مسلمین بکار برد. أبوبکر طریفة بن حاجز را فرستاد تا او را گرفته و اسیر کرده و به نزد أبوبکر فرستاد. أبوبکر دستور داد در مصلّای مدینه آتشی بر افروختند و دست و پای او را مانند طفل قنداقی بستند و او را زنده در آتش انداختند.

أبوبکر در وقت مرگ خود می‌گفت: من دوست داشتم در وقتی که او را نزد من آوردند، آتش نمی‌زدم یا او را با شمشیر می‌کشتم و یا او را رها می‌نمودم.

«امّا آن سه کار که انجام دادم و ای کاش انجام نداده بودم، یکی آنکه‌ای کاش من درِ خانه فاطمه را نمی‌گشودم، و به خانه فاطمه برای تجسّس نمی‌رفتم گرچه علیه من جنگ بر پا میکردند.»

ستمها و آزارهائی که به آن مظلومه مقهوره نمودند، اوّلین حاصل و نتیجه حکومت آنها بوده و بهترین معرّف از طرز عمل و رفتار بعدی آنهاست.

أشعار حضرت زهرا سلام الله علیها در رثاء پیامبر أکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم

ابن شهر آشوب از آن بضعه رسول خدا این اشعار را روایت کرده است:

وَ کانَ جَمَالِیا

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از

رحلت پدر و مصائبی که از

ناحیه دشمنان به آن حضرت میرسید، بر سر قبر رسول خدا رفته و صورت بر خاک میگذارد و بدین أشعار با پدر خود مناجات میکرد:

«بگو به آن پدر مهربانی که در زیر خاکهای زمین پنهان شده است: اگر ناله و فریاد مرا گوش میدهی و سخن مرا می‌شنوی، من با تو راز و نیازهائی دارم. ای پدر جان! از هنگامی که تو از دنیا رخت بر بستی، چنان مصیبت‌های کمرشکنی بر من وارد شد که هر آینه اگر بر روزهای روشن دنیا وارد میشد، از سنگینی و سختی آن مانند شب ظلمانی تاریک میشدند.

ای پدرجان! من در سایه حمایت تو محفوظ بودم، و تو یگانه حامی ای بودی که مرا از هر گزند مصون میداشتی. ای گل روی من! ای زینت محفل من! تا تو بودی من از هیچ ظلم و آزاری بیم نداشتم، لیکن امروز که از دنیا رفتی و دشمنان تو مرا بی تو دیدند، باید برای افراد فرومایه و زبون فروتنی کنم و برای حمایت از دین تو و دفاع از حق علیّ پسرعموی تو چادر بر سر کنم و به مسجد رفته و

جلوی ظلم و ستم را بگیرم.

ای پدر مهربان! اگر گاهگاهی هنگام شب تار، قُمری در شاخه درخت به گریه در آید، بدان که من هر روز روشن و هر بامداد تابان بر تو گریه می‌کنم.

آری، از این به بعد غم و اندوه بر فراق تو مونس من خواهد بود و اشکهای چشم من چون گردنبندی، بر سینه من قرار خواهد گرفت. آری، کسی که خاک قبر تو را ببوید و بوی نسیم تربت تو بر مشام او برسد، دیگر چه نیازی دارد که در طول مدّت روزگار عطر و غالیه استعمال کند.»

یادداشتهای حضرت مؤلّف قدّس سرّه در پایان نسخه خطی کتاب

[مطالب ذیل یادداشت‌هائی است که در انتهای نسخه خطّی کتاب آمده و در طبع حروفی کتاب به محل‌های مناسب انتقال یافته است:]

در «مناقب» خوارزمی (طبع نجف، فصل ٦، ص ٣٤ و ٣٥) با سند متّصل خود از أنس روایت کرده است که: قال: قَالَ رَسولُ اللهِ صَلّی اللَه علَیه و ءَاله وسلّم: حُبُّ عَلِیٍّ حَسَنَةٌ لا تَضُرُّ مَعَها سَیئَةٌ وَ بُغْضُهُ سَیئَةٌ لَاتَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةً.[1]

عین این عبارات را آقا جمال الدّین خونساری در «شرح غرر و درر آمُدی» ج ٢، ص ٤٨١، و أیضاً علّامه حلّی در «منهاج الکرامة» خطّ عبد الرّحیم، ص ٤١ از صاحب الفردوس در کتاب خود از معاذ از رسول اکرم صلّی الله علیه و آله روایت نموده است.

---

[1] [این روایت همراه با ترجمه آن، در ص ١٨٣ کتاب در ادامه تعلیقه ٢ آورده شد.]

لا يخفَى أنّ ءَايةَ اللَهِ السّيد شرفَ الدّين العامِلِيَّ فى كتابه البديع المُسمَّى «الكلمةَ الغرّآءَ فى تفضيل الزّهرآء عليها السّلامُ» بَحثَ عَنْ أربَعِ ءَايات دآلّةٍ علَى تَفضِيلِها: الأوّلُ ءَاية المُباهلَة، الثّانى ءايةُ التّطهير، الثّالثُ ءاية المَوَدّة، الرّابعُ ءَاياتُ الأبرارِ، بَحثًا تآمًّا وَافيا جَامِعًا. و أورَد بَحثَه حَولَ ءَاية المودّة فى الفصل الثّالث مِن هَذا الكتابِ ص ٢١٨ إلى ص ٢٣٠ مِن مجموعَتِه الّتى فيهَا كتابهُ: «الفُصولُ المُهمّةُ» و هذا الكتاب من الطّبع الخامس.

فلابُدَّ عِند إخراج كتابِنا هَذا مِن المُسوَّدَةِ إلى المُبَيضة أن يجعَلَ هَذَا الفَصْلُ مَورِدًا للمُطالَعة و يستفادَ مِن مطالبِه الثَّمينة.

و أيضًا جآء باثنى عَشرَ حديثًا فى هَذا الكتابِ فى تَفضيلِ الزَّهرآءِ و لزومِ مَودَّتِها و مَحبَّتِها من ص ٢٣٩ إلى ص ٢٤٥ لا بُدَّ مِن المُراجَعَةِ إلَيها و إيرادِ ما يناسِبُ مِنها فى كتابِنا «المَودَّة»،[١] و علَى الجُملةِ جَميعُ ما أوردَه قدَّس اللَهُ نفسَهُ فى «الكلِمةِ الغَرّآء» نافعٌ نَقلُها و حِكايتُها فى كتابِنا هَذا.[٢]

روایاتی در «الفصول المهمّة» ص ٥ تا ص ٨ درباره مودّت و اعتصام به اهل بیت علیهم السّلام وارد است.[٣]

و أيضاً روایاتی در ص ٤١ تا ص ٤٤ وارد است.[٤]

و در ص ٤٥ تا ص ٤٧ درباره سقیفه و کیفیت آن و متخلّفین از آن روایاتی است.[٥]

و در ص ٢٣٩ تا ص ٢٤١ روایاتی در مقام و

---

[١] [روایات منتخب از این صفحات در ص ٦٤ تا ص ٦٨، و ص ١٣٨ تا ص ١٤١ درتعلیقه آورده شد.]

[٢] [ترجمه این عبارت در مقدّمه کتاب آورده شد.]

[٣] [در ص ٤٧ تا ص ٥٥ در تعلیقه آورده شد.]

[٤] [در ص ٦٠ تا ص ٦٤ در تعلیقه آورده شد.]

[٥] [در ص ١٦٣ تا ص ١٦٧ در تعلیقه آورده شد.]

موقعیت و افضلیت حضرت زهراء سلام الله علیها در «الکلمة الغرّآء» وارد است.[1]

[1] [در ص ٦٤ تا ص ٦٦ در تعلیقه آورده شد.]